

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُ أَكْبَرُ

الحمد لله الذي كتب في نظير مصنفه رحمه الله مولانا شاه ولي الله غفر له في شهر رجب سنة ١١٩٢

الفقر الكبير
فتح الحبيب
اصول التفسير

إتمام حق الامام محمد عبيد الله احمد عفي الله عنه الصدوق في شهر رجب سنة ١١٩٢

مطبع
رضا محبتا و اوعه مطبوع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نعم الکی دربارہ این بندہ ضعیف بے شمارند و اجل آنها توفیق فہم قرآن عظیم است و سنن حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام برکترین استیان بسیارند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم است آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول تا ایشان بقرن ثانی رسانیدند و کذا و کذا تا آنکہ این در مانده را نیز از روایت و درایت آل حصہ رسید اللہم صل علی ہذا النبی الکریم سیدنا و مولانا و شفیعنا افضل صلواتک و ائمن برکاتک و علی آلہ و اصحابہ و علماء امتہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین اما بعد میگویہ فقیر ولی اللہ ابن عبد الرحیم عالمہا اللہ تعالیٰ بلطفہ العظیم چون بریں فقیر درمی از فہم کتاب اللہ کثادہ خواست کہ بعضی نکات نافعہ کہ در تذکرہ کلام اللہ یا راں را بجا آید در رسالہ مختصری مضبوط نماید امیدوارے از عنایت حضرت باری آنست کہ طالب علمان را بہ مجر و فہم این قواعد را ہے واسع در فہم معانی کتاب اللہ کثادہ گردد کہ اگر عمر در مطالعہ تفاسیر بگذرانیدن آنها بر مفسران علی انہما اقل قیل فی ہذا الزمان بسر بر زبان ضبط و ربط بہت نیارند و سمیتها بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر و ما توفیقی الا باللہ علیہ توکلنت و هو حسبی و نعم الوکیل و مقاصد این رسالہ منحصر است در پنج باب باب اول در بیان علوم چکبانہ کہ قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت فرمودہ است و گویا نزول قرآن بالاصالۃ برائے آن بودہ است باب دوم در بیان وجوہ خفا و نظم قرآن پسبت افغان اہل زمان و علاج آن وجوہ با وضوح بیان باب سوم در بیان لطائف نظم

قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان باب چهارم در بیان فنون تفسیر و جل
اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین باب پنجم در ذکر جمله صالحه از شرح غریب قرآن
و اسباب نزول آن که منفسر را حفظ آن مقدار ضرورت و غرض در تفسیر بدون ضبط آن
ممنوع و محذور -

باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیف بیان فرموده است
باید دانست که معانی منظومه قرآن خارج از پنج علم نیست - علم احکام از واجب و مندوب و مباح
و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنی و تفصیل
این علم ذمه فقهیه است و علم مخاصمه با چهار فرقه ضالّه یهود و نصاری و مشرکین و منافقین و تفریع
برین علم ذمه متکلم است و علم تذکیر بالار الله از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان با آنچه
ایشان را درمی یابست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی و علم تذکیر بایام الله یعنی بیان
وقائعی که آنرا خدا تعالی ایجاد فرموده است از جنس انعام مطیعین و تغذیب مجرّمین و علم تنکیر بوقت
و مابعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفصیل این علوم و الحاق احادیث و
آثار مناسبت آن وظیفه و اعط و تذکر است و بیان این علوم بروش تقریر عرب اول واقع شده
بروش تقریر متاخر آن پس در آیات احکام اختصار که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد از قیود
غیر ضروری که صناعت اصولیان است التزام نفرمود و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات مسلمه
و خطابیات نافعه اختیار نمود و تنقیح بر این بروش منطقیان مناسبه در انتقال از مطلبی به مطلبی
چنانکه قاعده او باین متاخرین است رعایت نکرد بلکه آنچه القائے آن بر عباد خود مهم دانست آنرا
نشر فرمود هر چه مقدم شود گوشتود و هر چه مؤخر شود گوشتود عامه مفسرین هر آیت را از آیات مخاصمه و
آیات احکام بقصه مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست که قصد اصلی
از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و در هم شکستن عقائد باطله و اعمال فاسده ایشان پس
وجود عقائد باطله در کافین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده و جبریان
مظالم در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نشدن ایشان بذكر آلاء الله و
ایام الله و وقت اتع موت و مابعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص خزیه

که تصدیق روایت آن کشیده اند چندان دخل نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریف است بواقعی از
 واقعی که در زبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده یا پیش از زمان آنحضرت بظهور پیوسته اند
 و انظار آنکه که سماع را از شنیدن آن تعرض حاصل میشود بدون بسط قصه زائل نمیکرد پس لازم آمد
 که این علوم را بوجهی شرح کنیم که مؤنث ایراد قصص جزئیة لازم نیاید **فصل** در قرآن مجید با چهار فرق
 ضاله محاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این محاصمه بر دو قسم است
 یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و تنصیب نمایند و بر شناعة او و بر آن احوال کنند پس
 دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و آنرا باطله برهانیه یا خطا بیه حل نمایند اما مشرکین خود را حنفی
 می گفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی می کردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین باشد
 و شعائر آن ملت را لازم گیرد و شعائر ملت ابراهیمی حج خانه کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل از اجزا
 و اختان و سایر خصال فطرت و تحریم شجر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبیة در ضاعیه و ذبح
 در حلق و تحریر در لب و تقرب بکعبه و تحریر خصوصاً در ایام حج و در اصل ملت و وضو و نماز و صوم از طلوع فجر تا
 غروب آفتاب و صدقه بریتامی و مساکین و اعانت بر نوا یب حق و صلوات بر حاکم شرع بود و تبلیغ فعل
 این اشیاء در میان ایشان جاری بود اما جمہور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لم
 یکن شده بود و تحریم قتل و سرقت و زنا و ربو و غضب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله
 جاری اما جمہور مشرکین مرکب آن بودند و بکلم نفس اماره میفرستند و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه
 خدا خلق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد بر اعمال
 ایشان و مقدر حوادث عظام است و قادر قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا اند
 و سخی تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان دلالت میکنند اما جمہور مشرکین
 درین عقائد شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفنت بادر آن بهم رسانیده بودند
 و گمراهی ایشان مشرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد در رسالت آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم دفاش بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر و استدراج رسوم فاسده و مندرس
 ساختن عبادات شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم
 بار اوده که تعبیر از ان مکن فی کون میشود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام الهام

در بیان این اشیاء

و مانند آن یا ایجاد شفاعت مرئوس یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کرامت سنگت یا بیماری و شفای کرد و رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ میبشت و صحیح برن و سعید باشد و این مشرک در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ یک را شریک نماند و چون خدای تعالی بر کارهای ابرام فرمایند هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نماند بلکه اشراک ایشان در امور خاصه بر بعضی بندگان بود گمان می کرد که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طرف ممالک می فرستد و ایشان را در امور جزئی تاه و تفتی که حکم صریح پادشاه صادر نشده است مختار و متصرف می دارد و خود بتدبیر امور جزئی بندگان می پردازد و حواله سایر بندگان بقرمان می کند و شفاعت قهرمان در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید بچنین ملک علی الاطلاق جد مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است در صفا و سخت ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برائے ایشان در مجاری امور درجه پذیرائی یا بد و بلا حفظه این امور سجده بسوئے ایشان و فزع برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه بقدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روغن مثل آن تراشیده قبله توجیه با ابرواح ساخته و جاهلان رفته رفته آن سنگ ها را بذا تها تها خود معبودانگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه عبارت از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک و تعالی پس میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و میگفتند که شفاعت بندگان خود قبول می کند اگر چه رهنا مندی نباشد چنانکه پادشاهان نسبت امرائے کبار گاه چینی میکنند و علم و سمع و بصر که لائق جناب الوهیت است چنانچه در قرآن ایشان جا می گرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس می کردند و در تجسم و تجزیه افتادند و بیان تحریر است که اولاد حضرت اسماعیل بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه عمرو بن لُحی لعنة الله علیه پیدا شد و برائے ایشان اصنام وضع کرد و عبارت آنها مشروح ساخت و یکه کردن بجای و سوا یب و عام و استقام با زلام و مثل آن برائے ایشان اخترع نمود و این حادثه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک به صد سال وقوع یافت و از آنجمله درین باب مشک با ثار آبار خود می نمودند و از آنجا که از حج قاطعه خود میدانستند و اگر چه انبیاء سابق حشر و نشر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و بسط که در قرآن

عظیم مذکورست لهذا جمہور مشرکین بران مطلع نبودند و مستبعد می انگاشتند و این جماعہ اگر چه بہ نبوت حضرت ابراہیم و حضرت اسمعیل علیہ السلام نیز اعتراف نموده بودند - اما صفات بشریہ کہ حجاب جمال باکمال انبیاء است ایشان را تشویش میداد و حقیقت تدبیر الہی کہ مقتضی بعثت انبیاء است نشانختہ چوں مالوف بہمانندہ رسول بہرسل بودند آن را استبعاد می نمودند و درین باب شبہات و اہمیہ ناسموہ در میان می آوردند مانند آنکہ محتاج بشراب و طعام نبی چرا باشد و صلاً تعالی فرستہ را چرا نفرستد بہر آدمی جدا جدا و حی نازل نکند و علی ہذا الاسلوب و اگر در تصور یہ حال مشرکین و عقائد و اعمال ایشان توقف داری احوال محترمان اہل زمان خصوصاً آنانکہ با طراف دارالاسلام سکونت دارند ملاحظہ کن کہ دلالت را چہ خیال کردہ اند با وجود اعتراف بر ولایت اولیاء متقدمین درین زمانہ وجود اولیاء محال می انگارند و لقبور و آستانہ ہا میروند و انواع شرک بعل می آرند تشبیہ و تحریف چگونہ در ایشان راہ یافتہ است و بحکم حدیث صحیح لمتنبعن سنن من کان قبلکم ازین آفا پیج چیز نیست مگر امر و زخمی مرکب آئند و معتقد شل آن عافانا اللہ سبحانہ من ذلک بالجملہ خدا تعالی بر حمت خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در میان عرب مبعوث ساخت و آنحضرت را باقامت ملت حنیفہ امر فرمود و در قرآن عظیم بایشان محاصمہ نمود و در محاصمہ متک بملات ایشان از بقایائے ملت حنیفہ واقع شد تا الزام محقق شود پس جواب اشراک اولاً طلب دلیل است و نقض متک بہ تقلید آبا و ثانیاً عدم مساوات این بندگان با خدائے تبارک و تعالی و اختصاص خدا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثالثاً بیان اجماع انبیاء برین سکہ و ما در سلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیہ اند لا الہ الا انفا عبدون و رابعاً بیان شناعیت عبادت اصنام و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برای قومی کہ اصنام را معبود لذاتہ انگارند و جواب تشبیہ اولاً طلب دلیل است و نقض متک بہ تقلید آبا و ثانیاً بیان ضروری بودن مجاہدت در میان والد و ولد و آن مفقود است و ثالثاً بیان شناعیت اثبات کردہ و مضموم پیش خود خدا را تبارک و تعالی الیکم البانات و لکم البنون و این جواب مسوق است برائے قومی کہ بہ شہوات و متوہمات شغریہ خوگر شدہ اند و اکثر ایشان بہین صفت بودند و جواب تحریف بیان عدم نقل آن است از ائمہ ملت و بیان آنکہ این ہمہ اضلاع و ابتداع غیر معصوم

ست وجواب استبعاد حشر و نشر اولاً قیاس است بر احیاء ارض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت
و امکان اعاده است و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الہیہ است در اخبار با آن وجواب استبعاد
رسالت اولاً بیان وجود آن است در انبیائے متقدمین و ما ارسالنا من قبلک الارجال انوحی
الیہم ویقول الذین کفروا لست مرسلنا قل کفی باللہ شہیداً بینی و بینکم
ومن عندک علم الکتاب و ثانیاً دفع استبعاد بہ بیان آنکہ اینجا رسالت عبارت از وحی است
قل اعنا انابشر مثلکم یوحی الی و تفسیر وحی با پنج محال نبود و ما کان للبشر ان یکلمہ اللہ الاۃ
ثالثاً بیان آنکہ عدم ظہور معجزاتی کہ اقترح آن می کنند و عدم موافقت حق بایشان در تعیین شخصہ کہ
پیغامبری آن میخوانند و یا فرشتہ را پیغامبرناختن یا بہر کس وحی نفرستادن بنا بر مصلحت کلیہ
است کہ علم ایشان از ادراک آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیہم مشرکین بودند این مضامین را در
سورہائے بسیار با سالیب متعدده بتاکیدات بلیغہ اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیرہ تجاشی
نمود آری مخاطبہ حکم مطلق بہ نسبت این جاہلان چنین باید و در مقابلہ این بیعتلان سخن گفتن بہمیں
تاکید شاید ذلک تقدیر العزیز العلیم و یہود و توریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان تحریف
احکام توریت بود و خواہ تحریف لفظی باشد خواہ تحریف معنوی و کتمان آیات آن و افتراء بالحق آنچہ
از ان نیست با آن و مثال در اقامت احکام آن و سبالغہ و تعصب مذہب خود و استبعاد رسالت حضرت
پیغامبر مصلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و بے ادبی و طعن بہ نسبت آنحضرت بلکہ بہ نسبت خدا تبارک و تعالی نیز و متبلا
بودند بہ بخل و حرص و غیر آن اما در تحریف لفظی در ترجمہ توریت و امثال آن بکاری بودند در اصل توریت
پیش این فقیر این چنین محقق شد و ہو قول ابن عباس و تحریف معنوی تاویل فاسدست بحمل آیت بر
غیر معنی آن بسیمہ زوری و انحراف از راہ مستقیم از انجملہ آنست کہ فرق میان مستدین فاسق و کافر جاہل
در ہر ملت بیان کرده اند و کافر را خلود نار و عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار بشغفت
انبیاء درست کرده اند و تقریر این معنی در ہر ملت اظہار نام مستدین با آن ملت کرده اند و در توریت یہودی
و عبری را این منزلت اثبات نموده اند و در انجیل نصرانی را درین مرتبہ داشتہ اند و در قرآن عظیم
مسلمانان را این مزیت نہادہ اند و مناط حکم ایمانست بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغامبری کہ بر ایشان
مبعوث باشد و عمل بشیرائع ملت و اجتناب از منہیات آن نہ خصوص پنج فرقہ لذا تھا پس یہود دانستہ

که هر که یهودی باشد یا عجمی البته بهشتی خواهد بود و شفاعت انبیاء را در خلاص خواهد ساخت و هر چند روز در
 و شرح نخواهد ماند اگر چه آن مناط حکم متحقق نشود بخدا بوجه آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان با آخرت
 در رسالت پیغامبری مبعوث بایشان خطی ادراک نکرده باشد و این غلط صرف است و جهل محض چو
 قرآن عظیم همین است بر کتب سابقه و بین مواضع اشکال آن شبه را بر وجه اتم کشف فرمود
 بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیعتہ فاولئک اصحاب النار هم
 فیها خالدون و از انجمله آنست که در هر ملت احکام به حسب مصالح آن عصر بیان نموده اند و در
 تشریع بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بتاکید اخذ بآن و اداست عمل و اعتقاد بر آن و حصر
 حقیقت در آن امر فرموده اند و مراد آنست که در آن عصر و در آن زمان حقیقت در آن اعمال محصورست
 و اداست ظاهری مرادست نه اداست حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پرده نفا از روی نبوت
 سئو اذخعت نشود و ایشان آن را بر استحالة نسخ یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت
 معینش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت آن ملت لذا اہم معتبر نیست ایشان خصوصیت
 را معتبر دانسته گمان کردند که یعقوب علیہ السلام اولاد خود را یهودیت وصیت کرده است و از انجمله
 آنست که خدا لئی تعالی در هر ملت انبیاء و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف داده
 است و منکران ملت را به صفت مبغضیت نکو میداد و درین باب بلفظ شائع در هر قوم تکلم
 واقع شد اگر لفظ اہم بجلتے محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف داتر بر اسم
 یهودی و عبری و اسرائیلی است و ندانستند که داتر بر صفت النقیاد و خضوع و تشییه بر او حق است
 به بعثت انبیاء را لغیر و ازین قبیل تا ویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و اسرار از آباء و اجداد
 خود فرا گرفته قرآن ازاله این شبهات بر وجه اتم فرمود و کتمان آیات آنست که بعضی احکام و آیات
 را بر لئی محافظت جاه تشریفی یا بر لئی طلب ریاستی اخفایه نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت
 ایشان متلاشی نشود و بتکرار عمل بآن آیات ملازم نشوند از انجمله آنست که رجم زانی در توریت مذکور
 است و ایشان بنا بر اجماع احبار خود بر ترک رجم واقف است بحد و تحسیم وجه بجائے آن آنرا ترک
 کرده بودند و از خوف فضیحتی آزما می پوشیدند و از انجمله آنست که آیات را در آن بشارت با جبره و اسمعیل
 علیہما السلام است بهشت نبی در میان اولاد ایشان و اشارت بوجود ملت که در سرزمین حجاز شیوع

تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات به تلبیه ملو گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند و آن آیات
تا حال در تورات ثابت است تا دلیل میگردند که اخبار است بوجد این ملت نه امر است با خدا آن شده
گفتند ملت صمد کتبت علینا و چون این تاویل را یک را هیچ کس نمی شنید و پیش پیکس
صحت نداشت پاکیزه گیر تو اسی میگردند با خفای آن و تجویز انهار آن بهر عام و خاص نمیگردند اتحد تو هم
بما فتم الله علیکم لیحاجو که به عند دیکم چه بلا جابل بودند منت نهادن خدا بر ما بهره و
آئیل باین مبالغه و ذکر این است بدین تشریف هیچ احتمال دارد که عمل بر اخبار آن می باشد و
تخریض بتدین آن نبود سبحانک هذا الفک عظیمه و اما افترا پس سبب آن دخول لقمق و
تشدت بر اخبار و در میان ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک مصلحت دین
بدون نص شارح و استنباطات و اسیه را رولج و اوان پس اتباع آنرا ملحق باصل ساختند و اتفاق
سلف خود را یکی از حج قاطعه گمان میگردند خود در انکار نبوت حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستند
ایشان نیست مگر احوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام و اما مسأله در اقامت احکام آن و در انکار
نجل و حرص خود ظاهر است که مقتضی نفس اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء
الله ان النفس لا مارة بالسوء الا ما دحمه دبی اما این رزیت در اهل کتاب رنگی دیگر
پیدا کرده بود که تکلف می کردند بر آنی تصحیح آن به تاویل فاسد و آن را در رنگ تشرع انهار می
مؤودند و اما استبعاد رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس سبب آن اختلاف عادات
انبیاء و احوال ایشان است در اکثر تزویج و تخیل آن و آنچه بدان ماند و اختلاف شرائع ایشان
و اختلاف سنت الله در معامله انبیاء و بعثت پیغامبر از قوم بنی اسمعیل بعد از آنکه جهو را نبیاء از
بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل دین مسکله است که نبوت بمنزله اصلاح نفوس عالم
است و تنویر عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بحد و انهم هر قومی در عبادات و تدبیر
منزل و سیاست مدینه عادت دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود آن عادات را بر انداخته
و از سر نو ایجاد دیگر نماید بلکه تمیز نماید در میان عادات آنچه بر قاعده باشد و موافق مرضی حق بود
باقی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغییر دهد بقدر ضرورت و تذکیر بآلار الله و بایام الله نیز بهما
اسلوب میشود که در میان ایشان شائع باشد و بدان آشنا شده باشند پس سبب این نکته

شرائع انبیا مختلف شده و مثل این اختلاف اختلاف حکم طبیب است چون تدبیر دو بیمار کند یکے را دولے
سرود و دغذائے بار و وصف کند و دیگرے را دولے حار و غذائے حار امر نماید و غرض طبیب در هر دو جا
یکجے است و آن اصلاح طبع و ازاله مفسد لا غیر و باشد که در هر تسلیه دو او غذا علیحدہ وصف کند بحسب عادات
آن تسلیم و در هر فصلے تدبیرے دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فضل همچنان حکیم حقیقی حل مجده چون خواست
که آن بیمار را مرض نفسانی را معالج نماید و تقویت طبع قوت ملکه و ازاله مفسداں ایجاد نماید بر حسب
اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و سلمات هر عصر آن معالج مختلف شد بالجملة اگر منونه یہود و خاوی
که پیئی علمائے سر که طالب دنیا باشند و خو گرفته بتقلید سلف و معروض از نصوص کتاب و سنت و تحقیق
و تشدد و استحسان عالمی را مستند ساخته از کلام شایع معصوم بے پروا شده باشند و احادیث موضوعه
و تادیلات فاسده را مقتدائے خود ساخته باشند تماشا کن کا حکم همه اما الضاری بہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام
ایمان آورده بودند و صلاحت ایشاں آن بود که خدا کے را تبارک و تعالیٰ سہ شعبہ متغایر بوجہ من الوجہ
و سجد بوجہ آخر میدانستند و آن شوب را اقامت نمیکشیدند یکے اب و آن بازار مبدایت عالم بود و دیگرے
ابن و آن بازار صا در اول است که معنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن بازار عقول
مجموعه بود و اعتقاد میکردند کہ اقنوم این بر روح عیسیٰ مدع منودہ یعنی چنانکہ جبرئیل علیہ السلام بصورت
آدمی ظاهر میشود و همچنین این بصورت روح عیسیٰ ظاهر میشود پس عیسیٰ هم خداست و ہم ابن اللہ و ہم
بشر و احکام بشریہ و آئیتہ ہر دو بر وے جاریست و درین باب مشک بعض نصوص انجیل مے نمودند
کہ در اینجا لفظ ابن واقع شده بعض افعال الہیہ را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر
تسلیم آنکہ کلام حضرت عیسیٰ باشد نہ محرف آنست کہ لفظ ابن در زمان قدیم بمعنی محبوب و مقرب و
مختار بوده است چنانکہ بسیاری از قرآن در انجیل دلالت میکند و جواب اشکال ثانی آنست
کہ بر سبیل حکایت است چنانکہ الہی پادشاہ میگوید کہ ما فلاں ملک رستخ کردیم و فلاں قلعه را بر ہم
زدیم و در حقیقت این معنی راجع است پادشاہ و الہی کہ بجز ترجمانی نیست و نیز میتواند بود کہ طریق
وحی بر عیسیٰ انطباع معانی بوده است در لوح نفس ایشاں از قبل عالم اعلیٰ نہ مثل حضرت جبرئیل
بصورت بشریہ و القار کلام پس بہ سبب این انطباع کلامی از حضرت ایشاں جاری میشد کہ مشعر نسبت
آن افعال بخود باشد و الحقیقۃ غیر حقیقۃ بالجملة خدا کے تعالیٰ رواں مذہب باطل فرمود و بیان نمود کہ

عیسیٰ بندہ خداست و روح پاک شے کہ در رحم مریم صدیق نفع کرد و او را روح القدس تائید داد و عنایت
 خاص در باره او مرغی داشت بالجلد اگر بفرض خدا تبارک و تعالیٰ در کسوت روحی که از جنس سائر
 ارواح است برآمده باشد و تدبیر به بشری کرده بود چوں این نسبت را نیک بشکافیم لفظ اتحاد برین
 معنی جاری نباشد الا بتسامح و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالیٰ عیسیٰ یقول الظالمون
 علواً کبیراً اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مشائخ و اولیا را تا شاکن که در حق
 ابا خود چه طنون دارند و تا کجا کشیده برده اند و سیع علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و
 نیز از ضلالت ایشان یکے آنست که جرم میکنند که حضرت عیسیٰ مقتول شده است و فی الواقع در قصه
 عیسیٰ اشتباهی واقع شده بود رفیع بر آسمان را قتل گمان کردند و کابو اعرن کابو همان غلط را روایت
 نمودند خدائے تعالیٰ در قرآن شریف از الیه شبه فرمود که ما قتلوه و ما صلیوه و لکن شبهه لهم
 در انجیل آنچه مقوله حضرت عیسیٰ ازین باب مذکورست معینش اخبار است به جرات یهود و اقدام ایشان
 بر قتل هر چند که خدائے تعالیٰ ازین هملکه نجات میسر کرد و آنچه مقوله حواریان است منشاء آن وقوع
 اشتباه است و عدم اطلاع بر حقیقت رفیع که مالوف از زبان و اسماع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی
 آنست که میگویند که فارقلیطا موعود همان عیسیٰ است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را به دستک
 انجیل وصیت کرد و میگویند عیسیٰ وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام
 مرا گیرد سخن او قبول کند و الا نکند قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسیٰ بر پیغمبر مصلی الله
 علیه و سلم منطبق است نه بر صورت روحانیه حضرت عیسیٰ زیرا که در انجیل گفته شد که فارقلیطا مدتی
 در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی جز حضرت پیغامبر مآلها هر نشد و نام
 عیسیٰ گرفتن عبارت از آنست که اثبات نبوت ایشان کند نه آنکه الله گوید یا ابن الله اما منافقان بود
 قسم بودند گرچه بزبان کلمه ایمان میگفتند و دل ایشان مطمئن بود بکفر و محو و صرف بخاطر اظهار میگردند و
 در حق ایشان است فی الدرك الاسفل من النار گرچه داخل شدند در اسلام بضعف مثلاً به عادت
 قوم خود معتاد اند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلاً اتباع
 لذات دنیویه و نییه بودل ایشان چنداں هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جایی نگذاشته
 یا حص مال و حصد و حصه و مثل آن مالک قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و برکات عبادات

بخاطر ایشان جائے گزاشت و مثلاً اشتغال بامور معاش چندان شغوف خود ساخت کہ اہتمام بامور معاش و آثار توقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلاً در رسالت حضرت پیغمبر مطلقون و اہمیہ و شبہات رکیکہ بخاطر ایشان میگذرد و ہر چند تا آنجا نئے رسند کہ خلع ربقہ اسلام کنند و از ان باب بجلی برآیند و منشأ آن شکوک ہریان احکام بشریت است بر حضرت پیغمبر و ظہور ملت اسلامیہ در صورت غلبہ ملوک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلاً محبت قبائل و عشائر ایشان مہر آن داشت کہ در نصرت ایشان و تقویت و تائید ایشان ہر چند خلاف اہل اسلام باشد سعی بلیغ بہ بقیم رسانند و دین مقابلہ امر اسلام را مست کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اطلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نتوان دانست کہ از قبیل علم غیب است و ہر مرکز قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع لاسیما در زمان ما و اشارہ بہ ہمیں نفاق است آنچه در حدیث آمدہ ثلاث من کن فیہ کان منافقا خالصا اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر و ہما المنافع بطنہ و ہما الملو من فرسہ الی غیر ذلک من الاحادیث خدائے تعالیٰ اعمال و اخلاق ایشان را در قرآن عظیم آشکارا ساخت و از احوال این دو گروہ چیز بسیار بیان فرمود تا ہمہ امت از ان احتراز نمایند و اگر خواہی از منافقان نمونہ بہ بینی رود و مجلس امر و مصاحبان ایشان را بین کہ مرضی ایشان را ہر مرضی شایع ترجیح میدہند در الضاف بیج فرق نیست در میان آنان کہ کلام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہوا سطرہ شنیذہ نفاق و رزیدند و در میان آنان کہ الحال پیدا شدہ اند و بطریق یقین حکم شایع معلوم کردہ اند بعد از ان برای اثار خلا آن اقدام مے نمایند و علیٰ ہذا القیاس جماعہ از معقولیان کہ شکوک و شبہات بسیار بخاطر دارند و معاد را نسیا و منسیا ساختہ اند نمونہ آن گردہ اند بالجملہ چون تہر آن بخوانی گمان کن کہ مخاطبہ با قومی بود کہ بودند و در گذشتند بلکہ بحکم حدیث لتتبعن سنن من قبلکم بیج ہائے نبود مگر امر و نمونہ آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصدست نہ خصوصیات آن حکایات این است آنچه درین کتاب از میان عقائد این فرق ضالہ و تقریر اجوبہ آہنایسر شدہ و آن در فہم معانی آیات خاصہ انشا اللہ کافی است -

فصل در بقیہ مباحث علوم پنجگانہ باید دانست کہ نزول قرآن برائے تہذیب طوائف ناست

از عرب و عجم و حضور و بدو پس حکمت الهی مقتضی آن باشد که در تذکیر بآلار الله زیاده از آنچه معلوم اکثر افراد
بنی آدم بود خطاب نکرد و زیاده از آن بحث و تفتیش بکار نیارود و سخن در اسماء الله و صفات الله
بوجهی سوق ساخت که بادر آکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون مهارت
حکمت الهیه و بدون مزاولت علم کلام آنرا نتوانند احاطه نمود و بفهم آن رسید پس اثبات ذات
مبدأ اجمالاً فرمود که این علم ساریست در افراد بنی آدم هیچ طائفه از این جماعه در اقلایم صالحه و اکمنه
قریب به اعتدال نهی که منکر آن باشد و چون اثبات صفات بطریق اسماعان و تحقیق حقایق نسبت
ایشان ممنوع بود و اگر اصلاً بر صفات الهی مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیار در تهذیب
نفوس همانست نرسند حکمت الهی مقتضی آن شد که از صفات کامله بشر که آن را میدانند و وجود
آن متدرج میان ایشان جاریست چند برگزید و آنرا باز از معانی غامضه که عقول بشر را بساحت
جلال و ادره نیست استعمال فرمود نکته لیس مکمله شئی تریاق داد و عصا چهل مرکب ساخت و
چند از صفات بشریه که در اثبات مثل آن ثوران او هام بچنان عقاید باطله حاصل میشد مثل اثبات
ولد و بکار و جزع منع فرمود اگر نیک بشکافی جریان بر سطر علوم نوعیه انسان غیر مکتبیه ایشان
و تمیز صفاتی که اثبات آن میتوان کرد و در آنها خلل نماند از صفاتی که ثوران او هام باطله می نماید
امر دقت است که اذیان عالمه بآن نتوان رسید لاجرم این علم توقیفی آمد و خصصت تکلم با آنچه
خواهند داده نشد و از آلاء الله و آیات قدرت او علل و علل آن را اختیار فرمود که حضور بدو و عرب و
عجم یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانی که مخصوص علماء و اولیا باشد در میان نیامد و از نعمت های
اتفاقیه مخصوصه بملوک خبر نداد پس آنچه ذکر آن می بایست کرد مثل خلق سموات و ارض است و انزال
مار از سحب و جاری ساختن آن از ارض و بر آوردن انواع اشجار و حبوب و از بار بواسطه آب و الهام
صناعات ضروریه و اقدار بر فعل آنهاست و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت
هجوم مصائب و انکشاف آنها تقریر کرده آمد از امراض نفسانیه کثیره الوقوع است و از ایام الله
یعنی وقایعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام مطیعین و تقدیب عصاة آنرا اختیار فرموده
که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالاً ذکر می از آن شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که
آنرا باعن جبرئیل فرموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیاء بنی اسرائیل که سبب یهود باعرا

در قرون بسیار مانوس استماع ایشان شده بود نه قصص شاذہ غیر مانوسہ ایراد فرمود و نہ اخبار مجازات فارس و ہند و راؤ کو نمود و از قصص مشہورہ جماعی چند انترزاغ فرمودہ کہ در تذکیر ایشان بکار آید نہ سرود تمام قصص بجمع خصوصیات آنکہ دو حکمت در اینجا آنست کہ چون عوام قصہ نادرہ فایت ندرت شنوند یا پیش ایشان استقصا در ذکر خصوصیات قصص کردہ شود بہ نفس آن قصص میل نمایند و از تذکرہ کہ غرض اصلی بہانست در مانند و این سخن بدان ماند کہ عارف نے گفتہ است کہ ازاں باز کہ قواعد تجوید را مردمان یا اگر فتنہ از خشوع و تلاوت باز مانند و ازاں باز کہ مفسران در وجہ بعیدہ تفسیر سخن را ندند علم تفسیر نادر کا لعدم شد پس ازاں قصص کہ مکرر در قرآن مے آید قصہ خلق آدم از ارض است و سجدہ کردن فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن اود سعی کردن اوزاں بعض در اعوان بنی آدم است و قصہ مخاصمہ حضرت نوح ۴ و ہود ۵ و صلح ۶ و لوط ۷ و شعیب ۸ با قوام خود ہا در باب توحید و امر معروف و نہی و منکر و سر باز زدن آن اقوام و شبہات رکیکہ آوردن ایشان و جواب دادن حضرت انبیاء و عقوبت الہی آن اشقیاء را و ظہور نصرت اول تعالیٰ بہ نسبت انبیاء و تابعان ایشان و قصص حضرت موسیٰ با فرعون و فرعونیان و با سفہار بنی اسرائیل و مکابرہ این حجت با حضرت ایشان و قیام خدا تعالیٰ بعقوبت آن اشقیاء و ظہور نصرت اومرہ بعد مرہ بہ نسبت جناب اعلیٰ و قصہ خلافت داؤد ۹ و سلیمان ۱۰ و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب ۱۱ و یونس ۱۲ و ظہور رحمت الہی بر ایشان و استجاب دعائے زکریا ۱۳ و قصص عجیبہ حضرت عیسیٰ ۱۴ و تولد ایشان بے پدر و تکلم ایشان در مہر و ظہور خوارق عادات از ایشان پس این قصص باطوار مختلفہ اجمالاً و تفصیلاً بہ حسب مقتضائے اسلوب سوز مذکور شد و ازاں قصص کہ در یک جایاد و جافقط مذکور شد رفع حضرت ادریس ۱۵ است و مناظرہ حضرت ابراہیم ۱۶ با نمرود و رویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصہ حضرت یوسف ۱۷ و قصہ تولد حضرت موسیٰ ۱۸ و القائے ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را و گریختن بہرین و تزویج آنجا و دیدن نار بر شجرہ و سخن شنیدن ازاں و قصہ ذبح بقرہ و قصہ ملاقات حضرت موسیٰ ۱۹ با حضرت ۲۰ و قصہ طلوت و جالوت و قصہ بلقیس و قصہ ذوالقرنین و قصہ اصحاب کہف و قصہ دومرکہ و محاورہ کردن با یکدیگر و قصہ اصحاب جنت و قصہ رسل ثلاثہ حضرت عیسیٰ ۲۱ کہ او را کفار شہید ساختند و قصہ اصحاب بغیل پس بمقصود ازین قصص نہ معرفت نفس آنهاست بلکہ مقصود انتقال ذہن سامع است بخواست

شُرک و معاصی و عقوبتِ خدا تعالیٰ بر آہنِ مطنین شدن بہ نصرتِ خدا تعالیٰ و ظہورِ عنایتِ او در باب
مخلصین و از ذکرِ موت و ما بعدِ آن کیفیتِ موتِ انسان و بیچارگیِ او در آن ساعت و عرضِ جنت و نار
بعد از موت و ظہورِ ملائکہ عذاب بیان فرمود و اشتراطِ قیامت از نزولِ حضرت عیسیٰؑ و خروجِ دجال و
یا جوج و ماجوج و نغزِ رصعق و نغزِ رقیام و حشر و نشر و سوال و جواب و میزان و یافتنِ ناہائے اعمال
بہ بین و شمال و در آمدنِ مؤمنین بہ بہشت و در آمدنِ کفار بہ دوزخ و اختصاصِ اہلِ نار تا بلعان و مشوہان
با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاصِ اہلِ ایمان بہ دیتِ خدا تعالیٰ و تعدادِ
انواعِ تغذیہ از سلاسل و اغلال و حیم و عناق و زقوم و انواعِ تنعم از حور و قصور و انہار و مطاعیم
و ملائس ناعمہ و زنانِ جمیلہ و صحبتہائے دلکشای اہلِ جنت با یکدیگر پس ایں قصص را در سورہ مختلفہ با جا
و تفصیل بحسبِ اقتضای اسلوبِ آن سورہ متفرق گردانیدہ شد و کلیہ در مباحثِ احکامِ آنست کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ملتِ جنیفیہ مبعوث شدند پس لازم آمد کہ شرائعِ آن ملت را باقی گذار
و بیج تغیرے باہیاتِ آن سائل راہ نیابد مگر تخصیصِ عموم و زیادتِ توقیعات و تحدیدات و مانند آن
و خدا تعالیٰ خواست کہ بدستِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرب را پاک کند و بہت عرب
سائر اقالیم را پس لازم آمد کہ مادہ شریعتِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر رسوم و عاداتِ عرب
باشد چون مجموعِ شرائعِ ملتِ جنیفیہ در رسوم و عاداتِ عرب را ملاحظہ کنی و تشریعِ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بمنزلہ اصلاح و تنویرِ آنست تا اہلِ ہر حکے را بسببِ دانستہ
باشی و ہر ارم و ہنر را مصلحتی فہم کردہ باشی و تفصیلِ ایں سخن در ازست بالجلہ در عباداتِ اظہار
و صلوة و صوم و زکوٰۃ و حج و ذکرِ فتورے عظیم راہ یافتہ بود از ہمتِ سائل در اقامتِ آن و اختلا
مردمِ در آن بہ سببِ عدمِ معرفتِ بودنِ اکثرِ آن و دخولِ تحریفیاتِ اہلِ جاہلیتِ در آن قرآنِ عظیم
آن ہمہ بے نسقی را برابر انداخت و ہموارہ و سوی نمود و در تہمیدِ منزلِ رسومِ ضارہ و نقدِ بیہودہ
سکرسیمہا بسیار راہ یافتہ بود و احکامِ سیاستِ مدنیہ نیز مخمل شدہ بود قرآنِ عظیم ضبطِ اصولِ آن
و تحدیدِ توقیعاتِ آن فرمود از ایں باب انواعِ کبار و بسیارے از صفاتِ مذکور شد و مسائلِ صلوة
بطریقِ اجمالِ مذکور کردہ شد و لفظِ اقامتِ صلوة لغتہ آمد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن
و بنائے ساجد و جماعت و اوقاتِ ہمہ تفصیلِ آن کردند و مسائلِ زکوٰۃ نیز باختصار فرمودہ شد

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تفصیل آں فرمودند و صوم در سورہ بقرہ حج نیز ذکر کرده شد و جہاد در سورہ بقرہ و انفال و جہاد بآئین متفرق و حدود در مائده و نور و میراث در نسا و نکاح و طلاق در سورہ بقرہ و نسا و طلاق و غیرہ آں چوں ازین قسم کہ فائدہ آں عام است جمیع امت را گذشتنی قسمی دیگرست کہ سوال را کہ پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثہ اہل ایمان بذل نفس و اموال نمودند و منافقان خویش تن آں را سے و امساک در زید ندیش خدا لئے تعالی مدح مومنان و نکویش و ہتدید منافقان فرمود یا حادثہ واقع شد از قبیل تقریر اعدا و کف ضرر ایشان خدا لئے تعالی منت بر مسلمانان نہاد و آں نعمتہا را یاد ایشان داد خدا لئے پیش آمد کہ در آنجا تنہی و زجرے یا تعریضے و ایسائے یا امرے و نہیے در کار میشو و خدا لئے تعالی در آں باب نازل ساخت آنچه ازین قبیل ست لایہ ذکر آں قصص بطریق اجمال مفسر را میباید کہ تعریضات لقصصہ ہر در انفال و احد در آل عمران و خندق در احزاب و صدیمہ در فتح و بنی النضیر در حشر کردہ شدہ است و حث بر شج کہ و غزوہ تبوک در ہرات اشارت بہ حجۃ الوداع در مائده و اشارتہ لقصصہ نکاح زینت در احزاب و تحریم سریرہ در سورہ تحریم قصصہ لفق در سورہ نور و استماع جن تلامذت آنحضرت را در سورہ جن و احقاف و قصصہ مسجد ضرار در سورہ ہرات و قصصہ اسرار در اول بنی اسرائیل کردہ آمد و ایں قسم نیز بحقیقت از باب تذکیر بایام اللہ است لیکن چون حل تعریضات او موقوف بر سماع قصصہ است از ساقیام او ممتاز کردہ شد۔

باب دوم در بیان وجہ خفائے معانی نظم قرآن بہ نسبت اذہان اہل زمان و ازالہ آں با وضوح بیان باید داشت کہ قرآن بلفظ عرب راست راست بغیر تفاوت نازل شد و ایشان بسلیقہ کہ داشتند فہم معنی منطوق آں میگردند لما قال و الکتاب المبین و قال قرآننا عریضاً لعلکم تعقلون و قال احکمت اياته ثم فصلت مرضی شاریع عدم غرض بود در تاویل متشابه قرآن و تصویر حقائق صفات الہیہ و تسمیہ مبہم و استقصائے قصص دماند آں و لہذا بآں حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کم سوال مے کردند و ازین باب اندک چیزے مرفوع شد اما چوں آں طبقہ در گذشت و عجم مداخلت کردند و آں لغت اولی مترک گشت و در بعض مواضع صعوبت فہم مراد حاصل شد و احتیاج بہ تفتیش لغت و نحو افتاد و سوال و جواب در میان آمد و کتب تفسیر تصنیف شد لازم آمد کہ اجمالاً مواضع صعوبت را یاد کنیم و امثلہ آں را بیان نماییم

تا عن الخوض بزیادت بیان حاجت نه افتد و بمالفت در کشف آن مواضع خطر ار نشود پس علم وصول به را در لفظ گاهے بسبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه تابعین و سایر اهل معانی و گاهے بسبب نداشتن منسوخ از نسخ و گاهے بسبب یادداشتن اسباب نزول و گاهے بسبب حذف مضامین یا موصوف یا غیره آن و گاهے بابدال چیزی بجای چیزی یا بابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا سلب غیبت بجای خطاب و گاهے به تقدیم ماحقه التاخر و بالعکس و گاهے بسبب انتشار شمیر و تعدد مراد از لفظ واحد و گاهے بسبب تکرار و اطلاق و گاهے بسبب اختصار و ایجاز و گاهے بسبب استعمال کنایه و تعریف و تشابه و مجاز و عقلی یا لایق سعادتمند را باید که در مبدأ کلام به حقیقت این امور و بعضی مثله آن مطلع شوند و در موضع تفصیل باشارتی و رمزی اکتفا نمایند.

فصل اول در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آنست که اول از ترجمان القرآن عبد الله ابن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخارجی و صحیح خود غالباً بر همین طریق عتقاد کرده است و بعد از آن طریق ضحاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق و این هر سه طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد از آن شرح غریبی که بخاری از ائمه تفسیر نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سایر مفسرین صحاب و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند و امر مناسب می نماید که در باب پنجم ازین رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن باشند و در اول جمع کنیم و آنرا رساله مستقله سازیم تا اگر کسی خواهد و خل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا گانه یا دیگر دول الناس فیما یعشقون هذا لعلب در بخامی باید دانست که صحابه و تابعین گاهے تفسیر میکردند لفظ را بلازم معنی او و گاهے متاخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تنج لفظ و محض سواد استعمال و غرض درین رساله سرودن تفسیرات سلف است بعینها و تنج و نقد آن را در موضعی است غیر این موضع غ بهترین وقتی و نه بخت مکانی دارد.

فصل دوم از مواضع صعبه و درن تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف درینجا بیشمار معرفت نایع و منسوخ است و اقوامی وجوه صعبه مختلفه مطلق متقدمین و متاخرین است درین باب آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آنست که ایشان شی استعمال میکردند باز از معنی

لغوي كما قاله الجيزيست به چیزی نه بازاری مصطلح اصولیان پس معنی شیخ نزدیک ایشان از بعضی اوصاف
 آری است بآیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی مستاد در غیر متبادر
 بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس بر آنست
 ظاهر یا از اعادة جابلیت یا بشریست سابقه باب شیخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و غفل را
 در اینجا جوفانی شد و اختلاط را کجایش و لهذا عدوآیات منسوخه پانصد رسائیده اند و اگر نیک
 بشکافی غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متأخرین منسوخ است عدد قلیل بیش نیست لاسیما
 بحسب توجیهی که اختصار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب القان بعد از آن که از بعضی
 علماء آنچه مذکور شد بر بسط لایق تقریر نموده آنچه براس متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن العربی
 تحریر کرده قریب بستم آیت شمرده فیسر را و اکثر آن بستم نظیر است فلنورد کلامه
 مع التعقب فمن البقرة کُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا أَحَضَرْتُمْ أَحَدَكُمُ الْمَوْتَ الْأُولَىٰ مَنَسُوحَةٌ قِيلَ بِأَيَّةِ
 الْمَوَارِيثِ وَقِيلَ بِحَدِيثِ الْأَوْصِيَةِ لِأَمْرٍ وَقِيلَ بِالْأَجْمَاعِ حَكَاهُ ابْنُ الْعَرَبِيِّ قُلْتُ بَلْ هِيَ
 مَنَسُوحَةٌ بِأَيَّةِ بُوَصِيكُمُ اللَّهَ فِي أَوْلَادِكُمْ وَحَدِيثِ لَا وَصِيَّةَ مَبْنِيٍّ لِلنَّبِيِّ قَوْلُهُ تَعَالَى
 وَعَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ قِيلَ مَنَسُوحَةٌ بِقَوْلِهِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ
 فَلْيَصْمِهِ وَقِيلَ لِحِكْمَةٍ وَلَا مَقْدَرَةٍ قُلْتُ عِنْدِي وَجْهٌ آخَرٌ وَهُوَ أَنَّ الْمَعْنَى وَعَلَى
 الَّذِينَ يَطِيقُونَ الطَّعَامَ فِدْيَةٌ هِيَ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَأَصْرَحَ قَبْلَ الَّذِي كَرَاهِيهِ
 مَتَقَدِّمًا رَتَّبَهُ وَذَكَرَ الضَّمِيرَ لِأَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْفِدْيَةِ هُوَ الطَّعَامُ وَالْمُرَادُ مِنْهُ
 صَدَقَةُ الْفِطْرِ عَقِبَ اللَّهِ تَعَالَى الْأَمْرَ بِالنَّصِيأَةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِصَدَقَةِ الْفِطْرِ كَا عَقِبَ
 الْآيَةِ الثَّانِيَةِ بِتَكْيِيفَاتِ الْعِيدِ قَوْلُهُ تَعَالَى احْلُكُمُ نِيْلَةَ الصِّيَامِ الْمَرْفُوثِ نَا سَخْنَةً
 لِقَوْلِهِ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لِأَنَّ مَقْتَضَاهُ الْمَوْلَاةُ فِيمَا كَانَ عَلَيْهِمْ مِنْ تَحْرِيمِ
 الْأَكْلِ وَالطَّوْحِيِّ بَعْدَ الْمَوْتِ مَذْكَرُهُ ابْنُ الْعَرَبِيِّ وَحَكَى قَوْلَهُ أَخْرَاجَهُ مِنْهُ مَا كَانَ بِالْأَسْنَةِ
 قُلْتُ مَعْنَى كَمَا كَتَبَ التَّشْبِيهِ فِي نَفْسِ الْوَجُوبِ فَذَلِكَ مِنْهُ نَامَا هُوَ غَيْرُ مَا كَانَ عَنْدهُمْ قَبْلَ الشَّرْعِ
 وَلَوْ لَمْ يَجِدْ نِيْذَارَ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَرَعَ لِهَذَا ذَلِكَ وَلَوْ سَلِمُوا فَمَا كَانَ ذَلِكَ
 بِالْأَسْنَةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْأَيَّةِ الْمَنَسُوحَةِ يَقُولُ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً

الآية أخرجه ابن جري عن عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية لا تدل على تحريم القتال
 بل تدل على تجويزه وهي من قبيل تسليم العلة وظهرها إنما نع فالعنى ان القتال في الشهر
 الحرام كبير شديد ولكن القفنة اشد منه فجاء في منقأ بلتها وهذا التوجيه ظاهر
 من سياقها كما لا يخفى وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى الحول منسوخة بآية اربعة
 اشهر عشر والوصية منسوخة بالملات والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند اخرين بحديث
 لا سألني قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين ويمكن ان يقال يستحب او يحسن
 للميت الوصية لا يجب على المرأة ان تسكن في وصية وعليه ابن عباس هذا التوجيه
 ظاهر من الآية وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله منسوخة
 بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب تخصيص العام بنيت الآية المتأخرة
 ان المراد ما في انفسكم من الاخلاص والنفاق لا من احاديث النفس التي لا اختيار فيها
 فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع الانسان ومن ال عمران انقوا الله حق تقاته
 قيل انه منسوخة بقوله فانقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يصح فيها
 دعوى النسخ غير هذه الآية قلت حق تقاته في الشرع والكفر وما يرجع الى الاعتقاد
 وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء يتيم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعا
 وهذا التوجيه ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلمون ومن النساء
 والذين عقدت ايمانكم فاقوه نصيبتهم منسوخة بقوله اولوا الامر حاكم بعضهم اولى ببعض
 قلت ظاهر الآية ان الميراث للموالى والبر والصلة لمولى الآية فلا نسخ وقوله تعالى واذا حضى
 القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت قال ابن عباس
 هي محكمة والا من لا يستحب وهذا الظاهر وقوله تعالى والذين في آياتنا الفاحشة الآية
 منسوخة بآية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو مجتدل في الغاية فلما جاءت الغاية بين النبي
 صلى الله عليه وسلم وان السبيل النور كذا وكذا فلا نسخ ومن المائدة ولا الشهر الحرام
 منسوخة بآية القتال فيه قلت لا نسخ في القرآن فاصح انه لا نسخ في السنة الصحيحة لكن العنى
 ان القتال الحرام يكون في الشهر الحرام اشد تغليظا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة

دماءكم واموا لكم حرام عليكم كحرمه يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا وقوله تعالى فان جاءوك
 فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت معناه ان اخذت
 الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فالحاصل اننا ان نازل الله اهل الذمة ان يرفعوا القصة
 الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا ان عندهم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخرا من غيركم
 منسوخ بقوله واشهد واذى عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره او اخرا
 من غير اقراركم فيكونون من سائر المسلمين **ومن الانفال** ان يكن منكم عشرون صابرون
 الآية منسوخة بالآية بعدها قلت كما قال منسوخة **ومن البراة** انفر واخفا فارتقا ومنسوخة
 بآيات العذر وهو قوله ليس على الاعشى حرج الآية وقوله ليس على الصغفاء الآية قلت خفا فاما مع
 اقل ما يتأق بالجهل من مراكب عبد الخدمه ونقصية يقنع بها وثقا لزم الخدم الكثير والركب الكثير
 فلا ينسخ او نقول ليس النسخ متعينا **ومن سورة الزنا** الزاني او ينكح الزانية الآية منسوخة بقوله وانكحوا
 الزاني منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره ان من نكح الكبيرة ليس بكفر الزانية او
 زانية تحب خيرا الزانية وقوله تعالى حرمة ذلك اشارة الى الزنا والشبهة فلا ينسخ اما قوله فانكحوا الزانية
 فما او ينسخ الخاص قوله تعالى ليستأذنكم الذين ملكتم ايما الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن قهاون
 الناس في العمل بها قلت مذهب بن عباس انها ليست بمنسوخة وهذا الوجه اولي بالاعتناء
ومن الاحزاب لا يحل لك النساء من بعد الآية منسوخة بقوله انا احللنا لك امر واجك الآية
 قلت يحتمل ان يكون النسخ مفقدا في التلاوة وهو الاظهر عندي **ومن المجادلة**
 اذا ناجيتهم الرسول فقد هوى الآية منسوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال **ومن المتحفة**
 فالتالين ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا قيل منسوخ بالآية السيف وقيل بالآية الغنمة وقيل
 بحكم قلت الاظهر محكم ولكن الحكم في المهاجرة وعند قوة الكفار **ومن الزمل** قل قاتل
 الا قليل منسوخ باخر السورة ثم نسخ الزم بالصلوة الخمس قلت دعوى النسخ بالصلوة
 الخمس غير متجهة بل الحق ان اول السورة في تأكيد الندب الى قيام الليل واخوها نسخ التاكيد الى
 مجود الندب قال السيوطي موافقا لابن العربي فهذا الاحكام عشرون آية منسوخة على خلاف في بعضها
 ولا يصح دعوى النسخ في غيرها والاصح في آية الاستيذان ونقصية الزم كما على النسخ فصا تسعة عشر قلت

وعلى ما حذرنا لا يتعين التمسك بالخرافات وادوار مواضع صعبة معرفت حسب باب نزول است ووجه صحت
در آن با نیز اختلاف متقدمین و متأخرین است آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آنست که
نزول فی کذا نه محض برای قصه که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوده و سبب نزول آیت
گشته استعمال کنند بلکه گاهی یکی از مصادیق علیه آیه را که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوده
یا بعد از آن حضرت ذکر کنند و گویند نزول فی کذا و در اینجا الطباق جمیع قبول لازم نیست بلکه اصل حکم می باید که
منطبق باشد پس و گاهی سوالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده باشند یا حادثه که در آن ایام
نیک فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حکم آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن
آیت را در آن بات تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند نزول فی کذا و گاهی درین صورت با
گویند فانزل الله تعالی قوله کذا یا فانزلت گویند و گویا این اشارت بآنست که متبناط آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از آن آیت و القائل آن آیت در آن ساعت بخاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
تفسیر نوعی از وی و تلفظ فی الروع است ازین جهت می توان گفت فانزلت و اگر کسی در اینجا بکار نزول تعبیر
کنند نیز می تواند شد و همین در ذیل آیات قرآن چیزهای بسیار تقریری کنند که به حقیقت نه از قسم سبب نزول
باشد مثل استشهادهای صحابه در مناظرات خود یا آیت یا مثل ایشان بآیت یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آیت را برای استشهادهای کلام خود یا روایت حدیثی که موافق آیت باشد در اصل غرض یا بعین موضع نزول
یا بعین همان مکررین بطریق ابهام یا طریق تلفظ کلمات آن یا فضل سوره و آیات قرآن یا صورت
مثال آنحضرت بامری از او امر قرآن و این همه در حقیقت از اسباب نزول نیست و مشروط بر
احاطه بآن نیست شرط مفسر معرفت دو چیز است یکی قصصی که آیات تفسیر بآن می کنند پس
نهم ایمان این آیات بغير معرفت آن قصص میسر نمی شود و دیگر قصه که تخصیص تمام یا مثل آن از وجوه
صرف از ظاهری نماید پس نهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر نشود و در اینجا می باید دانست که قصص
انبیای سابقین در حدیث که مذکور شده اند ازین قصص طویل و عریضه که تفسیر بن تصدیق روایت آن می
گردد هم منقول از علماء اهل کتاب است الا ما اشار الله تعالی و صحیح بخاری آمده مرفوعا که قصد قوا اهل
الکتاب و کذا بگویم و نیز می باید دانست که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و مجذبات جهالات
ایشان قصص جزئی ذکر می کردند تا آن عقاید و آن عادات روشن تر شود و می گفتند نزول الایة فی کذا و اراة

اینان آن بود که درین قبیل نازل شد این باشد یا مانند آن و یا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه مقصود
 خصوص آن صورت میگردند بلکه بنا بر آنکه تصویر صالحه است آن امور کلیه را و لهذا بسیارست که افعال
 ایشان مختلف شود و هر یکی بجای می کشد و فی تحقیق مطلب یکی باشد و در واقع همانا همین نکته اشاعت
 کرده است آنجا که گفته کسی فقه نمی شود تا آنکه یک آیه را بر محال متعدد نه نهد و علی هذا سبب بسیارست
 که در قرآن عظیم دو صورت همین شود یکی صورت سعید و در آنجا بعض اوصاف سعادت بیان کرده
 شود و دیگر صورت شقی و در آنجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین بیان حکام آن
 اوصاف و اعمال باشد نه تعریف شخصی معین چنانکه فرمود (س ۲) و وصینا الا انسان بوالدیه احسانا
 جمله احوال که هر دو وضعه که ها بعد از آن دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند این جهت در کار
 و اذا قیل لهم ما انزل دیکم قالوا الساطیر الاولین (س ۱۴) و قیل للذین اتقوا ما اذا انزل
 ربکم قالوا اخیار و در همین طور حمل باید کرد آیت ضوب الله مثلا قویة کانت المنة مطمئنة و آیه
 (س ۱۴) هو الذی خلقکم من نفس واحد و جعل منها ذوجها لیسکن الیهما فلها
 تعفرها الایة - قلا فلی المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون + ولا قطع کل
 خلاف همین و درین صورت لازم نیست که آن خصوصیات بعینها در شخصی یافته شود چنانکه در آیت
 کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة لازم نیست که حبه بدین صفت
 یافته شود مقصود تصویر زیادت اجزاست لا غیر اگر صورتی موافق آن در اکثر خصوصیات یا کل آن یافته شود
 و از قبیل از هم عالم یلتزم خواهد بود و گاهی شبه ظاهر الورد و دفع کرده شود و یا سولی قریب الفهم را جواب
 گفته آید بقصد ایشاح کلام سابق نه آنکه کسی در آن عصر سوال کرده باشد و شبه بهم رسانیده بود بسیار
 است که صحابه در تفسیر آن مقام سولی فرض کنند و طلب را در صورت جواب و سوال تقریر نمایند و
 اگر بنظر متقی شخص غایب آید که کلام است نسق نزول بعضی بعد بعضی گنجایش دارد و یک جمله است
 نظم فک قیود و این هر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم و تاخر تری باشد چنانکه
 ابن عمر در آیه الذین یکنزون الذھب الفضة گفته است هذا قبل ان ینزل الزکوة فلما انزلت
 جمیعها الله تعالی طهر الاصوال معلوم است که سوره بقرات آخرین صورت است و این آیه را تفسیر
 قصص متاخره است و فرضیت زکوة پیش ازین سالها بود لیکن مراد این عمر تقدم اجمال است متعجبانه

تفصیل بالجمله آنچه شرط مفسر است ازین انواع از دو نوع بیش نیست یکی قصص غزوات و غیر آن که در آیات
 اینها مجروحیات آن قصص واقع می شود و تا آن قصص ندارند بجهت حقیقت آن ترسند و دیگر فوائد بعضی قیود و
 سبب تشدد و در بعضی مواضع که موقوف بر معرفت حال نزول باشد و این بحث اخیر بحقیقت فنی است از
 فنون توجیه و معنی توجیه بیان وجه کلام است و حاصل این کلام آنست که گاهی در آیتی شبهه ظاهر می آید از
 استبعاد آن صورت که مدلول آیت است یا اتفاق در آیت با هم یا تصور یا صدق آیت بر ذهن یا بستندی
 مشکل می شود یا فائده قیمدی بذهن اندیش شنید چون مفسر حل این مشکل نماید آن حل را توجیه خوانند چنانکه در
 آیت یا اخت ما روى سوال کردند که بیان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بودند ما روى چگونه
 بر او مریم باشد گویا سائل در خاطر مضمحل کرده بود که این ما روى همان ما روى بود حضرت موسی است پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم جواب دادند که بنی اسرائیل تمییز میکردند با سمار صالحین که پیش از ایشان گذشت
 بودند و چنانکه سوال میسر کردند که آدمی روزی ششصد بار روی خود چگونه میشتی گفتند سر بردن آن الذی
 احشاک فی الدنیا علی درجلیه لقا دس ان یشیه علی وجهه و چنانکه از این
 عباس سوال کردند در یک آیت آمده که یسألون و در آیت دیگر و قبل بعضهم علی بعض یتسألون
 آمد وجه تطبیق چه باشد ایشان گفتند عدم تساؤل در روز حشر است و تساؤل بعد دخول در جنت از حضرت
 عائشه سوال کردند که سعی بین الصفا والمروة اگر واجب است چرا الماجلح گفته شد ایشان جواب دادند که
 قومی از ان تجنت می کردند باین سبب که جراح گفته شد و حضرت عمر از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 آله و سلم سوال کردند که قیدان خفیه چه معنی دارد و فرمودند صدقه تصدق الله بهاینتی که ما در صدقه مضایقه
 نمی کنند همچنین خدا تعالی این قید برای مضائقه ذکر نفرموده است قید اتفاقی است و مثلاً ما سئ توجیه
 بسیار است و مقصود تنبیه است بر معنی آن و ما را مناسب نماید که در باب پنجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم
 و تفسیر بای خود از باب نزول و توجیه شکل ذکر کرده اند بسند درست تا صحابه یا تا حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم بطریق متفق و مختصراً نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قدر تا ما را مفسر را ضرورت است
 چنانکه شرح غریب ترین قدری که ذکر کردیم ضرورت است و دیگر آنکه دانسته شود که اکثر اسباب نزول
 و فهم سانی آیات فعل ندارد اللهم الا شئ قلیل از قصص مذکور می شود و درین تفاسیر غلطه که اصح
 تفاسیر است نزدیک محدثین و آنچه محمد بن اسحق کلبی در باب اسرار کرده اند و در زیر

هر آیهی قصه در ده اندک نزدیک مجتهدین اکثر غیر صحیح است و در سناد آن نظر است از اشراط تفسیر دانستن
خطای باین است و بر حفظ آن تدبیر کتاب الله را موقوف داشتند و نظر خود را از کتاب الله فوت کردند
و ما توفیقی الا بالله علیه توكلت و هو رب العرش العظيم

فصل در بقیه مباحث این باب حذف بعضی اجزای ادوات کلام که اخفای آرد و همچنین ابدال
چیزی از چیزی و تقدیم ماحقه التامیه و تاخیر ماحقه التقدیم و استعمال تشابهات و تعریضات و کنایات مخصوص
تصویری معنی مراد بصورت محسوسه که لازم آن معنی باشد و رعاده استعاره کمینه و مجاز عقلی است پس بطریق
مقتضای بعضی مثله این اشیا بطلع سلیم تا بصیرتی حاصل شود اما حذف پس آن چند قسمت دارد و حذف
مضاف و موصوف و متعلق و غیر آن مثل (۵) ولكن البر من امن ای بر من امن (س ۱۵) و
واتينا قوم صالحا مائة مبصرة ای ایه مبصرة لانها مبصرة غیر عییا (س ۱۱) و الاشرار فی
قلوبهم بصر العجل ای حب العجل (س ۲۱) قتلت نفسا کذبت غیر نفسی ای بغیر قتل نفسی نفسا
ای بغیر فساد من فی السموات و الارض ای من فی السموات و من فی الارض لان شیئا و احدا هو
فی السموات و الارض (س ۵) و ضعف الحیوة و ضعف الممات ای ضعف عذاب الحیات
و ضعف عذاب الممات (س ۱۳) و اسأل القرية ای اهل القرية (س ۱۴) بدلوا نعمت الله
کفرا ای فعلوا ما کان شکر نعمت الله کفرا (س ۵) و اراهم ذلک للتي هي قوماً بالخصلة التي هي اقوم و س
(۱۹) بالتي هي احسن ای بالخصلة التي هي احسن (س ۱۴) سبقت لهم منا الحسن ای الكلمة
الحسنة و العدة الحسنی (س ۱۲) علی ملک سلیمان ای علی عهد ملک سلیمان (س ۱۱) و عدتنا
علی رسالت ای علی السنة رسالت انما انزلناه فی ليلة القدر ای انزلنا القرآن و ان لو یسبق له ذکر
(س ۲۳) حتی توارت بالحجاب ای توارت الشمس (س ۲۲) و ما یلقها ای حصلة البصر (س ۱۳)
(س ۱۳) و عبد الطاغوت فبین قرأ بالنصب ای جعل منہم من عبد الطاغوت (س ۱۹) فجعل نسباً
وصحراً ای جعل له نسباً و صحراً (س ۹) و اختار موسى قومه ای من قومه (س ۱۲) و ان عاد کفرا
سربهم ای کفروا و انعمت سربهم و کفروا به و انعمت سربهم و کفروا به و انعمت سربهم و کفروا به
(س ۲۳) و ما نعبد هم الا ليقربونا الى الله زلفی ای یقولون ما نعبد هم و س (س ۹) ان الذين اتخذوا العجل
ای الذين اتخذوا العجل الها (س ۲۳) تا تو تناعن اليمين ای و عن الشمال (س ۲۴) (۱۵)

فظلمتم تفکھون انا لغرمون ای تقولون انا لغرمون رس ۲۵ (۲) لو نشاء کجعلنا منکم
 ملائکة ای بدلا منکم رس ۹ (۱۵) کما اخرجک ربک ای امض باید داشت که حذف
 خبر آن لاجزائی شرط یا مفعول فعل یا مبتدای جمله و مانند آن وقتیکه مابعد و ال است میکند بر حذف آن در
 قرآن مطروست رس ۸ (۵) فلو نشاء لهداکم اجمعین ای لو نشاء هدا یتکم لهداکم رس ۱۶ (۱۶)
 الحق من ربکم ای هذا الحق من ربک رس ۲۴ (۱۷) لا یستوی منکم من انفق
 من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا ای
 و یستوی من انفق من قبل الفتح و من انفق من بعد الفتح فحذف الثانی لدلالة
 قوله اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد رس ۲۳ (۲) و اذا قیل
 لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون و ما تاتیهم من آية
 من آیات ربهم الا کانوا عنہا معرضین ای اذا قیل لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما
 و ما خلفکم اعرضوا نیز باید داشت که اصل و مثل و اذا قال ربک للملائکة و اذا قال موسی
 انست که اذ ظرف فعلی باشد لیکن این را نقل کرده اند بمعنی تهویل و تخویف پس مانند آن است که کے
 مواضع بالکله رایا و قالع بالکله رایا و میکند بغیر ترکیب جمله و بی وقوع و حیز اعراب بلکه مقصود ذکر آن است
 تا صورت آن در ذہن مخاطب مترجم شود از آن حادثه خوفی بر ضمیر او مستولی گردد پس تحقیق آن است
 که در امثال این مواضع تفتیش عامل اوضه و نیست و اندا علم و نیز باید داشت که حذف جاز از سر
 مصدریه در کلام عرب مطروست و معنی کان باشد بان وقت آن و نیز باید داشت که در مثل
 و لو تری اذا ظالمون فی غمات الموت و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب اصل است
 که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند بمعنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف
 مانده است و اندا علم و اما ابدال تصریفست کنیز الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند برای اغراض
 شئی که استقصا و ذکر آن اغراض و طیفه این کتاب نیست رس ۱۴ (۱۳) هذا الذی ینذکرا لکم ای
 بسبب لکم ای کلام آن بود که هذا الذی یسبب لکم ای ذکر سبب مکرره و هشتم و آن را بدل کرده اند بکرو
 و این قبیل است آنچه در عرف میگویند که بشمنان فلان کس عارض شده است و میگویند که بندگان حضرت
 و یخا تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه را می دانند و مراد آنست که جناب عالی آمده اند

وجنا بعلی این را می دانند رس ۱۷۱ من الا يصحبون اي من الا يصحرون چون نصرت بدون جماع
 و صحبت صورت نمی بند و صحبون بدل آن آورند رس ۱۳۹ ثقلت في السموات والارض اي خفيت
 لان الشئ اذا خفي علمه ثقل على اهل السموات والارض رس ۱۲۴ فان طين لكم عن
 شئ منه نفسا اي عفون لكم من شئ من طيبة من نفوسهم دگای اسم بجای اسم رس
 ۱۵) فظلت اعناقهم لها خاضعين اي خاضعة فكانت من القانتين اي من القانتات
 رس ۱۱۱) فاما لهم من نصير اي من ناصر رس ۲۹) فاما منكم من احد عنه حاجز اي من
 حاجز والعصران الانسان لفی خسو اي افراد بني آدم افراد اللفظ لانه اسم جنس يا ايها
 الانسان انك كادح الى ربك كدحا المعنى يا بني آدم انكم افراد اللفظ لانه اسم جنس
 و جعلها الانسان يعني افراد الناس كذبت قوم نوح المرسلين اي نوحا وحده ان
 فتحنا لك رس ۱۹) اننا لقا درمن اي اني لقا در رس ۲۲) ولكن الله يسر كل شئ لى سيطر
 محمد صلى الله عليه وسلم رس ۹) الذين قال لهم الناس اي عروة الثقفي وحده رس ۲۱)
 فاذا قم الله لباس الجوع اي طعم الجوع ابد الاله لطمع باللباس ايذانا بان الجوع له اثر
 من القبول والذبول يعمر البدن ويشمله كاللباس رس ۱۶) صبغة الله اي دين الله ابدل
 بالصبغة ايذانا بانه كالصبغ يتلون به النفس ومشكاة بقول النصاري في العمومية
 وطور سينين اي طور سيناء وعلما لياسين اي على اياس قلب الاسمان للازدواج
 دگای حرفي بجای حرفي دیگر آرد رس ۹) فلما تجلى ربه للجبل اي على الجبل كما تجلى
 في امرة الاولى على الشجرة هو لها سابقون اي اليها سابقون رس ۱۶) لا يخاف لدي
 المرسلون الا من ظلم اي لكن من ظلم استيناف اي وصلبكم في جزع النخل اي على
 جزع النخل رس ۲۴) ام لهم سلوة فيستمعون فيه اي يستمعون عليه السماء منفطر به
 اي منفطرية مستكبرين به اي عنه رس ۲) اخذته العزة بلا اسم اي حملته العزة على
 رس ۳) فاسأل به خبير اي فاسأل عنه رواه كلوا المواليم الى المواليم اي مع المواليم الى
 المرافق اي مع المرافق رس ۱۹) يشرب بها عبدا لله اي يشرب منها رس ۱۴) وما قد والله حق
 قد اذ قالوا انزل الله على بشي من شئ اي ان قالوا جمل بجائي جملة ايراد كنند مثلك جملة ولات يكذب

اصل مضمون جمله ثانیة و سبب وجود آن پس بدل کرده می شود بآن جمله رس (۱۱) و آن تخالط هوهم
 فاحوا نكم اى ان تخالطوهم لا باس بذلك لانهم اخوانكم و نشان از اخوان بخالطوا اخاء
 رس (۱۲) لمتوبة من عند الله خيرا اى لو وجدوا ثوابا و متوبة من عند الله خيرا رس (۱۳)
 ان يسوق فقد يسوق اخر له من قبل اى ان يسوق فلا يحجب نه سوق اخر له من قبل رس (۱۴)
 موانع عن الجبريل فانه نزل على قلبك باذن الله اى من كان عن الجبريل فان الله عد له فانه نزل
 على قلبك بانه فضل من الله تعالى فان الله عد له بدل ليل الاية الثانية ابدل
 منه فانه نزل على قلبك و گاهی اصل کلام متعجب است و در آن کلام باو خال لام و اوصاف تضر
 کنند و معنی بر همان تنکیر اولی باشد رس ۲۵ و ۱۳ و قبيله يارب قيل له يارب فابدل قبيله لانه انحصار في
 اللفظ حتى اليقين اى حتى يبين اضعيف ليكون ايسر اللفظ و گاهی سنن طبعی کلام تنکیر است با تانيث
 آن یا افراد آن پس از سنن طبعی بر آرد و مذکر را مؤنث کنند و مؤنث را مذکر سازند و مفرد را جمع نمایند بسبب
 ميل مني رس ۱۵ فلما راي الشمس بأرقة قال هذا ربي هذا الكبرياء من القوم الظالمين رس
 ۱۶ مثلهما مثل الذي استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و گاهی بجای تنکیر مفرد و کثرت
 رس (۱۷) ان اخبرهم الله ورسوله من فضله رس (۱۸) ان كنت على بينة من ربي واتاني
 رحمة من عنده فعميت عليك واصل فعميتا فافترقه لانهما كشي و احد و مثله الله
 ورسول اعلم و گاهی مقتضای طبیعت کلام است که جزا را صورت جزا آرند و شرط را در صورت شرط
 و جواب شتم را در صورت جواب شتم پس در کلام تصریف کنند و آن جزو جمله مستقلة ستانده سازند تا سيل کنند به
 معنی واقعت چیزی نمایند که دالاتی وار و در آن بوجه الوجه و التنازعات غرقا و الدا شطانات نشط و السباحا
 سبحا فالسباحات سبعا فالمدبرات اهل يوم تزجف الراجفة في العنكبوت و تحت و حق يدل عليه
 يوم تزجف و السماء ذات البروج و اليوم الوعود و نشأ هذا مشه هو مثل اصحابا و العنكبوت الجازاة
 على الاعمال حق و اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حققت اذا الارض مدت و اقلت فافيهما و تحت
 و اذنت لربها و حققت يا أيها الانسان انك كادح المعنى الحشا و الجزاة كائن و گاهی قلب و اسلوب کلام
 متعجب است کلام مقتضی خطاب باشد و غائب آرند رس (۱۹) حتى اذا كنتم في الفلك فجرين بريح طيبة و استأجر
 ايجال اخبار گیرند و اخبار را بجای انذار رس (۲۰) فامشوا في مناكبهم اى فامشوا ان كنتم مؤمنين اى

أيما نكم يقتضيه هذا من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل المعنى على قياس حال ابن آدم
 كتبنا أو على مثال حال ابن آدم فأبدل منه من أجل ذلك لأن القياس لا يكون إلا بما وحظته
 العلة فكان القياس نوع من التعليل لا رأت دراصل يعني استفهام از رويت ست وايضا نقل کرده اند
 ما تشبه به باشد بهر تعلق كلام آئنده چنانکه در عرف گویند هیچ می بینی هیچ می شنوی و تقدیم و تاخیر نیز صعوبت
 فهم مراد بهم می رسد چنانکه در شعر مشهور لبثتینت شمانها سلبت فوادی بهر جرم اتیت به
 سلاها و تعلق به بعید نیز صعوبت می آرد و آنچه ازین قبیل باشد در ۴۱۲ (۱۴) الا ال لوطا انما نجوهم
 اجمعین از مرآت داخل علی الاستثناء فصعب فما یکن بک بعد بالدين متصل بقوله لقد
 خلقنا از نسان فی احسن تقویر رس ۱۷۴ (۹) یدعوا لمن ضیة اقرب من نفعها ای یدعو
 من ضیة به رس ۱۲۰ (۱۱) للتنوع بالعصبة والى القوة ای للتنوع العصبة بها رس ۶۷ (۶) وامسحوا برؤوسکم
 وارجلکم ای اغسلوا ارجلکم رس ۱۱۶ (۱۷) ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما و اجل مسألته
 ای ولولا کلمة سبقت و اجل مسمى لکان لزاما رس ۶ (۱) ان لا تفعلوه تکن فتنة متصل بقوله
 فعليکم النصر رس ۲۸ (۴) الا قول ابواهم متصل بقوله کانت لکم اسق حنة فی ابواهم رس ۹
 رس ۱۳) یسئلونک کانت حقی عنہا ای یسئلونک عنہا کانت حقی در زیاده از من لم یسعی نیز
 انعام است گاهی بصفت باشد رس ۱۰ (۱) ولا طائر یطیر مجنا حیة رس ۲۹ (۷) ان لا تفسخا
 هلو عا اذا مسه الشجر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا و گاهی تکرار رس ۶۸ (۱۱) للذین
 استضعفوا امن امن منهم و گاهی بطف تفسیری رس ۲۶ (۲) حتی اذا بلغ أشده و بلغ اربعین
 سنة و گاهی تکرار رس ۱۱ (۱۱) وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون
 الا الظن اصل الکلام وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء الا الظن رس ۱۱ (۱)
 ولما جاءهم کتاب من عند الله مصادق لما معهم هو کافوا من قبل فیسفحون علی الذین کفروا
 فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به رس ۱۲ (۲) ولینحش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعفا فاحقوا
 علیهم فلیتقوا الله رس ۸۲ (۱) یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیب للناس الحج ای هی قیمة
 الناس باعتبار ان الله شرع لهم التوقیت بها و الحج باعتبار ان التوقیت بها حاصل الحج و توقیت
 هی مواقیب للناس فی حجه کان اخصی و لکن اطنب رس ۲ (۲) لتنذر ام القرى من حولها

وتنزل يوم الجمع أي تنزل راحة القري يوم الجمع من (٣) وتروى الجبال تحسبها جامدة أي تترى
الجبال جامدة إذ دخل الحسبان لأن الروية تخرج لمعان والمعاد بها معنى الحسبان (س) (١٠) كان
الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأول معهما الكتاب بالحق ليحكم بين الناس
فيما اختلفوا فيه ما اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى
الله الذين آمنوا ما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
أدخل وما اختلف فيه إلا الذين أوتوه في تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بياناً للضمير
اختلفوا وليدنا بأن المراء من الاختلاف ههنا هو الاختلاف الواقع في أمته الدعوة بعد
نزول الكتاب بأن أمن بعض وكفر بعض وكما هو برسر فاعل يا يفعل حرف جر زائدة كسند وأترا
بواسطة حرف جر معمول فعل سازند بجهت توكيد وصلت رسن (١١) يؤمجي أي هي (س) (١١) وقفينا
على آثارهم بعيسى ابن مريم أي قفينا هم بعيسى بن مريم وورين مقام نكتة باید والنست
که وادرموا ضح بسیار برائے توكيد وصلت باشد نه برای عطف اذ وقعت الواقعة وكنتم
انرا واجات ثلثة وفحت ابوابها وليخص الله ومجین فانی زاید باشد قسطانی در شرح کتاب الحج در باب
المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزيه من طواف الوداع گفته ويجوز ان يوسط
العاطف بين الصفة والموصوف لتأكيد لصوقها بالوصف نحو ما سن (س) اذ يقول المنافق
والذين في قلوبهم مرض قال سيبويه هو مثل مررت بزيد وصاحبك اذا اردت
بصاحبك زيدا وقال الزمخشري في (س) (١٢) قوله تعا وما اهلكنا من قرية ولهم كتاب
معلوم جملة واقعة صفة لقرية والقياس ان لا يتوسطوا وبينهما كما في قوله تعالى وما
اهلكنا من قرية الا لها منذرون وانما توسطت لتأكيد لصوق الصفة بالوصوف
كما يقال في الحال جاء في زيد عليه ثوب وجاءت وعليه ثوب انتهى وكما سبب انتشار
ضمير وا لارده ومعنى از يك كلمه صعوبت فهم مراد بهم (س) (٢٥) وانهم ليصدنهم عن
السبيل ويحسبون انهم مهتدون يعني ان الشياطين ليصدن الناس عن السبيل
ويحسب الناس انهم مهتدون وقال قرينه في موضع واحد المراد به الشيطان في الموضع
الاخر الملك (س) (٢٦) يستلون ما ذانيفقون قل ما انفقتم من خير سن (٢٦) ويستلونك

ما ذینفقون قل العفو فاول معناه ای انفاق ینفقون وای نوع من الانفاق ینفقون
 وهو صادق بالسؤال عن المصروف لان الانفاق یصیر باعتبار المصنف انواعا والثانی
 معناه ای قل ینفقون وازین قبیل است آمدن لفظ جعل وشیء مانند آن برای معانی سی گاهی بمعنی
 خلق جعل لظلمات و النور و گاهی بمعنی اعتقاد (س ۸) و جعلوا لله ما ذروا وشیء بجائے
 فاعل آید و بجائے مفعول به و گاهی مفعول مطلق و غیر آن (س ۲۴) ام خلقوا من غیر شیء ای
 من غیر خالق (س ۱۵) فلا قلنا فی عن شیء ای عن شیء مما یتوقف فیہ من امری امر
 و نباء و خطب و گاهی مجزعه را و کند و بنای عظیم ای قصه عبیدیه و همچنین غیر و شمر و آنچه بآن معنی آید و
 هر محل مختلف شود و ازین قبیل است انتشار در آیات آیتی که مقام اصلی آن بعد ایراد قصه است گاهی
 مبادرت کنند و آنرا قبل از تمام قصه ایراد نمایند باز خود کنند بقصه و آنرا تمام نمایند و گاهی
 در نزول متقدم باشد و در تلاوت متاخر باشد مثل ۱۲ را قلب جهنم و نزول مقدم است و سيقول
 السفهاء متاخر و در تلاوت بالعکس گاهی جواب را در میان قول کفار درج کنند (س ۳) و لا
 تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما و اتیکم
 بالجله این مباحث تفصیل بسیاری طلبد و آنرا بچگونگی گفتیم کفایت است خواننده سعادت مند چون
 این امور را بخاطر مستحضر داشته باشد در اثباتی خواندن باندک تا ملی غرض سخن در یاد غیر مذکور یا بر
 مذکور قیاس کند و از یک مثال باشد و دیگر انتقال نماید.

فصل باید دانست که حکم آنست که داننده لغت ازان کلام بجز یک معنی ادراک نکند و اعتبار
 داشتن عرب اولست نه موافق فان زمان ما را که موشگافی بجای و آتی است عضال که محکم را متشابه
 ی سازد و معلوم را مجهول و متشابه آنست که تحمل و معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر به مروج چنانکه
 شخصی گفت اما ان الامیر اصونی ان العن فلا نال عنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی
 مانند مستم و رجاء و طمس جید و احتمال عطف بر قریب و بعید مانند امی و امی و امی و امی و امی و امی
 فی قراءه الکسر و احتمال عطف و تثنیاف مانند لا یعلم تا و یلیه لا الله و الواستخون فی العلم و کنایت
 آنست که کلمی اثبات کنند و قصه نه ثبوت عین آن باشد بلکه قصه آنست که انتقال کند ذهن مخاطب بلام
 آن بلام وادی یا غلی چنانکه از عظیم الهامد معنی کثرت ضیافت و از یاده مبسوطان معنی سخاوت ادراک میشود

(توضیح) این ملاحظه را صلی الله علیه وسلم بآن مشحون است و اجلب علیهم بخیلک در جمله تشبیه
 داده شد برین وزوان چون یا ران خود را آواز دهد که این سو جمله کن و از آن سو در آن و جعلنا من بین یدیک
 سدا ومن خلفهم سدا و جعلنا فی اعناقهم غلا لا تشبیه داده شد اغراض ایشان را تبیین آیات
 کسی که او را منلول کرده باشند یا بر هر جهت اوسدی بنا کرده باشند پس صلاهی تواند دید و اضمحلالیات
 جناح من الوهب یعنی مجموع خاطر شود پراگندگی نفس بگذار و نظر این باب در عرب آنست که
 چون شجاعت کسی را تقریر کنند شمشیر اشاره کنند که این طرف میزند و آن طرف میزند و مقصود جزو غلبه
 او بر اهل آفاق به صفت شجاعت نباشد که در تمام عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان میگوید که
 در زمین کسی را نمی بینم که با من مبارزت تواند کرد و یا گویند فلان خود چنین میکند و اشاره کنند بهینگی که اهل
 مبارزت در وقت غلبه بر خصم میکنند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته باشد و این فصل
 مکرره باشد یا گویند فلان خلق مرا خفا کرده است و رگبوی من انداخته لقمان را بر کشیده است و تعریف آنست
 که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تعریف حال شخص خاص باشد یا تشبیه بر حال شخص معین و بعضی خصوصیات
 آن شخص در کلام درآید و مخاطب را بر آن شخص مطلع سازد و در مثل این موضع خواننده قرآن مکرر آن خاطر
 شود و محتاج آن قصه گردد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون میخواستند که بر شخصی انکار کنند میفرمودند
 ما بال قوم يفعلون کذا و کذا چنانکه و ما کان المؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
 امرا الا یطیعوا تعریف است درین صورتها آن قصه ندانند بفهم مطلب نرسند و مجاز عقلی آنست که هناد
 بحضرت ابوبکر صدیق و درین صورتها آن قصه ندانند بفهم مطلب نرسند و مجاز عقلی آنست که هناد
 کنند فعلی را بآنچه فاعل آن نیست و مفعول به سازند چیزی را که مفعول به آن نیست و علاقه آن نیست و علاقه
 آن که میان این هر دو مشابهتی هست و تکلم اوهای آن کرده است که داخل در اعدا آنست و یکی از جنس آن
 مانند آنکه گویند بنی الامییر القصور حال آنکه باقی معماران بودند یا مراد انبت الوبیع البقل حال آنکه منبت
 حضرت حقست در سویم ریح و الله اعلم بالصواب

باب سووم در بیان مملوک بدیع قرآن را بر و ش متون سووم و مفصل ساخته نشده است تا هر طبعی
 زان در بابی یا فاعلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعه مکتوبات فرض کن چنانکه با و ش امان بر طایفه خود

بحسب اقتضای حال مثالی نویسند و بعد رمانی مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه مثله بسیا جمع شود و شخصی آن
 مثله را تدوین کند و مجموعه مرتب سازد و هم چنین مالک علی الطلاق بر پیغمبر و خود صلی الله علیه و سلم برائے
 این پنجگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 هر سورتی علی حد محفوظ و مضبوط بود اما صورتها را تدوین نفرموده بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله
 عنهما همه سورتها را در یک مجلد تیرتیب خاص جمع نمودند و این مجموع به مصحف سنی شد و در میان اصحاب
 سورتها را به چهار قسم مقسوم ساخته بودند یکی سبع طوال سوزاند و دیگر سنین که هر یکی صد آیت است یا اندک
 بیشتر و دیگر مثانی که از صد کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دوسه سوره که از اعداد و مثانی است در
 سنین و غل نموده شد بملاحظه مناسبت سیاق آن با سیاق سنین و علی هذا القیاس در بعض اقسام دیگر
 تصرفی رفته است حضرت عثمان مصاحفی چند از آن مصحف المنسلخ فرموده با فاق فرستاد تا از آن
 مصاحف استفاده نمایند و به ترتیبی دیگر میل نکند چون اسلوب سوره با اسلوب مثالیهای با و شایان
 مناسبت تمام داشت و را به او انتی طریق دیگر ترتیب رعایت نموده شد چنانکه بعضی مکاتیب را بجز خدا
 تعالی شروع کنند و بعضی را به بیان غرض املاء آن و بعضی را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعضی را به
 و شقمای باشند بغير عنوان و بعضی مکاتیب بطول می باشند و بعضی مختصر هم چنان خدا تعالی بعضی سوره
 را بجز سبع شروع نموده و بعضی را به بیان غرض املاء نموده چنانکه فرمود ذلک الکتاب لا ریب فیہ
 هدی للمتقین سورة اتولناها و فرضناها و این قسم بدان ماند هذا ما صالح و فلان و
 فلان و هذا ما اوصی به فلان و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در واقع حدیبیه نوشته بودند هذا ما قال
 علیه محمد بنی و مرسل الیه چنانکه فرمود تا نزل من الله العزیز الحکیم کتاب الحکمت
 ایالاته فصلت من لدن حکیم جمیع و این قسم بدان ماند که نویسند حکم حضرت خلافت صمد شد یا
 نویسند سکنه فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوشته بودند من محمد رسول الله
 انی هر قل عظیم الروم و بعضی را بر روش رقعا و شقمای بغير عنوان چنانکه فرمود اذ جاءک المنافقون قد
 سمع الله قولی لقی تجادلک فی نزع حجاب یا ایها النبی لعل تحرم و چون شهر فصاحت عرب قصائد
 بوده است و در بعد رقعات تشبیب بکر سواضع عجیبه و وقایع مانکه رسم قدیم ایشان بود و این اسلوب را
 در بعضی سوراخیا فرمود چنانچه فرمود و الصافات صفا فالواجوات نزعوا و الذاریات ذرأا فالخاطلات

وقوله اذا الشمس كورت واذ النجوم اتكدت وچنانكه او آخر مكاتیب را بجوامع كلم و نوا ورو
صایا و تائید بر احكام سابقه و تهنید کسی که مخالفت آن کند ختم می گردند بجهان اسلوب خداوند تعالی و او را خیر سور
را بجوامع كلم و متیان حکم و تائید بلیغ و تهنید بیز عظیم فرمود و گاهی شروع کرده می شود و در ابتدای سوره کلام بلیغ عظیم
الفائده بدین الاسلوب را بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیان تبارین تبار
خالق و مخلوق را (م) بقول الحمد لله و سلاطه علی عباده الذین اصطفاه الله خیرا و انشور کون
بعد از آن و پنج آیه این مدعا با بلیغ و ابداع اسالیب بیان فرموده چنانکه شروع فرمود و خاصه بنی
اسرائیل را در ابتدای سوره بقره به یلبنی اسرائیل اذ کرو نعمتی التي به هین کلمه ختم فرمود پس
ابتداء خاصه باین کلام و انتهای محاسبه برین محلی دارد و عظیم از بلاغت و هم چنین شروع فرمود
محاسبه اهل کتابین و آل عمران بایه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر محل نزاع باشد و
تواریخ قبل و قال نزلان مدعا واقع شود و الله اعلم بحقیقه الحال -

فصل دوم در اکثر سبب سنت الله جاری شده است به تقسیم سورتا یا یا چنانکه تضامنا را بایات تقسیم میکنند
غایه الامم آنکه میان آیات ابیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو نشانید که برای التذات و نفس مکمل
و سایر انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند به عرضی و قافیه که خلیل تدوین آن کرده است
و شعر آفرانی یا دیگرند و بنائے آیات بر وزنی و قافیه است اجمالی که شبهه است باطریسی
نه بر فاعیل و تفعیل و عو ضیان و قوافی معینه ایشان که امر است و صنایع و طبع امری مشترک که در
ابیات و آیات و انقست و نشانید باز آن امر عام اطلاق می نمایم باز ضبط اموری که در آیات التزام
آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل می طلبید و الله ولی التوفیق تفصیل این اجمال آنکه
فطره سلیمه و قصاید موزون و مقفاة و اراجیس را لله و امثال آن لطفی اوراک میکند و خلاصه ذوق
نماید چون در سبب اوراک آن لطف تامل می کند می باید که در دو کلامی که بعض اجزای او بعض افقت دارد
نفس مخاطب را لذتی داده است و انتظار مثل آن بخشیده بعد از آن چون بیت دیگر بهمان توافقی اجزا بر نفس
مخاطب واقع شد و امر منتظر بود و آمد لذت و دو بالا شد چون هر دو بیت و قافیه مشترک اند لذت آن
سرچندان گشت پس التذات بایات بسبب این سبب فطرت قدیمه آویان است همه فطره سلیمه را اهل القایم معتدل بران
متفق اند و از این در توافقی اجزاء در هر بیت و در شروط قافیه مشترک که در ابیات مذکور مختلف و در دوم

متباینه واقع شد و ب قانونی دارند که خطی را بصلح آن کرده بود پس دارند که سلیقه ایشان را بر حکم است
و همچنین اهل هر زمان وضعی است یا کرده اند و رای مسلک نموده اند چنانچه اسود و سیم و سبز و بنفشه و غیره
از جامع انفرادی کنیم و سبب و ششتر تا مناسبت سوا فتنه و تخمین سنی باشد تا غیر متناهی و عربی و سنی و سنی
تفاعل و متعلق می آرند و بجای فاعلان و فاعلان بر قاعده می شمارند و سوا فتنه و ضرب
بیت با ضرب بیت دیگر و بعضی بیت با بعضی بیت دیگر می دارند و در شعر و حافظه بسیار
تجزیه می کنند بخلاف شعری فارسی که در حافات پیش ایشان است و همچنین شعری عربی اگر
در یک بیت قافیه بسیار باشد و در بیت دیگر نیز سخن انگارند بخلاف شعری عجمی که همچنین شعرا سبب
عرب حاصل و دخل و نازل را از یک قسم گیرند بخلاف شعری عجمی که همچنین و قریح یک کلمه در مصرعین
بوجهی که نصف آن از مصرع می باشد و نصف از مصرع می پیش عربی که بود و پیش عجمی که با جمله آخر مشترک
سوا فتنه و تخمین است نه سوا فتنه و تخمین در هر دو و از آن شمار خود را بر هر دو حرف نهاد و اندیش بر سبب حفظه
حرکات و مکانات و آن نیز لذت دهنده است و بعضی اهل بد و را مشغله ایم که در تفسیر بیت خود که
بجهت التذاتی کنند کلامی نتوانی با هم بخواهی تخمین یا در بعضی کلمه باشد یا زیاده تراز که اختصار کند یا اند
مثل قصاید آن را نشا و می کنند و از آن لذتی بر می گیرند و هر قومی را صنعتی خاص است در نظم نمودن
و علی هذا القیاس اتفاق اعم و التذاتی چون بهنما و اقیس است و همت ملایم ایشان و در رسوم تفسیر و قواعد
محقق است یونانیان او را می استنباط کرده اند و آنها را به مقامات سببی ساخته اند و از مقامات ادوات
و شعبات بر آورده اند و فی شدید التفصیل برای خود درست ساخته و اهل همتش را گن تقطع نموده و از آن
را که را گنسیها تفریع کرده اند و اهل بد و را دیدیم که ازین هر دو اصطلاح دست باز داشته
بجسب سلیقه خود تالیفی و ایتقایی را تقطع نموده و از آن چند بفرع ضبط کلیات و مصرع جزئیات بهنگامه راسته
اند چون بعد ازین ملاحظه ما حدس را حکم کنیم مشترک بجز سوا فتنه و تخمین بدست نمی آید تخمین عقل را
کار بهمان مندرج بهما است و با تفصیل قوافی مرده موصله و ذوق سلیم راه دستی با بهمان حلاوت و است
نه بحر طویل و مدید حضرت علقایی چون خوب است که باین مشت خاک هم زبان نمود و نظر به بهمان حسن اجناس
انداخت نه بر قوالی استخاره و نه قوم و مالک و مالک چون آزاده فرمود که بروشش آدمیان
سخن گوید بهمان اصل بسیط را ضبط فرموده این قوانین تخمین سه به تغییر او دارد و اطوار تشکیک به قوانین

صورت آیات پیداشده است این است آنچه این فقیر راسخ شده است و الله اعلم اگر پرسند که مطالب فنون
 خمس چار و ستر آن عظیم مگر گفته شد چرا بر یک موضع گفتار وقت گویم آنچه خواهیم که سامع را افاده نماید و در حق می باشد
 یکی آنکه مقصود آنجا بجز تعلیم مالا یعلم بود پس مخاطب حکیمه را نمی دانست و ذهن او ادراک آن نکرده
 بود باستماع این کلام آن مجهول معلوم شود آن نادانسته دانسته گردد و دیگر آنکه مقصود استحضار
 صورت آن علم در مدركه او باشد تا از آن لذت نبرد و آن گیرد و قوای قلبیه و ادراکیه در آن علم ذاتی شوند
 درنگ این علم بر همه قوی غالب آید چنانکه معنی شعر بر آنکه ما آنرا دانسته ایم مگر نمی گوید و هر بار لذت
 می یابیم برای این لذت تکرار آن دوست میداریم و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمس هر دو قسم
 افاده اراده نموده بود تعلیم مالا یعلم به نسبت جاهل و رنگین ساختن نفوس بآل علوم به سبب تکرار به نسبت
 عالم اللهم الا کثر مباحث احکام که تکرار و زمان حاصل نشد زیرا که افاده دوم آنجا مطلوب نبود و دلهاد و تکرار
 به تکرار تلاوت امر ضرر بود و بجز فهم گفتار نمودن این قدر فرق نماده اند که اکثر احوال تکرار آن مسائل
 بعباری تازه و سلوب جدید خستیار فرموده اند تا اوقع باشد در نفوس و لذت باشد در اذهان اگر تکرار
 بیک لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه آن را تکراری نمایند و در صورت اختلاف تعبیرات و تفاسیر
 اسالیب ذهن عوض کنند و خاطر بکلی در آن فرو رود اگر پرسند که در صورت مائے قرآن این مطلب
 چرا نشرفرمودند و رعایت ترتیب نکردند چرا نشد که نخست الایمانه را ذکر فرمایند و سپس مقام حق آن نمایند
 بعد از آن شرع کنند و رایام الله و تمام آن کنند بعد از آن خاصه کفار نمایند گوئیم اگر چه قدرت الهیه
 شامل همه ممکنات است اما حاکم درین ابواب حکمت است و حکمت موافقت مبعوث الهیم است و در
 لسان و در اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است و رأیه لقوالوا عجی و عربانی و تائزول قرآن
 در میان عربیایچ کتاب نبود و کتاب آبی و نه مولف بشتررتیبی که حالا مصنفین اختراع نموده اند
 عرب آذانی و استند اگر این را با در نمی گیتی قصائد شعر محض پس را تا مل کن در مسائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مکاتیب حصه عمر را بر خوان تا این معنی روشن نشود پس اگر خلاف طور ایشان گفت شود بحیرت و رمانند
 و چیزی نا آشنا بگوش ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش سازد و نیز مقصود نه بجز افاده است بلکه افاده
 مع الا استحضار و التکرار و این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر ترا پرسند و زنی و قافیه که نزدیک
 شعر معتبر است این وزن و قافیه لذیذ تر است آنرا چه ملا اختیار نکردند گوئیم لذیذ تر بودن مختلف

است به اختلاف اقوام و اذنان و علی التسلیم ابداع طوری از دهن قاضیه بر زبان حضرت میرزا علی علیه
 رآه و ستم که ای بودند آیت ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و اگر برون و قاضیه شعر قرآن نازل می شود
 که از زبان میگوید که در آن زمان که در عرب مشهور بود وقت است و از آن حساب برمی که قاضیه چنانکه ملها
 از این نظر و شش چو سینه خواهند که عزیت و به جان خود بر معاصرت بر کوشش و شهادت و اثبات کنند صناعت تازه
 است که ای نمایند و گویند کسی است که باین طور غزل گوید و نامه نویسد و اگر بطریق قدیم افتخار که بلاعت جز بختین
 واضح نشود و اگر پسند که اعجاز قرآن بچه وجه است گویم تحقق پیش ما نیست که بوجود بسیار است از آنجه اسلوب
 برین دیر که عرب را میادین چند بود که در آنجا جواد بلاغت را جولان میدادند و گوی سابقه از قرآن می
 روبرو و قصه خطیب و رسائل و محاوره و سلوکی که خیر این چهار موضع باشد نمی دانستند و بر ابداع آن قادر بودند
 این ابداع سلوکی که غیر از اسلوب ایشان بر زبان آن شخصیت که ای بودند عین عجا و باشد و از آن جمله اخبار
 از قصص و احکام ملی سابقه بودی که مصدق کتب سابقه باشد بغیر تعلیم و از آنجه اخبار باحوال آیند و پس
 هر وقتی که چیزی از این بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بطور رسیده از آنجه در علم از بلاغت که مقدر
 بشر نباشد و چون ما بعد عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید و لیکن این قدر می دانیم که احتمال کلمات
 و ترکیبات عذبه جمله با لطاف و عدم تحف قدری که در قرآن می یابیم و هیچ قصه مدّه از قصه است تقدیر و
 متاخرین نمی یابیم و این امری وقتی که هر از شعر آنرا بخوبی می دانند و است و عوام آن ذائقه ندانند و غیر
 است و اینهم که در انواع تذکیر و مخاصمه هر جا میانی را لباس دیگر پوشانیده می شود بهر اسلوب سوره که در آنجا
 و در سبب اظهار آن کوتاه است و اگر کسی این را می فهمد باید که در این احوال قصص انبیا که در سوره آخر
 از آنجه در واقع شود و تامل کند باز همه قصص را در حد قانع میداند و باز به آن قصص را در احوال و تامل قاضیه
 در هر یک از این تذکیر و مخاصمه و تنظیم و تنظیم و در هر مقام رنگی دیگر را کرده می شود و مخاصمه اهل ناس را یکدیگر
 بهر صورت عذبه و در هر مقام جاوه داده می شود و الکلام فی هذا بطول و نیز می دانیم که رعایت مقتضای عام
 که در این معانی تفصیل را دوست و استعارات و کنایات که در بیان کافرا دوست با وجود رعایت حال مخاطب
 که در این بود و نماند از این صناعات بهتر از آنچه در قرآن عظیم است تصور نمی شود و زیرا که مطلوب ریضا
 است که در مخاطبات مصر و فیه که کس با آن استخواند نکته تمام فهم خاص پسند و نقل کرده شود و این
 معنی کالج بین ام قیضین است شیعیه و طریقه تفسیر بر کجا که می نگردم و کاشم آن دل می کشد که با این

و ازان جمله دومی است که خبر متدبرین در سرار شرائع را فهم آن میسر نیست و آن آنست که این علوم
 خمس نفس آنها دلیل بودن شرکان نازل من الله به جیت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون در قلاوین نظر
 میکند و در ور رفتن اور در بیان اسباب و علامات امراض و وصف او و به یک گند هیچ شک نمی کند
 در اینکه مؤلف آن کامل است و در صناعیت طب همچون چو عالم سرار شرائع می دانند که تفسیر نفوس
 کدام کدام چیست با افراد انسان است که آن اتفاقا نمود بعد ازان در فنون خمس تامل می کند و بیشک و بر می باید که این
 فنون و معانی خود دلجوی واقع اند که ازان بهر صورت منتهی و بیست
 آفتاب آمد و سیل قباب گریخت با یاد زوی و صواب

باب چهارم در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع و تفسیر صحابه و تابعین

باید دانست که مفسرین فرمهای مختلف اند جامعیت روایت آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه در
 مرفوع باشد یا موقوف یا قول تابعی یا خبر سرانگی و این روشی مستحسن است و فرقه تامل آیات حدیثات
 اسما پیش گرفتند پس آنچه موافق مذہب تنزیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و تطبیق مخالفان را
 بعضی آیات رد کرده اند و این طریقه متکلمان است و قوی استنباط حکام فقهیه و ترجیح بعضی مجتهدات
 بر بعضی و جواب تسک مخالف ایراد میکنند و این روش فقهای اصولیان است جمعی نحو ولدت قرآن
 را ایضاح می نمایند و شواهد کلام عربی و هر باب یو قور تمام ایرادی کنند و این وضع مخات فقهیان است
 و گریه کجاست معانی و بیان را هر چه تمام تر بیان نمایند و درین باب داوخن می دهند و این آیین او است
 و بعضی قرآن را که از مستمندان مافور است روایت میکنند و بیج و قیقه درین باب فرو گذشت
 نمی نمایند و این صفت قرار است و بر نمی بنگایت جمع ملکه بعلم سلوک یا علم حقائق باونی مناسبت باین
 می کشند و این روش موفیان است با لحاظ میدان و وسیع است و قصد هر مسلمانی تفهیم معانی قرآن متعلق به
 رهبری و فنی اروض نموده است و بعد ر قوت فصاحت و فهم نمودن گفته است و مذہب صحاب محورا منتظر
 نظر و بهر چه است ازین جهت فن تفسیر سستی پیدا کرد که به تقریر است نیاید و در کتب بسیار پدید آمدند
 بشمار محدود نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی تبارکی و گاهی بغای سخی گفتند و در خصاصا و طناپ
 متفرقی شدند و در امان علم را کشاده و ساختند و این فقیر را بحد اند و ترفیقه و هر یک ازین فنون

مناسبتی حاصل شده است و در اکثر اصول آن جمله صالحه از فروع آن بدست آمده است و نوعی از استقلال تحقیق و برهانی بوجهی که مشبه با جهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و دوسمین دیگر از فتون تفسیر زوربای فیض الہی بخاطر خیریت است اگر راست پرسی من شاگرد و پیوستہ قرآن عظیم چنانکہ ام بسی روح پرستوح حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مانند آنکہ استفیدیہ بواسطہ کعبہ حسنی ام شبیبہ بآنکہ اثر پذیرہ بواسطہ صلوة عظمی ام دلوان لی فی کل منبت شعرة لسانا ملما استوفیت واجب حمد و برین رسالہ لازم دیدہ شد کہ دوسہ حرف از ہر فن نوشتہ شود۔

فصل در بیان آثار مریدہ در کتب تفسیر باہل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جملہ آثار مریدہ کہ در کتب تفسیر بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم است قسمی آنست کہ حادثہ واقع شد کہ در آن ایمان مومنان و تفارق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکہ در احد و احزاب اتفاق افتاد خداے تعالی مدح اینان و نکوثر آنان نازل ساخت تا فیصل گردو میان دو فریق و درین میان تعریضیات بسیار بخصوصیات این حادثہ بظہوری رسید پس واجب است کہ بکلام مختصر آن حادثہ را شرح دادہ آید تا سوتی آن کلام بر خوانندہ روشن شود قسمی آنست کہ معنی آیت بعوم خود نام است بغیر تسلیج و دشمن حادثہ کہ سبب نزول شدہ است و حکم عموم بظہار است نہ خصوص سبب را قدمای مفسرین بقصد احاطہ آثار مناسبہ بآن آیت یا بقصد بیان ماصدق آن عموم آن قصہ را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن ضرورت نیست بیش این فقیر محقق شدہ است کہ صحابہ و تابعین بسیار بود کہ نزول آلائیہ فی کذا میگفتند و غرض نشان تصویر ماصدق آن آیت بود و ذکر بعض حوادث کہ آیت آنرا بعوم خود شامل شدہ است خواہ این قصہ متقدم باشد یا متاخر اسراہیلی باشد یا جاہلی یا اسلامی تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعض آنرا و احد علم ازین تحقیق دانستہ شد کہ اجہاد را درین قسم دخلی است و قصص متعددہ را آنجا گنجایش است پس ہر کہ این نکتہ مستحضر دارد حل مختلفات سبب نزول با دنی عنایت می توان نمود و از انجملہ تفصیل فقہ است کہ باصل آن در تلم قرآن تعریضہ رفتہ باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم بترتیب استقصای آن قصہ کنند و جمیع خصوصیات اثر اذکر نمایند و این نیز تفصیل است آنچه در آیت تعریض ظاہر بآن رفتہ است ہیچہ کہ دانند لغت آنجا استادہ شود و قصص آن نماید و ذکر آن عمرہ مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقصرہ بنی اسرائیل کہ نزول و یا مادہ یا بیان کلب صحاب کہت کہ ابق بود یا حمزہ تکلیف مالاینے است و صحابہ

آزاد قریح می نهستند و از قبیل تفصیل اوقات می شمرند و اینجا نیز دو نکته باید بخاطر نگا به پشت کی آنکه اصل در نیاب
 ایراد تخصیص سمیه است بی تصرف عقل اما جمعی از قدما می مفسرین آن تعریض را پیشروی خود سازند و محلی
 مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا در رنگ جمال تفسیر کنند متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تفسیر
 در آن زمان رائج شده بود تفسیر علی السبیل الاحتمال تفسیر را بجزم بسیارست که ششبه شود کی را بجای دیگر
 گیرند و این امر با مجتهد فیه است تفسیر عقل را در اینجا گنجایش است و قیل و یقال را درین باب عنوان کشاده است
 هر که این نکته یا دیگر و در بسیاری از مواضع محتمل و نامفسران حکم فیصل می توان کرد و در بسیاری مناظرات
 صحابه می توان دانست که قول نیست بلکه تفتیشی است علمی که بعضی مجتهدان یا بعضی در بیان می آرند و بعضی
 محل این فیصل حل میکند قول ابن عباس را و آیه فَاَمْسِكُوا بُرُؤَكُمْ وَاَمْرًا جَلَمًا اِلَى الْكَافِرِينَ لَا اَجِدُ
 فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَا اِلْمَکَّةَ لَكَفُّهُمْ اَبْوَا اَلَا الْغُسْلُ طَیْسَ اَنُحْ فَتفسیر منهد است که این ذهاب بوجود
 مسح نیست و حسن محل آیت بر کنیت مسح نیست آنچه پیش ابن عباس تفسیرست همان غسل است لیکن
 اینجا اشکالی را تفسیری نمایند و احتمالی را اظهار می کنند تا به پیوند که علمای عصر درین تعارض چه نوع
 تطبیق می دهند و کدام راه سلوک می نمایند بعضی آنرا که حقیقت رد زمره سلف مطلع نه بودند این را قول ابن
 عباس دانستند و مذہب او نهادند حاشا ثم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل است که درین
 دخل شد بعد از آنکه لَا تَصْدِقُوا اَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تَتَّبِعُوا اَمْرَهُمْ مَقْرَره است پس و چه لازم آمد
 کی آنکه تا تعریض قرآن را در سنت حضرت پیغمبر بیان یافته شود مرکب نقل از اهل کتاب نباید شد مثلاً چون محل
 آیت وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَاَلْقَيْنَا عَلَیْهِ الْكُوفُورَ سِجِّیْنِ جَسَدًا اَنَّا بَ وَرَسَتْ نَبْوِیَه یافته می شود و آن قصه
 ترک انشاء الله و مواخذه برانست مرکب ذکر قصه صخره مار و چرا باید شد دوم آنکه الفی و کجی تقلد بقدر الضمیر
 را در نظر داشته قدر اقتضای تعریض سخن باید گفت تا بشهادت قرآن تصدیق کرده باشد و از زیادت زبان
 باید کشید و اینجا نکته ایست بغایت لطیف آفرانیز باید دانست که در قرآن عظیم گاه حکایت کرده می شود
 یک قصه را در جای باجمال و در جای تفصیل چنانکه فرمود قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بعد از آن فرمود
 اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَاَلَا اَدْرِیْ مَا اَعْلَمُ مَا تَبْدُوْنَ وَاَمَّا کُنْتُمْ تَلَکُمُومُونَ پس
 این بقوله همان بقوله مقدم است نوعی از تفصیل پس تفسیر این اجمال می توان دانست و الاجمال به
 تفصیل می توان پی برد مثلاً در سوره مریم قصه حضرت عیسیٰ اجمالاً ذکر فرمود وَکَذٰلَکَ اَنۡزَلْنٰہُ

وَرَحْمَةً وَمِنَافَةً كَانَ أَعْمَارُهُ مَقْصُودًا وَدَرَاهِلُ عَمْرَانٍ مُفَصَّلًا وَرَسُولُهُ إِلَى ابْنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَفِي مَقُولِهِ بَشَارَاتٌ تَفْصِيلِيَّةٌ هِيَ وَأَنْ مَقُولُهُ بَشَارَاتُ أَجْمَالِي هِيَ أَيْ جَاءَ عَبْدٌ ضَعِيفٌ هَتَّابٌ كَرِهَ سَمْعِي أَيْتُ
أَنْتَ رَسُولُكَ إِلَى ابْنِي إِسْرَءِيلَ مُخْبِرًا بِأَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ وَابْنُ وَاحِلٍ هِيَ وَخَيْرُ بَشَارَاتٍ تَعَلَّقَ بِهَا بِخَيْرِ
چنانکه سیوطی اشاره کرده است حَيْثُ قَالَ فَلَمَّا بَعَثَهُ اللَّهُ قَالَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ قَدْ جِئْتُكُمْ
والمعنى علم وازان جمله شرح غریب است وبنای آن بر تین لغت عرب است تا لفظن بسباق و سابق
آیت و دانستن مناسبت لفظ با جزای جمله که در آن واقع شده است پس در اینجا نیز عقل را مدخل است و
اختلاف را لگجایش زیر که یک کلمه و لغت عرب برای معانی شش آید و عقول در تین استعمال است عرب و
لفظن مناسبت بسابق و لاحق مختلف باشند و لهذا اقوال صحابه و تابعین درین باب مختلف شده است
راے سلوک کرد و مفسر منصف را دو بار شرح غریب میداد پس بخیلی و استعمال عرب که کدام جواب
و ارجح است و دیگر در مناسبت سابق و لاحق که کدام وجه اولی و واقعه است بعد حکم مقدمات و تین موارد
استعمال تفحص آثار فقیر در نیاب هتَّاب نامی تازه کرده است که لطف آن پوشیده نخواهد بود و لا یرى النضائي
غليظ الطبع مثلاً كَتَبَ عَلَيْكُمْ الْقَصَاصَ فِي الْقَتْلِ أَرَبَعِي نَكَاحًا قَتْلًا وَكَيْ بَادِي كَرِي وَكَيْ عَم شَرِيك
بودن حمل نموده تا در فهم آیه نَفْثِي بِالْأَكْمَامِ مَثَلِي مَوْنَتِي نَشْءًا وَكَرْبًا تَوَجَّهَاتِي كَمَا بَوْنَتِي التَّغَاتِ اِزْهَمِي بَشْءًا
نه کرد و مثلاً كَتَبَ لَكَ عَزَاكَ لَهْلَةً أَرَبَعِي نَشْءًا لَكَ عَيْنَ الْكَاثِرِ هَرَبِي نَشْءًا لَكَ عَزَاكَ لَهْلَةً
مَثَلِي لَكَ نَشْءًا لَكَ عَزَاكَ لَهْلَةً وَكَيْ بَادِي كَرِي وَكَيْ عَم شَرِيك
كَأَوَّلِ الْحَشْرِ أَيْ كَأَوَّلِ جَمِيعِ الْجُنُودِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَحَشَرَ سَلَيْكُنَّ جُنُودًا وَابْنُ قُصَّةٍ هِيَ نَصِيرَةُ وَاقِعَةٍ هِيَ وَدَرَمِيَانُ هِيَ مَثَلُ قَوِي
و انا نمجمل بیان ناسخ و منسوخ است در اینجا و نکته باید دانست که آنکه صحابه و تابعین نسخ را استعمال
میکردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیانش و آن قریب است به معنی لغوی که ازاله است پس معنی نسخ نزدیکی
ایشان ازاله بعض اوصاف آیت متقدمه بآیت متاخره نخواه انتهاست مدت عمل باشد یا صرف
کلام از معنی قبا و راو غیر معنی متبادر یا بیان ملحم بودن قیدی تخصیص عام یا بیان فارق در بیان
منصوص و آنچه مقیس بر آنست ظاهراً و مانند آن و این باب واسع است و عقل را و را اینجا جولانی هست اینجا
و لگجایش و لهذا عدداً کثیری مشروحه را بیا نصدصانیده دیگر آنکه نسخ بمعنی اصطلاحی اصل در میان آن

معرفت تاریخ است اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق علمای اعلام است شیخ گردانند و منبع قائل
 شوند و بسیاری از فقهای متکلمین این امر شده اند و یکی که ماصدق آیت غیر ماصدق اجماع
 باشد بالجمله در آن تفسیری که معنی از شیخ غیر بسیار است و بغور رسیدن دشوار است و محدثان را
 بیرون ازین اقسام چپیندهای دیگر است که آنرا نیز ایزادی نمایند مثل منظره صحابه در مسئله و هشتم
 باین آیت یا تمثیل ایشان بذكر این آیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت
 را بطریق استشهاده و روایت حدیثی که موافق این آیت باشد در اصل معنی و طریقی تلفظ بآنکه منقولی
 باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه -

فصل در باقی لطائف این باب از انجمله استنباط حکام است و این باب بنایت بر متن است و عقل را
 اطلاع بر فحادی و آیات و اقتضائات میدان و مباحث و اختلاف کلی حاصل است و این فقیر را حسب
 استنباطات در دو قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقاله تیسرانی است عظیم برای سنجیدن
 بسیاری از احکام مستنبطه و از انجمله توجیه است فنی است کشیر الشعب که شراح و در شرح متون
 بکار بردند بجهان ذکای ایشان باشد و تپان مراتب بسبب آن بظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح
 قوانین توجیه و در آن عصر و توجیه قرآن سخن گفته اند و اکثر آن کرده و حقیقت توجیه آنست که اگر
 اگر و کلام مصنف صعوبت فهم حاصل شود شراح توقف کنند و آن صعوبت را حل نمایند و چون اذمان
 خوانندگان کتاب در یک مرتبه نباشند توجیه بنسبت مبتدیان و دیگر است و بنسبت متقدمان و دیگر است
 صعوبت فهم که منتظر را بخاطر رسد و محتاج حل دان گردد و مبتدی غافل از آن باشد بلکه احاطه آن نتواند
 و بساط کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن سنیته اما آنکه احاطه جوانب اذمان کرده است بحال
 جمهور خوانندگان فرود می آید و به حسب اذمان ایشان سخن میگویند پس در آیات مختصره عمده توجیه
 تحریر مذاهب آن فرق است و تنقیح وجه الزام و در آیات احکام تصویر صورتهاست مسئله مذکور فائده
 از احقر از غیر آن و در آیات تذکیر بالارادیه تصویر آن نعم و بهمان مباحث جزئیة آن و در آیات تذکیر بایام الله
 بیان ترکیب بعضی قصص بر بعضی و ایفای حق تقریفیکه در سر و قصه می باشد و در تذکیر بالمرت و ما بعده
 تصویر آن صورتها و تقریر آن حالتها و از سنون توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب عدم
 الفهم بآن و قطع معارضه است در میان دو دلیل یا در میان دو تقریر یا در میان مستقول و منقول

و تفریق در بیان و تطبیق و در بیان دو مختلف و بیان صدق و عدمه که اشارت بآن رفته است
و بیان کیفیت عمل آنحضرت با آنچه در قرآن عظیم مامور شدند بالجمله توجیه و تفسیر صحابه بسیارست و حتی آن
مقام ادا کرده نمی شود تا آنکه وجه صعوبت مفصلاً بیان کرده شود و بعد از آن در حل صعوبت تفصیل سخن گفت آمد
و بعد از آن آن قول را سنجیده شود و آنچه متکلمان غلو میکنند از تاویل متشابهات بیان حقیقت
صفات مذهب من نیست مذهب من مالک و قوری و ابن مبارک و سائر قدماست و آن امر از
متشابهات است بر ظواهر آن و ترک خویش در تاویل آن و در احکام مستنبطه تنوع کردن و احکام مذهب
خود بخود و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن برائے دفع دلائل قرآنیة نزدیک من صحیح نیست بی تردید
که از قبیل تدارک بالقرآن باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود مدلول آیت را باید گرفت گوهر آن
رفته باشد موافق یا مخالف و ما لغت قرآن را از سه حالات عرب اول اخذ باید کرد و اعلم کلی بر آثار صحابه
و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خطای عجیب راه یافته است و آن آنست که جماعه مذهب سبویه را اختیار
کرده اند و هر چه موافق آن نیست آنرا تاویل میکنند هر چه تاویل بعید باشد و این نزدیک من صحیح
اتباع اقوی و ادق بسیار و سابق باید کرد مذهب سبویه باشد یا مذهب نسر او و مثل و الْمُتَّقِينَ
الضَّلَوةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ حضرت عثمان گفت اند *مَسْتَقِيمٌ هَا الْعَرَبُ بِاللَّسَنِهَا وَ تَحْقِيقُ*
این کلمه نزدیک فقیر آنست که مخالف روزه و مشهور نیز روزه مره است و عرب اول را در اثبات
خطب محادرات بسیار واقع می شد که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشتی و چون قرآن بلغت قرآ
اول نازل شد اگر احیاناً بجائی وادیا آمده باشد یا بجائے ممتنع مضر دیا بجائے مذکور است چه عجب پس آنچه
محقق است آنست که ترجمه و الْمُتَّقِينَ الضَّلَوةَ یعنی مرفوع باید گفت و اما علم و اما معانی و
بیان علمی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم می شود علم
الراس و العین و آنچه امر مخفی است که بجز متعلمان آن فن اوراق نه کنند انسلم که در قرآن مظلوم باشد
و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان بحقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن چیز را
بر دل سالک ظاهر میگردد و در بیان نظم قرآن و حالتی که آن سالک دارد و یا معرفت که او حاصل است
می تواند شد و چنانکه کسی قصه مجنون را بشنود و معشوقه خود را یاد کند و معالجه که در میان دی و محبوب و مع
میگذرد و مستحضر سازد و در اینجا فائده است اهم آنرا باید دانست که آنحضرت فن اعتبار را معتبر و نهفته اند

و در آن راه سلوک فرموده اند تا سنت باشد علمای هست را فتح طریقی باشد علوم موهوبه ایشان را مانند
 آنکه آیه **فَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ** در مسئله قدر تمثیل خوانند اگر چه معنی منطوق آیه آنست که هر که این کار را
 کرده است او را راه جنت و نعم نمایم و هر که خدا و آن عمل آورده است او را راه و فرخ و تعذیب بکشایم لیکن
 بطریق اعتبار توان دانست که کسی را برای حالتی آفریده اند و آن حالت بر سه جاری میکنند **فَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ**
 آنکه یکدردی پس باین اعتبار آیه را به مسئله قد بطبی واقع شد و چنین آیه و تفسیر آن سوره ها معنی منطوقش
 آنست که بر تو و اعم مطلق ساخت لیکن حلق صورت علمیه بر دو اعم را بیان برد اعم اجمالاً در وقت نفع
 روح مشابیهتی هست پس باعتباری توان باین آیه دیدن مسئله متشابه کرد و الله اعلم -

فصل غریب قرآن که در احادیث آن را به مزید اتمام و بیان فصل تخصیص کرده شد انواع است پس
 غریب در فن تذکیر بالا را الله اعلم است که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات حق عزوجل مثل آیه الکسی سوره خلار
 آخر سوره شجره اول سوره مؤمن و غریب فن تذکیر یا م الله اعلم است که قصه قلیل الذکر در آن آیه بیان کرده
 شود یا قصه معلومه را تفصیل هر چه تا متر آورده شود یا قصه عظیم الفائده را که محل اعتبارات بسیارست ذکر
 کرده شود و لهذا آنحضرت در قصه حضرت موسی و حضرت خضر فرمودند که آنرا ذکر مکن که موسی با خضر زیاده تر
 صبر کردی تا خدا تعالی بر آن قصه آن ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعد آن آیتست که جامع
 باشد احوال قیامت را مثلاً و لهذا در حدیث آمده است که هر که خواهد که قیامت را بگوید یا چشم خودی ببیند
 سوره **اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ** بخواند و غریب فن احکام آیتیست که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین وضع
 خاص مانند تعیین صد تا زیاده و حد زنا و تعیین سحر یا سه طهر و رعد و مطلقه و تعیین حصص موارث و غریب
 فن مخاصمه آیتیست که در آن سوق جواب نهی غریب واقع شود که قاطع شبهه یا بلغ وجود باشد یا مقرون کرده
 شود بیان حال این نسبتی به مثل واضح که مثل **الَّذِي اسْتَوْفَدْنَا نَاسًا وَهُمْ يَدْعُونَ** بیان شناعة عبادات
 اصنام و فرق در مرتبه خالق و مخلوق و مالک و مملوک باشد عجیبه بیان کرده شود یا جمل اعمال اهل ریا
 و سمع با بلغ وجود بیان کرده آید و غریب قرآن در ابواب مذکوره تصویر نیست گاهی غریب از جهت
 بلاغت کلام و اینق بودن اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آنرا در حدیث عروس القرآن
 نامیده شد و گاهی غریب از جهت تصویر صورت سعید و شقی باشد در حدیث آمده است **لِكُلِّ آيَةٍ مِّنْهَا**
ظَهَرَ وَبَيَّنَّ وَكُلُّ حَقٍّ مُّطْلَقٍ پس باید دانست که ظاهر این علوم پنجگانه چیز نیست که مدلول کلام منطوق

آن باشد و بظن در تذکیر آلاء الهی تفکر است و آلاء و مراقبه حق است و در تذکیر بابا ام الله معرفت مناسط
 برج و ذم ثواب و عذاب است از آن قصص و چند پذیر یافتن و در تذکیر بالجنته و النار ظهور خوف و رجاء آن
 امور را برای بعین ساختن و در آیات حکام استنباط حکام خفیه بجا وی و ایامرات و محاجات فرق ضالیه
 معرفت اصل آن قبل و لاحق ساختن مثل آن بآن و مطلع ظاهر معرفت لسان عرب و آثار متعلقه به فن تفسیر و
 مطلع بظن لطف ذهن و استقامت فهم با نور باطن و حالت سکینه است و الله اعلم -

فصل از علوم و هییه و در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم تا ویل قصص انبیاء است علیه السلام و فقیر برایت
 این فن رساله تالیف کرده است مسماه بتاویل الاحادیث و مراد از تاویل آنست که هر قصه که واقع شد آنرا مبداء
 می باشد از استعداد پیغام بر و قوم او از تدبیری که خداستعالی در آنوقت خواسته است و گویا بر همین معنی اشاره
 رفته است در آیه وَیَعْلَمُکُمْ خُرُوجَ تَاوِیلِ الْاَحْکَامِ و دیگر تنقیح علوم خمس که منطوق قرآن عظیم همانست و هستانی
 از آفتاب و احوال رساله گذشته است فلیخرج دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی که شا به عربی باشد و در قدر کلام و در تخصیص
 و تبیین و غیر آن و آنرا نسخ الرحمان فی ترجمه القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعض مواضع بسبب خوف عدم
 فهم ناظران بدون تفصیل آن بشرط را ترک کرده باشیم و دیگر علوم نحاس قرآنست سابقه جماعه و در خواص قرآن
 تکلم نموده اند بدو وجه بوجهی که بدعا ماند و بوجهی که بسیر ماند استغفر الله منه و این فقیر را بیرون از آنچه منقول است
 باین نسخ نموده اند و بیک بارگی اسماء حسنیه و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار سن نموده اند که این عظیمه
 ماست و در تشریف امان هر آیت و آیه و دعائی مشروط است بشرطیکه در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن
 استظهار عالم غیب است چنانکه حالت و استخاره می باشد تا از عالم خیب بکدام آیت و اسم اشاره می رود
 و بیان آیت و اسم را بطورے از اطوار مقرر و نزدیک اهل فن تلاوت باید کرد و اینست آنچه درین ساله
 قصد ایراد آن کرده بودیم الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً -

فصل کی از علوم که برین مهم ضعیف نزول فرموده و حل معنی مقطعات قرآنست و آن معقوف برترتید
 مقدمه است باید دانست که حدیث همچو اصول کلمات عربست هر یک را از آنها معنی هست بسیط از غایت
 تانگی تفسیر از آن بغیر رمز اجمالی نمیوان کرد و از همین جااست که بسیاری از مواد متعارفه متفق یا متعارض
 می باشند و برین ماست آنکه از کیا از اهل ادب ذکر کرده اند که هر کجا نون و فاجع شده است دلالت میکند
 بر سخن خرم و بوجهی که از درجوه مانند نغمه و نفث و فح و نفق و نفد و نفذ و هر کجا فاء و لام جتمع

مکرر و طاهر و صادر و عبارات است از حرکت از تفلع از عالم دنی بعالق متعالی الا آنکه طالع و دالت می کند
 بر عظم و قیاس است یا تلوث و تدنس آن متحرک و صا و بصفا و لطافت و سبک و دالت می کند بر سبکی
 و متلاشی آن پراکنده گشتن و زبهر آفاق پس طه مقامات بسیار است که آثار و متوجه شدن انشا
 است بعالق اعلی که صورت غیبی پیدا گردد و درین عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن در کتب و مانند آن و
 طسعه مقامات انبیا است که آثار و حرکات فوقانی ایشان است که ساری در عالم است و
 و پراکنده گشت در آفاق و جاهای است که معنی آن گشته شد الا آنکه چون شمع شمعانی و ظهوری و تیزی
 و مشتبه باشد و را با تعبیر کنند پس معنی حتم اجمالیست نورانی و شمعش که در پیوست بخصایق
 عالم متدنی از عقاید باطله و اعمال فاسد و این کنایه است از رواقال ایشان و ظهور حق و در شبها
 و مناظرات و عادات ایشان و عین دالت می کند بر ظهور شمع شمعانی و تعیین شدن و قاف مثل میم
 دالت می کند برین عالم لیکن از جهت قوت و شدت و سیم از جهت اجتماع صور و در حقیقت
 و تراکم آن پس عشق حق و شمع شمع است ساری شده در عالم و دنی و نون عبارت است از نوریکه و ظلمت
 ساری و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت صبح صادق یا نزدیک غروب شمس می شود و یا همچنان
 مگر آنکه دریا فورانست کمتر نمیده می شود به نسبت نون و همین کمتر نسبت باین لیکن کنایه از معانیست
 که منتشر شود و در عالم و دنی است که پدید آمدن نزدیک توجه انبیا بروردگار خویش جبهه و کسابق قوتی و شدتی
 و گاهی که درین عالم همین شد چنانکه کسی گوید معنی قصد من این نیست است که درین عالم پدید آمده از جهت
 کسر و مصادمه و ک مثل قاف است الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف نمیده می شود پس معنی که همگی معنی
 عالم متدنی ظلمانی است که در تعیین شدن بعضی علوم غیر شمع شمع و شمع شمع نزدیک رجوع بروردگار اعلی
 بالجملة معنی این کلمات را بطریق فوق فهمانیدند و آن معانی اجمالی را بجز این کلمات که تفسیر برآمد تقریر
 کردن مقدور نیست به چند این کلمات را بی بکنه آن نیست بلکه تبیین اند من وجه و دین و چه

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصُّوْبِ

باب پنجم

مذکر جملہ صالحہ مفسر غریب قرآن و اسباب نزول آن کہ مفسر را حفظ آن قدر ضرورت
و خوض و تفسیر بدون حفظ آن ممنوع و مخطور و این باب بخطبہ علیحدہ شروع کرده شد
تا رسالہ باشد متقل اگر کسی خواہد انویس و للناس فیما یعشقون مذاہب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أنزل القرآن شفاء ورحمة للمؤمنين و لهم النصيحة و التابيعين و سائر
علماء الدين ان يعتنوا بتفسير غرائب و بيان اسباب نزوله لتتم النعمة و تكمل الرحمة و تنفع
معالمه اليقين و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و التابعين لهم باحسان اجمعين اقا بعد
فيقول العبد الضعيف ولى الله بن عبد الرحيم ما ملها الله تعالى بفضل العظيم هذه جملة من
شروح غريب القرآن من آثار جبر هذه الامة عبد الله بن عباس رضي الله عنه من طريق ابن أبي طي
رضي الله عنه و كلمتها بطريق الفقيه عنه كما فعل فيك شيخ مشايخنا الامام الجليل جلال الدين السيوطي
في كتابه ارفقان اعلى الله درجته في الجنان و رايت بعض الخراب بقي غير مفسر في تلك الفرقين
فكلمتها بطريق مسائل نافع بن الاسود عنه و بما ذكره البخاري في صحيحه ذاته اصح
ما يرمى في هذه الباب ثم بغير ذلك ما ذكره الثقات من اهل النقل و قليل ما هو جمعت
مع ذلك ما يحتاج اليه المفسر من اسباب النزول منتجها له من اصح تفاسير المحدثين
الكرام اعني تفسير البخاري و الترمذي و الحاكم و علي الله منازله في دار الاسرار فاجاءت
بجمل الله رسالة مفيدة في بابها عادة نافع لمن اراد ان يقتحم في عبا بها و سميتها فتح الخبير و كذا
من حفظ في علوم التفسير و الحمد لله اوله و آخره و ظاهره اودا باطنا من سورة الفاتحة
الحمد لله الشكور لله رب العلمين مالک المخلوقات كلها الرحمن الرحيم اسمان
من الرحمة مالک يوم الدين قاضي يوم الجزاء اياك نعبد و نقصد اياك
فستعين فسالک بطلب المعونة اهدنا الصراط المستقيم کتاب الله و قيل رسول الله صلى الله
عليه و صحابه صراط الذين انعمت عليهم بالهداية وهم الانبياء و الصالحين غير المغضوب عليهم و الضالين

وهو قوم من بني عيسى قبل ان يغيروا نعم الله عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم ايلود مغضوب عليهم والنصارى ضلال من سمرات البقرة ارباب فيه
لا شئ فيه ختم الله على قلوبهم طبع الله عليهم اي منون يصداقون المنتقين للمؤمنين الذين
يتقون الشرك ويعلمون بطاعتي ويطيعون الصلوة اتعالم الركوع والسجود والتلاوة والختوم
والا يقال عليهم فيها ويدعونهم من تقاوت وشك ومن الناس من يقول نزلت
في المنافقين اظهروا كلمة الايمان في الكفر فنفي الله عنهم الايمان بقوله
وما هم بمؤمنين يخادعون الله باظهار غير ما هم عليه الا انفسهم بالكفر
وتعويق الناس عن الايمان واذا اخلا انصر فوالله شيطانهم كبرائهم هذا اب اليهم
نكال موجع يكذبون يبدلون ويحرفون السفهاء الجهال في طغيانهم
كفرهم يعمهون يتمادون وقيل يلعبون ويترددون وقودها الناس
والحجارة حجارة من كبريت خلقها الله عنده كيف شاء اني جاعل
في الارض خليفة قد كان في الارض قبل ان يخلق آدم ربنا لقي عامر بنو الجان
فانسدوا في الارض فبعث الله جنودا من الملائكة فضربوهم حتى احقواهم
بجزائر البحر فقالت الملائكة اجعل فيها من يفسد فيها كما فعل الجن
ونقدس لك التقديس التطهير عدا واسعا واتوا به متشابها يشبه
بعضه بعضا ويختلف في الطعم وذلك ابلغ في باب الا عجاب خلادون باقون
لا يخرجون منها ولا تلبسوا تخلصوا انفسهم يظلمون يضرون قولوا حطة قيل لبي
اسرايل قولوا حطة قالوا حبة في شعرة وفي ذلك رواية غنية الى بارئكم خالقكم وقومها
الحنطة امن الصغرة والسلوى الطير خاسئين ذيلين وباءوا انقلبوا نكالا عقوبة
ما بين يديها من بعدهم وما خلفها الذين بقوا معهم وموعظة تنكره ارض
الهرمة عوان النصف بين البكر والهرمة فاقم صان اذ ذلوا لهداياها العمل تثير الارض
ولا تعمل الحوت مسلمة من العيوب اوشية اربابا فاداموا تراجعتهم بها فتح الله
عليكم بما اكرمكم به بروح القدس الاسم الذي كان عيسى عليه السلام
يجي به انوتي يستفتحون يستنصرون على الذين كفروا كانت يهود وخيبوا ثقاتهم
عظمان فتهنر مفاخرت بهذا الداء اللهم اننا نسألك بحق محمد النبي الامي
الذي وعدتنا ان تخرجه لنا في اخر الزمان الا نصي متنا عليهم فوهموا
خطفان الاماني اوحا ديث قلب بنا غلف في عطاء بشما شروا به انفسهم باعوانهم

من الآخرة بطمع اليسير من الدنيا يود أحد ههنا وآخر ههنا ليس قول الزاعجوا إذا عطس أحد ههنا
 ده ههنا أو سال بزي وههنا سال نور وزو ههنا جان بخوف مرا عينا من الرغوة إذا ارادوا
 أن يجمعوا أنسانا قالوا لعل ههنا ما ننسج نبدل أو ننسنا نتركها فزوبنها قانتون مطيعون
 وقيل مقرون فله وجه الله نزلت في التلوي على الدابة وقيل في تحري القبة في الليلة
 المظلمة وإذا تبلى إبراهيم رب بكلمات ابتلا به بطهارة خمس في النور وخمس في الجسد وهي
 الخصال الفطرية مثابة يتوبون إليه فبرجعون ألقوا عدا ساس البيت حنيفا حابا
 صبغة دين أتحاجونا أتحاجهم مننا شطرا شطرا صلى الله عليه وآله وسلم
 إلى بيت المقدس ستة عشر شهرا أو سبعة عشر شهرا وكان يعجبه أن يكون قبلته قبل البيت
 تحولت القبلة وكان مات قبل أن تحول رجالهم يدروا ما يقولون فيهم فانزل الله وما كان الله
 ليضيع إيمانكم لئن كنتم لن تسمعون قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعى بنوح فيقال
 أهل بلغت فيقول نعم فيدعى قومه فيقولون ما أتانا من النذير فيقال من شهودك فيقول
 محمد رامتني فوقي بك فاشهدون والشعائر ملامت وأحدها شعيرة ذاب جناح فزوح ألقا قبل
 فزوح جناح لأن قوما كانوا يقولون أن يطوفوا بين الصفا والمروة ولا فهو واجب ينظرون
 يخرجون خطوات الشيطان علماء الفينا وجدنا أهل به لعين الله ذبح لطاغوت ابن السليل
 الضيف الذي نزل بالمسلمين أن ترك خير أما إذا جفنا فما وقيل الجوز المليل في الوصية بالنساء
 الفقر الضراء المرص عفى ترك وعلى الذين يطيقونه فدية هي منسوخة وقيل وهي حكمة
 للشيخ الكبير والمائة الكبير وما نزل صوم رمضان كانوا لا يقرؤون النساء من رمضان كله
 وكان رجال يفتنون أنفسهم فزالت أهل الكوليلة الصبياء الرقت الحيط الأبيض من الخيط
 الزر سود بياض النهار من سواد الليل فهو صبيح إذا انفلق كان رجال إذا المراد والصور مرربط
 أحد هم في رجل الحيط الأبيض وأخيط الزر سود فانزل الله تعالى من الفجر العاكف المقيم التهلكة
 والتهلكة واحد قال بعض الزنصار بعض أن أموالنا قد ضاعت وإن الله اعز الزر سلام
 وكثرنا صرورة فلو أقمنا في أموالنا فزالت ولا تعلقوا بأيدكم إلى التهلكة الزر قامة على الزر موال
 تركت أنفرا وت وقيل نزلت في المنفعة يعني الزر سرات فيها تنقظت وهو وجد فهو لو تكون فستة
 شربة كانوا إذا أحرصوا في الجاهلية أتوا البيوت من ظهورها فانزل الله تعالى وليس البر بانوا البيوت
 الآية فمن كان منكروم أيضا ودية الذي نزلت في كعب بن عجرة كانت عكا خلة وفجة وذات الجار سارية
 في الجاهلية فقاموا أن يجربوا في المواسم فانزلت ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم في موا
 الحج كانت قریش ومن دان دينها فيقبضون بالمرءة لفة وكان سائر العرب يقولون بغير ذمت

فذلك قوله ثم افيضوا من حيث افاض الناس خلافاً نصيب الداء الخصام الجدل المخاصم في
الباطل السلم الطاعة كافة جميعاً قل العفو لا تبين في اموالكم ولا عنكم وخرجكم وضيقت عليكم
كانت اليهود اذا حاضت المرأة منهم لم يواكلوها ولم يشاربوها ففسل النبي صلى الله عليه وسلم فانزل الله
قل هو اذى فامر ان يفعلوا كل شيء ما خلا النكاح قال النبي صلى الله عليه وسلم قبل اذ برأتني الدابر
والحيضة وكانت اليهود تقول اذا اجتمعوا من وراءها جاء الولد احول فانزلت نساءكم حدث لكم
فاخرجتكم وحدود الله طاعة الله كانت اخت معقل بن يسار طلقها بزوجه فتركها حتى انقضت
مدتها فخطبها فاني معقل فانزلت فزده تصدقوا ولا تصدقوا من رزقهم ومن رزقوا عدهن سرا
السرى كجماع ما لم تقسمهن او تقرضوا لهن المس ابجاء والفريضة الصداق صلوة الوسطى صلوة العصر
لقوله صلى الله عليه وآله وسلم حبسونا عن صلوة الوسطى حتى غابت الشمس قال يزيد بن ابراهيم
نكحتم في الصلوة بكم احداً اخاه في حاجته حتى نزلت وتو مو الله قاتنين الم ترائي الذين خرجوا
من ديارهم كانوا اربعة آلاف خرجوا من ديارهم فرأوا من الطاعون فقال لهم الله من تو
فالتوا فمهم بنى فقال الله ان يجيئهم فاحياهم فيه سكتة رحمة سنة لغاس وروية لا تثبت به
عليه والذى مر على قرية عزير بنى الله لم يمسسها ثم يخبره السنون صفوان حجر صلد ليس عليه شيء
وقيل بل ليس ايود احدكم ان تكون له جنة قال عمر بن الخطاب مثل اول رجل يعلى بطاعة الله ثم
بعث الله له الشيطان ففعل بالمعاصي حتى اغرق اعماله اعصار الريح الشديدة صوب دقصره
قطعه من الحيا فاقال احف على والريح يحيى الله الربايد عى ولا يقيموا الخبيث نزلت في رجال
كانوا يتصدقون بالقنوم من الشيطان والحشيف فاذا نوا فاعلموا وان بتدا واما في انفسكم فمخنة
بقوله ولا يكف الله نفساً الا وسعها غفر انك مغفر لك من سورته ال عمران نزل النصف
الاخير من آل عمران في قصة واحد من نبيغ شك ابتغاء الفتنة المتشابهات كذاب كضيم
وقيل حال بالقسط بالعدل والخييل المسوقة المطهبة احسان الا ان تقفوا منهم تقاه التقاة
التكلم باللسان والقلب مطمئن بالايمان حصور الذى لا ياتي النساء الا همرا الاشارة باليد
والوحى بالراس الا وكه الذى يولد وهو عى متوفيات هيتك ايهم يكفل مريم يفهم لسانى لت
ندع ابناءنا وابناءكم ودار رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة وحسناً فقال اللهم
هو اهل بيتي سواء بيننا وبينكم العدل والقصد ربون جمع ربانيين علماء فقهاء قال
ابو شعيب بن قيس كان بنى وبين رجل من اليهود ارض فجد في فقد امته الى النبي صلى الله عليه وسلم
فقال لي انك بينة قلت لا فقال لليهودى احلف فقلت يا رسول الله اذ يحلف فيذهب بالي
فانزل الله تعالى ان الذين يشتركون بهم هذا الله واما انهم فمنا لا خلاق لا خبر ان اسرائيل اخذ

عرق النساء فجعل الله ان لا يأكل لحما فيه عرق قال فخره الله اليه فأنزلت كل الطعام
 كان حاله الاية من استطاع اليه سبيلا قيل ما السبيل يا رسول الله قال ان زاد والراحلة شفا
 حفرة وهو حر فيها تبقي الحق منين توطن الحق منين اذ هبت طائفتان منكم ان تقشروا بنو حارة
 وبنو سلمة من قودهم من غضبهم المسوق ما الذي له سيماء بعزامة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وجهه وكسرت ربا عيتا فجعل يقول كيف يفعلون فقلوا هذا بنبيهم فأنزل الله تعالى ليس لك من
 الامر شيء وقال ابن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا سفيان اللهم العن الحارث
 ابن هشام اللهم العن صفوان بن أمية فأنزلت ليس لك من الامر شيء ولا تمنوا الا تصغفوا القرحة
 الجراح اذ تحسبهم قتل صلواتهم قيل تقتلهم عزرا واحدا عازا منة نكاسا قال ابو طلحة غشينا
 النعاس ونحن في مصافنا وما كان لبني ان يغفل نزلت في طييفة افتقدت يوم بد نقال بعض الناس
 لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذها استجابوا اجابوا فقد فاز سعد بن حارة تحسبن الذين
 يفرحون نزلت في اليهود سألهم النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء فكنتم من سوء النساء حواكبوا
 ثما عظيم قالت عائشة ان رجلا كانت له يتيمة فنكحها وكان لها عذق وكان يمساها عليه ليس لها من
 نفسها شيء فأنزلت في ان خفتم الا تقسطوا في التيا في اذ في ان لا تعملوا اجلا ان لا تميلوا اخلة هم وابتلوا
 اختبروا المستمر عرفتم رشدا اصلا حوا قوا ماكم من محاشكم ومن كان فقيرا فلياكل بالعرف
 قالت عائشة مكان قيامه عليه بغير كفارة من لم تزل والد لا ولد اكانوا اذ مات الرجل كان في يده
 الحق يا اهلته فأنزلت لا يعمل لكم ان تروا النساء كرها لما كان يوق او طاس صبا نساء لهم ازواج
 في المشركين فذكرهم من رجاله فانزل الله المحصنات من النساء الا ما ملكته يما كنكم المحصنات فاذن وجر طولا
 سعة محصنات غير مسافحات عفاف غير زواني في السر والعلانية وروصحت اذ اخذ ان الاخلاء فاذا
 احسن زوجن الفنت الزنا مالى عصبية قيل رنة والذين عقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم من انفسهم
 والرفاة والوصية وقد ذهب الميراث ويوصى له قالت ام سلمة ايغزو الرجال ولا تغزو ولا تقتل
 فنسنت شهدا وانما لنا نصف الميراث فانزل الله ولا تمنوا ما فضل الله الاية قوامون الزموا فانما مطيعا
 والجبار ذي القربى الذي بينك وبينه قرابة والجبار المحجب الذي ليس بينك وبينه قرابة والاضابط
 بالجانب الرقيق مثقال ذرة مرة ذرة نطمس جوها نسويها طمس الكتاب محاة صعيدا وجه الارض آية
 هتيم نزلت في قارورة عائشة وتوقهم لها على غير ما سئل بن عباس عن قوله تعالى والله ربنا ما كنا
 مشركين وقوله لا يكتفون الله حديثا قال اهلنا اريد يوم القيمة انه لا يدخل الجنة الا اهل الاسلام
 قالوا اتعالوا فلنحرقنهم الله على انواهم فتكلمت ايديهم وارجلهم فلا يكتفون الله حديثا قال علي عا
 رجل من انصار قبل تحريم الخمر فخصرت صلوات المغرب فقد رجل فقرأ قل يا ايها الكفرن فالتبس عليه

بالخشبة ففقت والمتروية التي تودي من الجبل والنطيحة الشاة التي تنتج الشاة وما اكل السم
 ما اخذ الا ما ذكيتهم ذبحتم وبهرج والنصب انصاب يلجون عليها استقسا ما ان يحيل القلاح
 فان فنته فالتى وان امرته فعل ما امرته الامراة القلاح يستقسمون بها في الامور غير متجاف
 متعل لا تم الجوارح الكلاب الفهوش والصقور اشباهها مكبلين ضواري وطعام الذين اوتوا
 الكتاب باثمهم اجورهن مهورهن لو مسلمت مسلمت وقسوهن واللاتي دخلنهن والا فضاء
 النكاح تيسل تعلم او عزقوه عنتهم فافرق انصل الوسيلة الحاجة انما اجزاء الذين يحاربون
 الله نزلت في قوم من عرية وعكلى ستوخو المدينة فخرجوا الى ابل النبي صلى الله عليه وسلم فقتلوا
 من ابوالها والباها وصحوا فقتلوا الراعي وطردوا الابل قال ابن قلاية جردوا بابل لك لا مرتدا ادهم
 الحاربة الله والكفر ومن يرد الله فتنه ضل الله لئلا يسمعون للكذب الكاذب الكالون للسمات وهو
 الرشوة بها استغفطوا استودعوا وقفينا على اثارهم اتبعنا على اثار الانبياء اى يتسنا ومهيمننا
 امينا والقران امين على كل كتاب قبله شريعة ومنها جاسيل سنة وقيل الشريعة الذين انما
 الطريق فسوياني الله بقى مكيهم ومحيين ن قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قومك يا ابا منى اذ انزل
 على ائمة منين رحماء يد الله مغلوله يعنون بخيل امسك ما عندنا تعالى الله عن ذلك قال رجل يا رسول
 الله انى اذا اصبت اللحم انتشرت للنساء واخذتني شهوة فخرمت على اللحم فانزل الله تعالى بها
 الذين امنوا الا فخرموا طبيبات ما احل الله لكم قال عمر اللهم بين لنا في الخبرين شفاء فانزلت يسئلون
 عن الخبر واليسر ثم قال اللهم بين لنا في الخبرين شفاء فانزلت روتقربوا الصلوة وانتم سكارى ثم
 قال اللهم بين لنا في الخبرين شفاء فانزلت انما يريد الشيطان لما تزل تخريب الخبر قال بعضهم قل قوم
 وهي في بطونهم فانزل الله تعالى ليس على الذين امنوا وعلى الصلوات جناح فيما طعموا لما نزل اليه الخ قالوا
 يا رسول الله انى كل ماء قال لا ولو قلت نعم فوجب فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تمسكوا عن
 اشياء ان تبدلتم تسقوه وقيل قال رجل يا رسول الله من ابي قال اريدت فلان فانزلت عن سعيه
 بن المسيب البخيرة التي يمنم درها للطواغيت فلا يجلبها احد من الناس قيل هي الناقة اذ انجنت
 خمسة ابطن نظروا الى الخامس فان كان ذكره فحصى واكله الرجال دون النساء والامهات انشئ
 اذا نما وما السابئة فكانوا يسيبون من الانعام لا تهم ان يكون ظهرا ولا يجلبون لها البنا ولا يجزون
 لها وبر ولا يحملون عليها شيئا وما الوصيلة فالشاة اذا انجنت سبعة ابطن نظروا الى السابع فان كان
 ذكر او انثى وهو ميت اشتركت فيه الرجال والنساء والكائنة التي وذكر في بطن استحيوها وقالوا
 وصلت اخنت فخرمته علينا وقيل الناقة البكر تبكر في اول نتاج الا يلد شر ذئبي بعد انثى وكانوا
 يسيبون نجا الطواغيت ان وصلت احدها بالآخرى ليس بينهما ذكر واما الحمار فالنقل كل الانا

لولا قائلوا حتى ظمروا فلا يجملون عليه شيء ولا يخرجون له وبلا ولا يمنعون من حتى رعى ولا من حرص شئ
منه وان كان الحوض لغير صاحبه وقيل فحل الاربيل يضرب الضرب ابل ابل فاذ افضى ضربه فذوع
الطواخيث عفو من السجل ومعه الكفا مرسل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذا الآية يا ايها الذين امنوا
عليكم انفسكم واهيضكم من ضل اذا اهدى يتم فقال بل انتم يا ايها الذين امنوا عن المنكر حتى اذا لم يبق
مطاعا وهوى متبعا ودنيا متفرقة واعجاب كل ذي رأى بما آتاه فعله بخاصة نفست ودمع العوام
يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم نزلت في قيم الدارين وعلمكم بنبل رعاياها ما من فضة من تركة
يبدل فاحلفكم رسول الله صلى الله عليه وسلم وحب الالحام بمكة فقيل شترى منها فقام رجلا من
اولياء السهي فحلفا شهادة تناحق من شهادتهما وان الحام لصاحبهم سبي في الارواح عار عداون ويجعلون
له عدا كاتمرون تشكرون مدارا يتبع بعضها بعضا وللبنسائش يناتولون ثمن فتنهم حتم وقيل عدا
اساطير وهي التزهات واحداها اسطورة واسطارة وقصاصا واما الوقوف انه الحجل وهم يهيمون عنه
وبناون عنه نزلت في ابي طالب كان يهيم المشركين ان يوذوه ويناي عنه بناون يلبا عدون قال
ابو جهل قد نعلم يا احمد انك تصلي الرحم وتصدق الحديث ولا نكذبك لكن نكذب الله سبحانه
فانزل الله تعالى فانهم يكرهونك ولكن الظالمين بآيت الله يخجلون نقفا سرياسا لمصعدا الباس
من الباس تكون من البوس هو شدة الفقر الضراء الروم ارض الارواح وجام فلما فسوا تركوا مبلسون
ايون يصعدون بعدا لون وقيل يعرضون عن الحق اذ جهرا معانية تدعون من دون الله تعبدون
واجرحكم كسبتهم من الاله ثم يقرهون يضيعون قل هذا لقادر على ان يعث عليكم عذابا قال رسول الله
صلى الله عليه وآله اما انهم كاشنة وكريات تاويلها بعد يلبسكم بخيطكم شيئا اهواء مختلفة وقيل فقا
كل بنا مستقر حقيقة وقيل وقت ومكان ان تبسل نفهم وقيل تجسس ان تعدل نقسط
ابسلوا انضجوا استهوتهم انزلت فلما جن اظلموا اقلت زالت الشمس عن كبد السماء لما نزلت ولم
يلبسوا ايمانهم بظلم قال الصحابة وايضا لم يظلم فانزلت ان الشرك لظلم عظيم وقال علي في هذه في ابراهيم
اصحابه ليست في هذه الامة وما قدر الله حق قدرة ما عظمه حق تعظيمه باسطوا ايديهم
البسط الضرب عذاب الهون الذي يقربه الهون الشديد خونا كما اعطيناكم فاق الارباصيل صر
الشمس بالانهار بضم القم بالليل حسبنا عدا ارباها والشهور السنين قيل في راجع الشياطين
مستقر في الصلب مستقر في الرحم تنوان دانية قصار الغل الاوصقة عذوقها بالارض وقيل
الفتور العذوق والاشنان والجماعة تنوان مثل صنو وصنوان ونبعة نصيحة وخرقوله بنين تخرصوا
واقتلوا ذاك كذا وكذا امرست تعلمت قبلا معانية ومواجهة ونصمخ تميل فيقتروا ايكتسبوا
وتخرقوا القول كل شيء حسنة ومسيئة وهو باطل فهو زخرف اني ناس النبي صلى الله عليه وآله قالوا يا رسول الله

ناكل ما تقتل ولا ناكل ما يقتل الله فأتزل الله فكلوا مما ذكر اسم الله عليه ميتة فاحيينه ضار
 فهدينه صغار مذلة وهوان على مكانكم ناحيتكم وحالتكم التي أنتم عليها وحوت جحوص أم
 جولة الأبل والخيول والبغال والحمير وكل شيء يحمل عليه وفرشا الغنم معروشات ما يعرّش
 من الدر كل ذي ظفر البعير والنعامة وغيره لك مسفوحا مهرانا ما حملت ظهورهما ما علق بها
 من الشحم الحوايا البعير والفقير واستهم تلو وهم صدف أعرض لا ينفخ نفسا يا ما بها لم تكن
 أمنت من قبل إذا طلعت الشمس من مغربها **سورة الأعراف** ولقد خلقناكم ثم صورناكم
 خلقوا في أصواب الأرجال وصوروا في أرحام النساء صراط طريق مد وما ملو ما يخصفون يؤلفان
 الورق سوا قهنا كناية عن فرحينها قبيلة قبيلة الذي هو منه حر ديشا المال رياشا ما أكانت الملة
 في الجاهلية تطوف وهي عريانة فانزلت قل من حر من ربة الله التي إلى آخره قال حديثا أصحاب
 الأعراف قوم تجاورت بهم حسنا تهم عن النار فتصير سيئاتهم عن الجنة بيانا هم في الأعراف إذا طلع
 عليهم ربك فيقول قوم أدخلوا الجنة فاني قد غفرت لكم غواش ما غشوا به كذلك أقليد وحتينا
 سريعا قلت حملت قوما عيان كفار عمت قلوبهم بسطة شدة تختمون الجبال تشققونها الأجراف
 الزلزلة الشديدة خاشعين ميتين لا يخلصوا لا تظلموا وتصدون تصرفون عوجا الزرع أفرقص
 كان لم يغنوا لم يقيموا السبي آخرون عفا كثرة الأرحام الأرحام تلتقف تلحقهم ويدارت والهلك يترك
 عبادة تلك الطوفان المطر القمل الجراد الذي ليس له أجنحة يطيروا يتشاموا الرجز السخط طير شو
 يبنون متبرها لك وقيل خسرا ميثقات ربه الوقت الذي قدرة الله داما قودا أخوار صوت
 سقط في أيديهم كل من ندم فقد سقط في يده أسفا الحزين واختار موسى قومه دعي موسى فبعث
 الله سئل فجعل داعة من آمن بحمد صلى الله عليه وآله فأسكنها الذين يتقون فخذها بقوتهم
 وجر من هي أروفتك أن هو الأعدا بك هدا نأ ورجعنا أصوه هو ثقل عهدهم موثيقهم وعزمهم
 حموه وقروه فأنجست انفجرت يعدن في السيت يتعدن لا يتجأ ورونبا الذي أتيناه يا نسا
 هو بلعمر بن باعوراء شريعا ظاهرا على الماء بئيس شديد وبلونا هم عاملناهم ملة المختبرتنا
 سرفنا أوسبا ط فبال بنى أسرايل وأذاخذ ربك الأية خلق الله آدم ثم مسح ظهره فاستخرج
 منه ذرية فقال خلقت هؤلاء الجنة ويجعل هل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية
 فقال خلقت هؤلاء النار ويجعل هل النار يعملون ذرا نأ خلقنا أخلنا في الأرض أفعلا ومال إلى
 الدنيا سئستندار جهنم أي فنانية لهم من ماء منهم إيان مرسلها متى وقوعها وخروجها حفي عنها عالم
 بها ولطيف خذا العفوا نفق الفضل وامر بالمعروف والنهي عن الذي يعرّف حسنه يلو غنك
 يستخفك طائف ملة يمد ونهم يزين لولا اجتنبت لولا أحدتها أو تلقى بها أنا نسا بها

لما حملت حواطف بها ابليس كان له تعيش لها ولد فقال سمى عبد الحات فعاش كان ذلك
 من وحى الشيطان وامره تصرعا وخيفة استكانة وخوفا **سورة الانفال** والبراءة نزلت
 الانفال في البدر قال سعد لما كان يوم بدر رسالت سبقت انزلت يستلونها عن الانفال نافلة
 عطية وجلت فرقت ذات المشوكة المجدوم دفين متتابعين فوجا بعد فوج كل بنان الزطوف وقيل
 اطراف الارصاب شاقول الله ورسوله بايوها وخالقوها زحفا مجتمعين مندايين متحرفا مقطفا
 مستظرا يطلب العودة او متخيرا منضمها جاء كرام الفهم الممدد لما يحييكم ويصلحكم ليشبوا ليوثا
 فرقا ناصرا قال ابو جهل ان كان هذا هو الحق من عند الله فخرت وما كان الله ليعذبهم وانت
 فيهم مكاء وتصديت المكاء ادخال الارصاب في انواهم والنصدية الصغبر في ركبه يجمعه يوم
 الفرقان يوم بدر فرق الله فيه بين الحق والباطل اذ انتم بالعدوة الدنيا وهو بالعدوة القصوى
 نزول بشفير الوادي الذي الى المدينة وعدكم نزول بشفير الوادي الذي الى مكة والركب
 اصحاب الزبل يعني العير فتفتشوا تجلبوا وتذهب رخيكم دولتمكم وغلبتكم بطرا طغيا ناجا راكم
 حافظ نكص على عقبيه رجع موليا وذوقوا بأسه واوجروا وليس هذا من ذوق الفهم فتدبوه
 من خلفهم نكل بهم من بعدهم يعني تفرق بجمع كل ناقض عهد خيانة نقضا العهد وان جنحوا
 طلبوا وما لوا حرص المؤمنين حضمهم ان يكون منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين لما نزلت
 كتب عليهم ان يفر واحد من عشرة نزلت ان خفف الله فكتب ان يفر مائة من مائتين ما
 استطعتهم من قوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان القوة الرمي ما كان يؤبد وقوا في الغنائم
 قبل ان تحل لهم فانزل الله تعولوا كتاب من الله سبق كان الناس يوم بدر على ثلاث منازل ثلث
 يقاتل العدو وثلث يجمع المتاع وياخذ الزسارى ثلث عند الخيمة يحرسون رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فاخصموا فانزع الله الغنيمة من ايديهم فجعله الى رسول الله صلى الله عليه وسلم نفسه على
 السواء **سورة البراءة** ورويتهم ميراثهم لم يكتبوا البسملة على سورة براءة قال عثمان
 كان لا انفال من اوائل ما نزلت بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن وكانت قصتها تشبيهة
 لقصتها فظننت انها منها فقبض النبي صلى الله عليه وسلم راعيها فاجلخت فترت بينهما
 ولم اكتب بهن الله الرحمن الرحيم قال علي البسملة امان هذه السورة بما نزل ولها بعث رسول الله صلى الله
 وسلم عليا فنادى باربعة الله ورسول برثية من كل مشرك فسيح في الارض عن اربعة اشهر لم يحج بعد
 العام مشركا وروى طوفان بالبديت عريانا وريد نخل الجنة ارموا من براءة اذان اعلا سيجو اسير وا
 مرصد طريق زير قنوارو يحفظوا الزودمة الزودمة الثغابة والذمة العهد وليجة اولياء ودخدا
 سقاية الحاجر سقاهاهم اشرا في الموسم عيلة فقر ايضا هو نيشهون ذلك الدين القيم القضاء القيم

هو النفاذ في يوفكون كيف يكن بون وقيل كيف يصرفون عن الحق بعد ضوح الدليل ان يطفوا
 بجمل واكافة جميعا ليوافوا فقاو ويشبهوا انفروا واخرجوا الشاقلتم اجبتوا مقام عرنا غنيمة
 الشقة المسير والمسافة وقيل السفر فتبطهم جلسهم خذ لهم خبازا فسادا ولا لوضعوا لاسرعوا
 بالنيمة وتلبوا لك الامور اجتهدا في الحيلة عليك والكيد بك ولا تفتنني ولا تخزني وادعوني احدا
 الحسنين فتحوا شهادة لاجاء مهر با المجرى الكبر في الجبل مغارات الغير السرايب وقيل السرايب
 في الامراض الخيفة مدخل السرب والماوى يخون يسرعون يلزمك يعيبك يطعن عليك والاعمالين
 عليهم السعاة الولفة قلوبهم يتالهم بالعطية هو اذ يسمع من كل احد فسوا الله فسيهم
 تركوا طاعة الله فتركهم من ثوابه وكل منته بخلهم قهرهم بنهم ونصيبتهم المتفكات وهي قوم لوط
 اتفكت انقلبتم بها ازهرى عدن عدن خلد عدنت بامرض اقامت بها واغلا اذ هبل لرفق عنهم
 لما توفي عبد الله ابن ابي قاهر رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه فأنزل الله تعالى ولا تصل على احد
 منهم ما تقوموا كرهوا يلزمون يعيبون ويعتوبون ويطعنون ارجعهم هم هم القليل الذي يتعيشون
 اذا هلك الله ورسوله اخلصوا عما لهم من الغنى المعد من اهل العذر صلوات الرسول استغفروا
 منى على النفاق الجافية اواخره تظهرهم بها وتكرهم ونحيها كبر والزكاة الطاعة والادخلوا من ان
 صلواتك سكن لهم رحمة لهم من جوار الله مؤخرون ليقتضى الله فيهم هو قاض ضار ارضارون
 به وارصادا انتظا راشفا جرف على جرف فهوالة الشفا والشفير وهو حدة والجرف ما يحرف من السيل
 والارودة هارها ايريقال قهورت البير اذا الهد من انهارت مثله راية شك الا ان تقطع قلوبهم
 الموت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن السائحين قال هم الصائمون قال على سمعت رجلا
 يستغفر لربوبه هي مشى كان فقلت استغفر لربوبك ما مشى كان فقال ليس قد استغفر لربوبه
 عليه السلام لربوبه هو مشى كان فذكرت للنبي صلى الله عليه وسلم ما كان استغفرا براهم لربوبه
 وعد لها اياه فقال جابر ما مات ابو طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ازال استغفرك حتى يهاك
 فانزل الله ما كان للنبي لاداه الموم من التواب قيل دعاء كثير البكاء وقيل بلسان الحيشة الرحيم
 شققا وفرقا وعلى الثلاثة الذين خلفوا كذب بن مالك وصاحبه فحصة جماعة نصب اعيان
 من التعب ولا يطون موطا ولا يقفون موقعا نيز اسرا وقتلا طائفة عصبة غلظة مشددة
 يفتنون يبسلون عزير شديد ما عنتم ما شق عليكم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لهم السعادة في الذكر وقيل محمد صلى الله عليه وسلم وقيل له اعمال الصالحين وقيل خير عوامهم دعاء
 وزاد ركموا اذ اقمنا الناس حمة مطرا اذ اللهم مكرول بالتكذيب اى اذا خصص
 بطرا وحني اذا كثر في الفلك جرين بهم المعنى بكم احيط بهم دنوا من انتهلكه فاخطا بلسانهم

فلبت بالباء من كل لون زخرفها نريتها وحسنها حصيلا او شئ فيها كان لم تكن بالامس لو تكن
 بالامس ولا يرهق او يغشى قاتر سود من الكابة ترهق فهو ذلة يصيبهم ذل وخزي وهوان عاصم
 مانع غشيت البست فزينا فرقنا تبلوا تختبر تفيضون تفعلون وما يغرب يغيب لهم البشري
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله الرؤيا الصالحة يراها المسلم وتري له الا شراصون يقولون ما
 لو يكون مبصرا مضيا لتهتد وابه في حوا بحكم اجمعوا امركم اعزموا على امر غمة مخفيا غير طاهر
 ثم قضاوا الى ولا ينظرون انهضوا الى ولا تؤخرون يعني امضوا الى بكم وهكم لتلفتنا لتردنا
 الكبرياء الملك والغزا طمس على اموا لهم يعني اصسخها واذ هبها عن صورتها واشتد على قلوبهم
 اطبع عليها حتى رد تدين وعدا ظلمنا نجحيك نلقيك على نجوة من الارض هو المكان المرتفع قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله كان جبرئيل يدس الطين في في فرعون مخافة ان يقول لا اله الا الله
 حقت سبقت وقيل وجدت الرجس العذاب **سورة هود** فصلت بينت بينون يكون
 وقيل شك وامبراء في الحق ليسفحوا منه ليتواروا من الله ان استطاعوا يستغشون ثيابهم يتدثرون
 بها ويغطون بينهم يعلم مستقرها يايتها رزقها حيث كانت ومستودعها حيث قومت ما يحبس
 ما يحبس العذاب عنا حاق نزل واحاط رزقهم بلى واخبتوا خافوا وقيل اطما نوا وقيل تابوا الرزق لنا
 سقاطنا بادي الراي ما ظهر لنا وقيل تبعول في ظاهر الراي وباطنهم على خلاف ذلك هميت
 خفيت لعناد كوا الحق انلزمكموها اضطركم الى معرفتها تردري تستصغران يغوي بكم
 ان يضلكم اجرامى هو مصدا اجرمت يعني عقوبة جرمى الفلك وهي السفينة فارقتكم خزن
 او تخاطبني او تراجني وفار التور نبع حجرها مسيرها هو مصدا اجرمت ودرسها موقفها
 ارسيت حسرت معزل فاحية ابلعي اشربي اقلعي امسكي اعتراك من عزبة اى اصبحت
 يعني اصابك ومسك اخذ بنا صيتها اى في ملكه وسلطانه عنيده وعاندا وعنوده واحل هو
 تاكيد التجبر استعمر جعلكم عما را غير تخسيرا لتضليل كان لم يغنوا لم يعيشوا وقيل كان لم يكونوا
 بعجل حنيد نصيهم ما يشوى بالحجارة نكروهم وانكروهم واستنكروهم واحدا وجس اضمرا الرزق
 انفرع منيب مقبل الى طاعة الله نعم سئ بهم ساء ظنا بقوم ضاق بهم باصيا فخر ما صد يوم
 عصيد شديدا يهرعون اليه يسيرون ويقبلون اليه بالغضب بقطع من ايل بسواد ولا يلتفت
 يتخلف وقيل لا ينظروا من سجيل من طين طين منضوتيلو بعضهم بعضا مسورة معلمة
 ورو تغشوا ورو تسعوا ورو يجبر منكم ورو يكسبنكم رهطك عشيرتك ورو كرههم يا اى تلتفق اليه
 والقيمة خلق ظهور كوا لور المور د الداخلى امد خول الرقد المرفود اللعنة بعد اللعنة وقيل
 العون المعين رقدته اعينه بتبسيب بارء وهلاكه وتخسبر من فير صوت شديدا شهيق

صغير ضعيف غير مجتهد وذو غير منقطع ولا تركوا اتدا وقيل تميلوا ان رجلا اصاب قبله حرام من
امرأة فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك فانزلت واقام الصلوة طرفي النهار من الغد إلى الليل
وزلفا ساعات بعد ساعات اتروا اهلوا اولوا بقية دين وفضل وتميز من **سورة يوسف**
غيببت الحجب موضع مظلوم من البير وقيل كل شيء غيب عنك شيئا فهو غيبا به في الحجب الوكبة
التي لم تطو السيارة ما في الطريق سولت نريدت اشد قبل ان ياخذ في النقصان ومراودته طلبت
منه ان يوقعها هيت لك هيتا لك وقيل هلم وتعال لولا ان راى برهان ربه مثل انه يعقوب
فصوب صلا فخرجت شهوة من انامله قدت قبيصة قطعه شغفها عليها متكا مجلسا وقيل
طحا ما يقطع بالسكين قيل هو الا تخرج اكبره اعطيه فاستعصم امتنع وابى صلب ميل قضى
او امر الذي فيه تستفتيان اما حكيا ماريا وعبر يوسف فقال احدهما ماريا شيئا فقال قضى الامر
اضغات احلوا ما لا تاويل له بعد امة بعد حين تحصنون تخزون وتدخرون يعصرون لا غدا
والدهن حصوص تبين ووضيهم وتميل هلنا نجلب اليهم الطعام الا ان يحاط بكم ان تموتوا لكم
الا حاجة في نفس يعقوب قضىها لكن حاجة يعني ان ذك الدخول قضاء حاجة فهي ارادته ان يكر
دخولهم من ابواب متفرقة شفقة عليهم اوى ضمه اليه العير الرفقة صواع الملك يعني السقايت وهو
المكوك الفارسي الذي يلبثه طرافا كانت تشرب به الا عما جمر خلصوا نجيا انفرادا امتناجين
تفتوا في ازال حوصا الدنف اهلالك من شدة الوجع يذبيك الهولا تثيرك تعبير فصحت خرجت
تفقدن تسفهون ويجهلون في مزاجاة قليلة غاشية من عذاب الله عقوبة عامة مجللة تخشاهم
هذه سبيلي سنتي ومنها جى ودعوتى حتى اذا استبأس لرسلي ظنوا انهم قد كن بواقالت عائشة
كن بوابا للتشديد وليست بالتخفيف لم يكن الرسل تظن ذلك برها ولكن اتباع الرسل طال عليهم
البلاء حتى ظنت الرسل انهم قد كن بوهو وقال ابن عباس بالتخفيف هو كقول حتى يقول الرسول
والذين آمنوا معه **سورة الرعد** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعذاب ملك من الملائكة
موكل بالسحاب معه مخاريق من نار يسوق السحاب حين شاء الله وجعل فيها راسا وتلها
بالجبال قطع متجاورات متلانيات قدى بعضها قريبا من بعض صنوان مجتمعة وفضل بعضها
على بعض في الاكل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدقل والفارسى الحلو والحامض المثلثات العقوبة
قيل الا مثل والاشباة وقيل ما اصاب القرون اما ضية من العذاب هادي بني داع الى الله ما تنيف
الامر حارة منقصة من مدة الحبل علم الغيب والشهادة السر والعلانية وسبب بانها السماء الظاهرة
الامر على طريق معقبات الملائكة يحفظونه من امر الله باذنه من اليل همهم وينشئ يخلق شديدا
المحال اى القوة وقيل شديدا لمكر والعذاة وقيل شديدا العقوبة بقدرها على طاقتها وبمقدار

ما يلهوا من بداهة يعلموا انما عرا بيا عاليا من ربى يربوا اقلما الزيد فيذهب جفاء وهو ما مر فى به
 النوادى يقال اجفأت القدر اذا غلبت فعلاها انزبد ثم يسكن فيذهب انزبد بلا منفعة فكذا
 يميز الحق من الباطل المهاد القرائن ويدرون يدعون الزمنا قليل ذاهب يتمتع به ثم يقضى طوبى
 فروح وقرآن عين الفخر بياس علم متاب توتى قارعة داهية فامليت اعلت لهم من الملى من اى مانع
 حاجز يحول الله ما يشاء ويثبت يحول بالداء ما يشاء من القدر وينت ما يشاء تنقصها بموت
 علمائها وقهرها وقيل بالفتوح على المسلمين لا معقب لا مغير **سورة ابراهيم** قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا سئل فى القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلك قوله
 يثبت الله الذين امنوا واذ ناذن ربكم واعلمكم من خاف مقامى حيث يقضى الله به بين يديه من ورائه
 قدما فرده والذين هم فى افواههم هذا مثل كفوا عما اردوا به قيل عضوا عليها صد يد يقيم دم
 ورويكاد يسبغها ولا يجيزه فى الحلق الا بعد البقاء فى يوم عاصف شد يد هبوب الريح ككوبها
 واحدها تابع مغنون واقعون بمصر حكم بمغيتكم استصاحفى استغاثى يستصرخ من الصرخ
 اجبت استوصلت وانزعجت دار البوار الهلاك سئل على من الذين بدلوا نعمته الله كفرا
 واحلوا قومهم دار البوار قال منافقوا قرئش ولا اخلاول فحالة وقراية مصدا خالته خالدا بئين
 مقامين على طاعة الله مهطعين ناظرين وقيل مقبلين مذعنين خاشعين وقيل مسرعين
 الى الدعى مقنعى رضى سهر رضى رضىهم الى السماء هواء خالية مقرنين موصولين بشياطينهم فى
 الارصاف والوثاق والاصفا دسلوا سل الحديد والاغلاق سوا بيلهم قصمهم من ظلمن الخائن المذنب
سورة الحجر يلهمهم الله مل يشغلهم كتاب معلوم اجل ينهون اليه سكوت ابصنا اى سدرات
 وغشيت بروجا منازل الشمس القمر معاش من الثمار والحبوب لواتح حوامل لانها تحل ائماء
 والتراب والسحاب من صلصال طين خلط برمل فصلصل كما يصلصل الفخا ويقال منق من
 حاطين اسود وقيل هو الطين المتغير جماعته حامة مسنون مصبو وقيل مغير الرأى تحت هذا
 صراط على مستقيم يرجع الى الله وعليه طريقه يعنى هذا طريق مرجعه الى نصب اعياء وقيل عناء
 وجلون فرعون لا توجل لا تخف قوم منكرون انكرهم لوط واتبع ابا درهم على اثار نباتك اهل
 لثا يخلف منهم احد لعمر لبعيثك وبجيتك سكرتهم فى صلواتهم يعهون يتمادون الصيحة
 الهلكة مشرقين داخلين فى وقت شروق الشمس للمتوسمين للناظرين وقيل المتفرسين
 المتشبهين فى النظر حتى يعرفوا حقيقة سمة النشأ وانها يعنى مدنية قوم لوط بسبيل عقيم على
 طريق قومك الى الشام وهو طريق الزيند سى ويخفى لبا ما مبيين كل ما ايتمت واهتديت
 يعنى بطريق وانهم الصنف الجليل عراضا بغير فحش اتينك سبعا من المتانى والقرآن العظيم يعنى

الفاتحة وهي سبع آيات وتلنى في كل صلوة آمين الله على رسوله بهذا السورة كما امتن علي جميع
 القرآن قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم القرآن وهو سبع المثاني المتكسرين الذين حلفوا ومنه
 أو اتسم جعلوا القرآن عظيم هم أهل الكتاب جزوه أجزاء قاموا ببعضه وكفوا ببعضه هو قول
 ابن عباس فاصدع اظهر ما تؤمر أو هو يا رسول الله النحل أم الله عذابه بالرحم بالوحى دفع
 الثياب قيل ما استندفات به من الأكسية والأبنية جمال زينة يخرجون تردونها إلى صاحبها
 بالعتشي حين تسيحون تخرجونها إلى المرحى بالغلة الأبقشق الأبقشق يعني المشقة قصص السبيل
 البيان وقيل الرسول والطريق المستقيم الذي يؤدي إلى رضا الله تعالى منها جازع عادل
 مائل إلى الله هو المختلطة تسميهم ترعون مواشيكم كما طرياً السمك مواخر شواق الماء
 ان قميل كجوى تنرك بكم تكفأ وعلمات يعني الجبال هن علامات الطريق بالنهار وياخذهم في ثقلهم
 اخذوا فيهم للسفر والتجارة فها هم بمحجزين مبتنعين على الله على خوف تنقص من أعمالهم فيقيم
 يتميل وله الدين الطاعة واصباداً مما اجتروا ترفعون اصواتكم بالاستغاثة وهو كظيم مخوم
 يدسه يخفيه مفرطون منسيون وهو تركون سائفاً جازاً في حلولهم سكران وهو الخمر السكران
 الله من ثم تها ورتقا حسناً ما احل الله وهو النحل والزبيب والتمر وحى ربك إلى النحل لهمها واذف
 في انفسها ذللاً متقاداً مسخرة وحفلة يعني ولداً لولاً قيل ارضها هم لاخوان وهو كل ثقيل
 وبال تستخفونها يوم طعنكم تخفف عليكم حملها في اسفاركم ثأناً طنافس واكسية وبسطا
 لكنا يعني الغيران والاسراب سزاييل قمصا تقيمكم الحرقنكم الحروا ما سزاييل تقيمكم باسمكم
 فان الدبر منعكم شدة الطحن والضرب والرمي ولا هم يستعنيون بطلبهم اين يرجعون
 الى ما يرضى الله الفحشاء الزنا يعظكم يوحيكم نقضت غرلها افسد كانت خرقاء اذا برمت غرلها
 نقضت من بعد قوة الغزل بالمرح وتله انكاثا قطعاً وخرقاً دخل بينكم اي غشا وخديعة
 وكل شيء لم يصح فهو خل اربى من امة اكثروا على من قوم فانزل قدام بعد ثبوتها نزل عن الايمان
 بعد المعرفة بالله ينفذ يعني ينقطع باق دائره وينقطع فاذا اقوات القرآن فاستعد بالله فاذا
 اردت ان تقرأ القرآن فاسأل الله ان يعيد لك وهذا مقدم ومؤخر ذلك ان الاستعانة قبل
 القراءة ومعناها الاعتصام بالله الروح القدس جبرئيل لسان الذي يلحدون اليه لغة الذي
 يميلون القول اليه ويؤمنون انه يعلمك اعجبي لا يفصح ولا يتكلم بالعربية قال الكفار فما يعلم محمد عبد
 بن الحضرمي وهو صاحب الكتاب فقال الله لسان الذي يلحدون اليه من بعد ما فتنوا اي عبد
 امة قائماً معلماً بخير مطيعاً واتباعاً في الدنيا حسنة يعني الذكروا الثناء الحسن في الناس سورة
 بنى اسرائيل سبحانه الذي براءة له من السوء اسرى بجبلك سيور محمد صلى الله عليه وسلم

اشارة الى قصة المعراج انه كان عبد اشكور من سليمان كان نوح عليه السلام اذا اطعم طعاما
وليس نوباً حمل الله ضحى عبد شكوراً وقضيتاً الى نبي اسرائيل او حيناً اليهم واولمناهم ولتعلن
لتبتهن وعدا ولهم يعني ادى الفساد عبادنا يعني جالوت وقومه فجاء سواخل الديار فمشوا
وترددوا وسط منازلهم فخرج دنا لكر الكثرة عليهم فزدنا الدنا لكر عليهم بقتل جالوت اكثر نفيرا
اكثر عددا من عدد كرم ليتبروا ليدبروا ويحزوا ما غلبوا عليه حصيل سجننا وصحبا عجبوا بعجل بالدعاء
في الشريعة بالدعاء في اختيار مبصرة مضية يبصر فيها فصلنا بدينا امرنا من فيها امرنا هم على
لسان رسول بالطاعة وعنى امة ترفين الجبابرة والمسلطين في قبيل سلطتنا شوارها فحق وجب
القول العذاب فذمرناها اهلكناها العاجلة الدنيا وسعى لها سعيها على غير الفضل لله من عطاء
ربك يعني الدنيا وهي مقسومة بين البر والفاجر محظوظا منها وعانى الدنيا من الحق منين والكافرين
وقضى امره لا تقل لهما اف يعني رد بدين الكلام ولا تستثقل شيئا من امرهما واخفض السن
جانبك للوا وبين الرجعين عن معاصي الله ولا تبذر لانتفق في الباطل ابتغاء رحمة انتظر
مرزق ليسود آيينا سملوا ما تلوم نفسك وتلاوم محسوبا ليس عندك شيء حسرت الرجل
بالمسئلة اذا انيت جميع ما عندك خشية المروق مخافة الفقر خطأ انما لوليد امره واحسن تأويله عاقبة
ولا تفقد ولا تقفل في شيء بما لا تعلمها بالكبر والفخر تحرق الارض لن تنقيها افا صغكم اى
اثركم واخلص لكم صرنا وجهنا ودينا من كل مثل يوجب الة عتبار به والتفكر فيه حجابا
مستورا معناه سائرنا واذ اهر بنوى مصدر من ناجيت فوصفهم بها والمعنى يتناجون بالكذب
والاستهزاء فسينخضون اليك فسمهم بجر كونها تكذيبا واستهزاء بهذا القول وقيل يهزون
فتستجيبون بجمل ينجبون بجمل حين لا ينفعهم الحيل ينزع يفسد ولا تحيى من السهم والفقر
الى الصحة والغنى اولئك الذين يدعون كان ناس من الانس يعبدون ناسا من الجن فاسلم
الجن فتمسك هو لاء بنهم هو ايهما قرب هو قرب الى رحمة الله واجعلنا الرويا التى اريناك
قال ابن عباس هي ربا عين اريها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة اسرى به والشجرة
الملعونة وهي الزقوم لا تحتلن ذريته لا ستا صلهم بالا غواء ولا ستولين عليهم جزءا موفورا
واقرا واستقر نازحها وانخفض بصوتك وهو الغنا والمزمار جلد عليهم وصم بخيل
ورجل بالقرسان والماشى على رجليه يرجى يجرى ويسير حاصبا الريح الحاصف قاصفا من
الريح رجا شديدا تقصف الغلك وتكسره تبعا ثابرا وناصر اذ تيلد وهو القشرة التى تكون فى
شق النواة واصل سبيلها بعد حجة ليفتنونك ليستترنوك ضعف الحيوة وضعف الهمة
عذاب الدنيا وعذاب الآخرة ليستترنوك ليزعجونك واذا لا يلبثون خلافا لك لم يلبثوا حتى

يَسْتَأْذِنُوا خَلْفَكَ لِلدَّخَالَةِ الشَّمْسِ مِنْ تَحْتِ زَوَالِهَا إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ أَقْبَلُ بِظُلَامِهِ وَقَرَأَ الْفَجْرَ صَلَوةَ
الْفَجْرِ مَشْهُودَةً أَتَشْهَدُ بِمَا نَزَلَتْهُ الْيَلِيلُ وَمَا نَزَلَتْهُ نَارُ الْيَوْمِ وَأَقْلَابُهُ مَقَامُهُمْ أَتَقِيحُكَ رَبِّكَ فِي مَقَامِ
مَجْمُوعِهِمْ وَشَوْعُهُمْ أَتَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَرْهَقُ الْيَاكُلُ بِمَحَلِّ الشَّوْكِ زَهْرًا وَزَيْلُ يَرْهَقُ بِمَحَلِّ الْقِيَامَةِ
بِئْسَ قَتْلُ نَفْسٍ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَى شَأْنِ كَلَّتْ عَلَى مَذَاهِبِهِ طَرِيقَةُ قَبِيلٍ نَاحِيَةً قُلُوبُ الرُّوحِ مِنْ مَرْبِي إِلَى
مِنْ عَمْرِي قَالَتْ إِلَهِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ حَدِّثْنَا عَنْ الرُّوحِ فَأَنْزَلَتْ الرُّوحُ مِنْ مَرْبِي كَسِفًا قَطْعًا قَبِيلًا
عِيَانًا خَبِتْ طُفَّتْ وَرَفَاتَا عِبَارًا قَتُورًا مَقَاتِلًا خِيَارًا مَتَبُورًا مَلْعُونًا وَقِيلَ مَجْمُوعًا مِنْ الْخَبِيرِ فَرَقْنَا فَصَلْنَا
يَحْزَنُ لَوْلَا ذِي الْقَانِ لِلرَّجْوَةِ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَاتِكَ وَلَا تَخَافُ بِهَا أَطْلُبُ بَيْنَ الْجَهْرِ وَالْإِعْلَانِ بَيْنَ الْخُفَاةِ
وَالْخَفَضِ طَرِيقًا أَوْ جَهْلًا شَيْدًا وَلَا تَخْفِضُ أَرْوَاحَهُمْ إِذْ نِيكَ كَانَ سَوَّلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ رَفَعَ صَوْتَهُ
بِالْقُرْآنِ سَبْدَ الشَّيْءِ كَوْنٍ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَرَوَّجَهُمْ الرُّوحُ مِنْ الذَّلِيلِ إِلَى الْيَخْلُفِ أَحَدًا
سُورَةُ الْكَهْفِ عَوَجًا مَلْتَبَسًا وَاخْتِلَافًا قِيَامًا عَدْرًا وَبَاحْثًا مَحَلَّاتٍ اسْفَادًا مَا لَمْ يَكْهَفِ الْفَقْرُ فِي
الْجِبِلِّ الرَّفِيمِ الْكِتَابِ وَقِيلَ لِلرُّوحِ مِنْ مَصَاصِ كُتُبِ عَالَمِهِمْ أَسْمَاءَهُمْ تَوَطَّرَ فِي خَزَانَةِ نَفْسِنَا عَلَى إِذْنِهِمْ
فَضَرَبَ اللَّهُ عَلَى ذَاتِهِمْ فَمَا وَثَرْنَا هُوَ أَحْيَيْنَا هُوَ مَلَأَ غَايَةَ رِبْطِنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَلْهَمْنَا هُوَ صَدَّرَ شَطَطًا أَفْرَاطًا
مَرْفَقًا كَلَامًا رَفَعَتْ بَدَنًا وَرَفَعَتْ قَلَمًا تَقَرَّضَهُمْ تَذَرُّهُ فَجَعَلَتْهُ مَتَسَعًا بِالْوَصِيدِ بِالْغَنَاءِ أَزْكَى الْكُثْرَةِ وَرَوَّعَتْ
عَيْنًا غَيْرَ رَوَّعَتْ لَهَا فِي غَيْرِهَا فَرَطًا كُنْ مَا سَوَدَ قَهْمًا مَثَلُ السَّوَادِ قِيَامًا وَكُجْرَةً التِّي نَظِيفُ بِالْفُسْطِاطِ
كَأَمَلٍ عَاكِزٍ زَيْتٍ وَلَمْ تَطْلَمْ لَمْ تَقْصُصْ كَانَ لَمْ تَمْرُدْ هَبْ نَفْسِي بِجَاوِزٍ بِهَا رُبُّهُ مِنَ الْحَاوِزِ لَكُنَّا هُوَ اللَّهُ
رَبِّي لَكُنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي تَوَحَّدَ الْوَلَفُ وَادْعُهُ أَحَدَ التَّنَوُّبِينَ فِي الْخَيْرِ حَسْبَانَا مِنَ السَّمَاءِ نَارًا زَلَقًا
وَأَيْتُتْ فِيهِ قَدْ مَهْنَا لَكَ الْوَلَايَةَ مَصْدَرُ الْوَلِيِّ عَقِبَاءَ عَاقِبَةٍ وَهِيَ الْوَحْدَةُ الْبَاقِيَاتُ الصَّلَاحَاتُ ذِكْرُ اللَّهِ مَوْقِفًا
مَهْلِكًا قَبْلًا وَقِيلَ قَبْلَهُ اسْتَيْنَا فَأَوْقِيلَ مَقَابِلَةً لَيْدَ حَضْوَالِ الْيَنْبُولِ الْإِدْحَانِ الزَيْنِ مَوْتِكَ مَلِيًّا
حَقِيقًا دَهْلُ طَوِيلٍ سَوْبَا مَذْهَبًا يَسْبُوبُ يَسْلُكُ تَصَصَّارًا جَاوِزًا نَقَصَانًا ثَارَهَا الذَّنَى أَيْتَاهُ مِنْ لَدُنْ
عِلْمًا خَصِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَشِينَا أَنْ يَرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا أَنْ يَجْهَلِيهَا حُبُّ عَلَى أَنْ يَتَابَعًا عَلَى دِينِهِ أَقْرَبَ
رَحْمًا مِنَ الرَّحْمَةِ هِيَ أَشَدُّ مَبَالِغَةً مِنَ الرَّحْمَةِ كَانَ تَحْتَهُ كَانَتْ لَهَا ذَهَبٌ وَفَضَّةٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيلًا عَلِيمًا
عَيْنَ حَمِيَّةٍ حَارَّةٍ الصَّدَقَاتِ الْبُحْلَالِينَ فِيهَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوا يَعْلُوَ جَعَلَهُ كَالزُّوقِ يَقَالُ حِكْمَةُ زَلَّةٍ لَا
يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا وَرَفَقًا يَحْفَظُونَ يَحْسِنُونَ أَفْهَمَ يَحْسِنُونَ صَنَعًا قَالَ عَلَى مِنْهُمْ الْخُرُوبَةُ قَالَ سَعْدُ وَلَكِنْ
الصَّوَامِعُ وَالْخُرُوبَةُ تَوَمَّرُوا فَاغْرَأَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ قَالَ ابْنِي وَلَكِنْ الْخَوَارِجُ هُمْ لَفَاسِقُونَ الَّذِينَ
يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ يَوْمَ مَرْثَةٍ هُمْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلِ سَمِيًّا مَثَلًا سَوِيًّا
مِنْ غَيْرِ خَنْ مِنْ حَنَا مِنْ لَدُنْ نَارِ حَمَةٍ مِنْ عِنْدِ نَافِثَةٍ سَوِيًّا هُوَ عَيْسَى جَبَارًا شَقِيًّا عَصِيًّا قَالَتْ
إِلَهِي السَّمَاءِ تَقَرُّونَ يَا خُتَاهُ رُونِ وَقَدْ كَانَ بَيْنَ مُوسَى وَعَيْسَى كَانَ فَاجَاهُ سَوَّلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

انهم كانوا يسمون بانبياءهم والصالحين قبلهم فاجاءها الخاض الجاهل وجره الولادة سوا اليهم
 الصغير رطباً جنياً طويلاً انبثت اعزلت شيئاً فرياً عظيم اسبح بمجود اجبر الكفار يومئذ اسمع
 شيئاً وبصره وانذرهم يوم الحسرة اذا نودي يا اهل الجنة خلدوا ولا موت ويا اهل النار خلدوا
 ولا موت لا ترجعوا انما انبثت لسان صدق علياً الشفاء الحسن والحسين ويا اهل الجنة خفي الطيف
 وبكيا جماعة بالك غياخسي انما اويهمهون فيها لغوا باطرو قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبير شيل
 ما يمنعك ان لا تزورنا اكثر مما تزورنا فنزلت وما تنزل الا بما مر بك وما كان ربك نسيا
 الكفير هل تعلم له سمياً لم يسم احد الرحمن غيره عتياً صلياً صلياً صلى يعني دخوله واخرقا
 وان منكم الا واردها يريدونها ثم يصعدون باعمالهم حتماً مقضياً الحتم الواجب حسن نداء التاديب
 المجلس انما ما لا ورءياً منظر او قيل الري التراب قال خباب جئت العاص بن وائل اتقاضي
 حقاً لي عندك قال وبعطيك حتى تكفر بحجل فقلت لا حتى تموت ثم تبعت قال اني ميت ثم مبعوث
 قلت نعم قال ان لي هنالك ما اذو ولد انزلت افرايت الذي كفر بايتنا اذ اقول عظيماً تؤمرهم
 اذا تغوهم اغواء وقيل ثم عجزوا عن اعجابهم عدل لهم عدل نعداً نفساً سهم التي تينفسون في الدنيا
 ورد اعطاشاً عدها شهادة ان لا اله الا الله هذا هداً ما كذا اعوج جارك من اصواته وقيل حساساً
 طاهراً وادي المقدس امبلاك واسمه طوي الاكداً خفيها لا اظهر عليها احد غيري سيرتها حالها
 واحلل عقدة من لساني كل مله ينطق بحرف او فيه تممة او فاقه فري عقدة انزري ظهري ان يغفر
 ان يجعل يطخه يتعدى فاجس اضمخ فافقتناك اختبرناك اختبرناك اختبرناك اختبرناك اختبرناك اختبرناك
 اعطى كل شئ خلقه خلق لكل شئ نروجه ثم هداً لمنكحه ومطعمه ومشوبه مسكنه لا يفيح
 في جدد على جدد والنهي التقى تارة حاجة فيسبحنكم فيهللكم السلسل طائر شبيه بالسما والظفر
 او نصلوا فقد هوى شقي بملكنا با مرنا ظلت اقميت لنفسك في اليم لنسند رينه في البحر ماء بش
 يفخا فتون يتشاد من قاعاً مستوياً وقيل اذ لمس قيل يعلوه الماء صفصفاً الصفصفاً
 ورويات فيه قيل المستوي من الارض عوجاً وادياً امتا سوابيه مكانا سوي منصفينهم
 يبسا يا بساً على قدر موعده خطبك ما لك مساس مصل ما سبه مساساً معيشة ضنك
 الفضل الشد يد وقيل الشفاء قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذاب القبر خشعة الا
 سكنت همساً الصنوا الخفي وقيل حسن الا قدام والوطى الخفي والكلوم الخفي وعنت او جردت
 ولا يخاف ظلماً ان يظلم فيزاد في سيئاته من زينة القوام الحلة الذي استعارها من ال فرعون
 نقلا منها الفيتة القى السامر صنع المثل تانثت الا مثل يقول بدنيكم مثلهم طريقة
 اعد لهم هضماً او يظلم فيهم من حسنة خفيهم حشوتني اعي عن حجتى كنت بصير في الدنيا

رة نظموا رة تقطش رة تقضي رة يصيبك حرم سور في الزبدية ما احسوا تو قوا من احسب
 خامدين ميتين لعلمكم تسالون قهرهم من الويل وادنى جهنم رة يستحقون رة يعين رة تقضي رة
 في ذلك دوران يسبحون يجيرون وقيل يدرون ولا يصحون رة يورون نقصها من اطرافها
 نقص اهلها وركتها التاميل الزمان مر جلد اذا خطا ما تتركوا رة وانفشت التفتش رة
 باليل صنعة لهم نكح الدار ان لن نقدر عليه لن نأخذ بالعلاب لن يصابا منكم رة واحد
 دينكم دين واحد تقطعون امرهم اختلغوا حدب شرف ينسلون يقبلون حصص نجر قيل
 حطب لما نزلت انكم وما تعبدون من دون الله حصص جهنم انتم لها اشركون قال المشركين
 الماركة عيسى عزير يعبدون من دون الله فانزلت ان الذين سبقتم لهم منا الحسنى
 حسيهم الحسنى احد هو من الصواخفى السجل الصغيرة كلى السجل للكتب كلى الصغيرة
 على الكتاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس انكم تحشون الى الله عزرة غرة ثور كاجلنا
 اول خلق نبي الله اذ تكلم علمتكم سورة الحج ان نزلت السامة شئ عظيم قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ذلك يؤيقول الله لا دمر اجبت بعث النار تسعة وتسعة وتسعين في النار وواحد الجنة نزل
 تشغلهم في عطفه مستكبرا في نفسه يصمرون اب من يعبد الله على حشره قيل بقدر
 الرجل المدين ولدت امراة غلاما ونجت خيله قال هذا دين صالح ان لم تلد لمراته ولم تلخر
 خيله قال هذا دين سوء هذا نخصمان اختصموا في ربهم نزلت في الذين باروا ويومر بل حمرة وعلى
 وعيلة وعقبة وشيبة والويد فيلهم دجيب الى السماء بجبل الى سقف البيت وهذا الى الطب
 الهم الى القران وهذا الى صراط الحميد الا سلام من كل فج عميق طريق بعيد لبائس الفقير
 رة يجد شيئا من شدة الحال تفترق وضع احرامهم من خلق الراس لبس الثياب قص الاطراف نحو ذلك
 بالبيت العتيق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سبي بيت العتيق رة لا يظهر عليه حبار منسكا عبيد
 الخبثين المطبئين القاتم المتعفف والذي يفتح بها اعطى المعالي السائل اذن للذين يقابلون
 هي اول اية نزلت في القتال وقصر مشيد بالخص الزجر اذا تمنى القى الشيطان في امنيته اذا
 حدث القى الشيطان في حديثه فيبطل الله ما يلقى الشيطان ويحكم الله اياية يسطون يفرطون
 السطوة سورة المؤمنون افلا المؤمنون فازوا وسعدوا شايعون ساكنون خائفون من سدة
 النطفة سبع طرائق سموات تنبت بالدهن هو الزيت واتوفناهم وسعناهم هيتا هيتا بعد غشاء
 الزبد ما ارتفع من الماء وما لا ينفق بة بوة المكان المرتفع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من روة الجنة واسطرها وانفسها انما يلبس بعضها بعضا ذات قرار خصب ومعين ماء ظاهر
 امتكروكم فلو لم تجلجوا خائفين سالت عائشة النبي صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية والذين يقولون

ما اتوا قلوبهم حيلة لهم الذين يشربون الخمر ويسرقون قال روي ابنت الصديق ولكنهم الذين
 يصومون ويتصدقون وهم يخافون ان لا يقبل منهم اولئك الذين يسارعون في الخيرات وهم
 لها سابقون سبقت لهم السعادة يجتزون يستغفرون سألهم فقهر من حمل البيت يقولون هي تنكسر
 تدبرون من الصراط لنا يكون عن الحق ما دلون فصح من نكذبون جاء رجل ابن عباس فقال يا
 ابن عباس ان في نفسي من القرات شيئا اسمع الله يقول وكان الله على كل شيء قديرا كان هذا امر
 كان وقال فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون وقال في آية اخرى واقبل بعضهم على بعض
 يتساءلون قال ابن عباس ما قوله كان الله على كل شيء قديرا فانه لويزل ولا يزال فاما قوله فلا
 يتساءلون ففي النسخة الاولى واما قوله يتساءلون فاذا دخلوا الجنة لا تحزنوا قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم هم فيها كالحن كتنوب لنا في نفس شفقة العلي حتى تباخر وسطا من تسارخي شفقة السفلى
 حتى تضرب سيرة بسلي في الثوب انزلها علينا وفرضها وازلنا فيها فرائض مختلفة قال روي ان
 الله انك عنا قاكات من البغايا بمكة فلزلت الزاني لا ينكح الزانية يرمون الحصان الحرام والذين
 يرضون انزواجرهم نزلت في هلال بن امية قد افترق عند النبي صلى الله عليه وسلم الشريك بن عبد الله وقيل
 في عويمر ان الذين جاءوا بالاذنك نزلت في قصة عائشة عنها اذ تلقونه تقولون هي في بعضكم عن
 بعض ما نركي ما اهلككم ولا ياتل زويقتهم هو حسا بهم تستأمنوا تستأذنا ولا يبدل بن زينة
 الزينة الذين لا يتبدلوا معصديها وخبرها وشعرها الزوجة قال ابن مسعود لا يحل
 ولا قرط ولا قلاوة الزواجر منها قال الثياب غير ولي الزينة المخفل الذي لا يشتهي النساء
 او الطفل الذين لم يظهر من الحرة وابايجهم من الصغار ان علمت فيهم خيل ان علمت فيهم حيلة فتياكم ما حكم
 البغاة الزنا في السموات والارض مثل نور هذه في قلب امرئ من شكوه موضع القيد
 وقيل لك في بنو اسما جلدان ترفع تكرر ويدكر فيها اسمه يتل في فيها كذا به يسبح ويصلي بالغل في صلوة
 الغل في الاصل صلي العصور رجال لا تلهيهم تجارة عن ذكر الله قال ابن عباس كلوا تجر الناس وابيعه
 ولكن لو تكن تلهيهم تجارة فهو ولا يعيهم عن ذكر الله تبعه امرض مستوية بما ضوع من غلوه من بني قحط
 السحابة اذ عني مطيعين تحية السلام بسلي في القر قان تبارك تفاعل من البركة تملق بقر ثورا
 ويزه بورا هلكي عتوا طغوا هباءا منثورا ما يسف الذريح الذين يحشرون على وجوههم قيل يا بني الله كيف
 يحشونه الكافر على وجهه يوقية قال ليس الذي امشاه على الرجلين في الدنيا بقادر على ان يمشي على وجهه يوم
 القيمة اترش عند هذا النظم ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس ساكنا دائما عليه كيد طلوع الشمس في حنا
 ليسوا اسى بها جعل الليل انهار خلفه من فاته شيء من ليل ان يجعل ادم كيد النهار ومن النهار كيد
 بالليل وعباد الرحمن المؤمنون هونا بالاطاعة والعفاف التواضع عزها ما فرما شد يدك ولهم الفردوس

وقيل هلاك الأرواح التي حرمت الله أو بالحق ما نزلت قال هل مكة فقد غرنا بالله وقتلنا
 النفس التي حرمت الله وأتينا الفواحش فانزل الله عز وجل لا من تكاث من الآيات أنما العقوبة هي لمن
 أراد جناً وذرياً ساخرة اعين في طاعة الله وما شئ اقلعين المؤمن يرى حبيبة في طاعة الله ما يعين بقدر
 يقال ما عيات به شيئاً لزاماً هلكة بسوء **في الشجر** كما الطح كالجمل انزلنا جنة الشجرة طائف قليلاً فبكروا
 جعلنا ربح شوق مصانع كل بناء فهو منحة لكم كما كنتم تتخذون خلق الأولين دين الأولين فارهين
 حاذقين وقيل مرجين تعشوا الفساد تعشون تبثون هضيم منضم بعضه الى بعض وقيل
 ثقت اذ اصم **مسحورين** مسحورين الزاوية الغيطة وقيل هي شجرة الجبله الخس في الظلة اخلاول
 العذاب اخفض جناحك ان جانيك في كل واديهم في كل لغو يخوضون بسوء **في العمل** براء
 قدس بشهاب غيب شعلة من النار تتبس من اذ غنى جعلني يخرج انجبا يعلم كل خفية في السماء
 والارض لا قبل لهم لا طاعة لهم الا طاعة كل ملاط اتخذ من القوارير والصور القصير وجامعته صور
 عرش عظيم سريكر يرياني مسلمين طائعين نكروا غير واطاؤكم مصابكم اذ اراد عليهم ما يعلمهم مرد
 قرب يدي عن يجسسون وقيل يد فعن وقيل على اخرهم حتى تناو الطير واخرين صاغرين
 جامدة قائمة اتقن احكم **في القصص** قصيه ابغى راحة عن جنب بعد ياتمن بيتشاور
 انست ابصرت جذوة قطعه غليظة من الخشب ليس فيها لهيب قيل شهاب من نار من السماء
 سنعيت العضل العيين قال رسول الله صلى الله عليه وآله قل لا اله الا الله اسهدك بها الحق القية قال
 لو ان تعبدوني في قرين انما يحل عليا الجرح لا قدرت بها عليك فانزل الله تعانك لا تفعل من احببت
 فحيت عليهم الارباء الحج سواد اما التو تشل لرادك الى معالي مكة كل شئ هالك بوجه الاملاك وفيها
 الا ما يريد به جلاله **في الشجر** كما الطح كالجمل انزلنا جنة الشجرة طائف قليلاً فبكروا
 ليس قد مر الله بالبر والله لا اطعم طعاماً ولا اشرب شئاً باحتيائي وتكفر فانزلت وصيتاً لا تشاؤن
 حسنا وان جاهلك على ان تشرك في الخ وتأتون في ناد يكم المنكر كما لو يجد قون اهل الارض يسخر من
 منه بسوء الروح كانت فارس يي نزلت هذه الآية ثم غلبت الروم قاهرين الروم كان المسلمون
 يجهون ظهور الروم وكان قريش تحب ظهور فارس فانزل الله هذه الآية فظهرت عليه الروم على فارس
 في السنة السابعة اذ في الارض طرف الشام اهل ايسر يصعدون يتفرون ذوا يربوا من اعطي ينغي
 افضل فلا اجر له فيها يجرون ينعمون يهيدون المصاحم اذ في المطر السواء على الاسماء في السنة
 خلق الله لدين الله الفطرة الا سلام بسوء **في القرآن** ولا تصعروا خدك للناس لا تشكروا فحق ربنا الله يرض
 عنهم بوجاهة اذ كلوا المتصعرا اعراض بالوجه الغر الشيطان ختار غدا بسوء **في السجدة**
 تتجاني جنوبهم عن المضاجع نزلت في انتظار الصلوة تسبحة كذا كذا مصاب الدنيا

ما يرى من الزعماء عند حضور هذا الحشد الأجساد القليلة يسألون فيرجون من قدام
مخرجنا هذه الصافات واصبغوا رءوسهم بلبان من يسلمون فيخرجون فاهديهم وهم
 وجههم فوقهم أحسبهم أنهم مسئولون بحاسن الكرم لا كما صارون ثم انشأوا مستسملون مستخرون
 غول صلاء وقيل لأنهم ولا كراهة كحل الدنيا ببيض مكنون المثلث المكنون سواء الخبير وسط الحليم
 شربا يخالط طعمهم يساط بالخير الفلوج وحدثنا في رتبة هم لها قين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسام ويا فتى تركنا عليه في الآخرين لسان صدق لا نبي بعده كاهن من شيعته أهل دينه يرفون
 انصارون في المشي بآدم مع السعي العجل وتلك صورة في التباين في الباقين تلك الشجون السفينة
 التوقر الهندية وهو ملهم المتكفي الذنب فنبذناه بالعلم القيناها بالساحل قيل جازا من منقطين
 من غير ذات أصل لدا بآء ونحو بقايتين مضامين نحن الصاقون المداكلة بسوق من شجرة مباركة
 الأفسرة وهي ملة قريش وأدت حين مناص ليس حين قرار عجاب عجب الاختلاف الكذب الخبير في رفق
 في الأسباب السماء وقيل طرف السماء في أبوابها جند هناك من زمزم يعني قريشا وأنتك الأحزاب المزمز
 الماضية فوافق رجوع وترواد قطن العذاب قيل أجزاء وقيل القط الصغيرة ولا نشط لا تصرف
 وغزني غلبت الخلاء الشوكاء الطفقت سفن الفرس يرفع أحكام حلبة حتى يكون على طرف الحاف
 الجياد السراة نطق مسحا جعل يحجر أعرف الخيل عرقها جسد شيطا ناء رعاء طيبة مطيعة
 له حيث أصاب حيث أراد الأصفاء الوثاق فأم من أعطى ركض اضرب برضو يحد من ضغائره
 أولى الأريكة القوق والابصار الفقه في الدين قيل البصر في أمر الله قاصرات الطرف عن غير ذاهن
 أبواب مستويات وقيل مثال غساق الذمير من شكلة ازواج ألوان من العذاب الخلدنا هجر
 سحر يا احطنا بهم سحر النهر يكثر الجمل كفى مصدا قربى كنا بامتشابها ليس من الاشتباه ولكن
 يشبه بعضه بعضا في التصديق يتقي وجهه يجبر على وجهه في النار غير ذي عوج ليس فتشيا كسبون
 الشكس العسك لا يرضي بالانصاف سراجا سما خالصا يقال سالكها والذي جاء بالصدق القرآن
 وصدق بالحق من يحیی یوم القيمة یقول هذا اعطيني بما في حقك بالدين من دون الاوثان
 اشعارت نفرت تروا احسننا اعطيناه ان ناسا من اهل الشدة قد قتلوا واكثر واكثر واكثر
 فاقول احمل صلحهم فقال ان الذي تقول وتدعو اليه احسن توجرت ان لما عملنا كفارة فنزل يا ايها
 الذين امنوا على انفسهم الآية وان كنت ابن الساخرين الخفيين لو ان لي كوة رجعة الحسين
 المهتدين بمفازتهم من الفوز ولا مرض جميعا قبضته قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض الله رضى
 ويطيئ السموات بيمينه ثم يقول انا الملك ابن ملوك الامراض نفخ في الصور قال عرابي يا رسول الله
 ما الصور قال قرن نفخ فيه حافين مطيعين يحافيه مجوا انبه سورة الم من

ذى الطول السعة والغاويل المتفضل طب حال تباب جسمه ان اذ هو في وجهه في قال رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم ان الله يحب العبد الغني بعبادته واخرين ما شيعته في الجنة الايمان ليس له دعوى
 يعني الوثن يسبحون يوقدوا بحم النار ثم يحرقون تبصرون سبيلكم في الدنيا والآخرة فاصبر واصبر
 عماون محسوب وتذكر فيها اقرانها امرها قرا انما طوعا او كرها اعطيا قالت انينا طاعتين اعطينا
 في كل سماء امرها ما امر به مختصا مشا انهم في الدنيا هم بينا لهم اختصم عند البيت ثلثه نفر قال حدثنا
 انزل الله فيهم فاقول فقال الاخر يسمع ان جهنم لا يسمع ان اخفيها وقال الاخر ان كان يسمع
 اذا جهنم تافوا يسمع ان اخفيها فانزل الله وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا
 ابصاركم ولا جلودكم ولكن ظننكم الآية والغوا فيه عيونه فرار رسول الله صلى الله عليه واله
 ربنا الله ثم استقاموا قال قد قال الناس تكفرا اكثر ثم هم من مات عليها فقل استقاموا دفع بالنبي
 صلى الله عليه واله وسلم الصبر عند الغضب العفو عند الاساءة لا يسمون او يفترون في حميم القريب اعلوا
 ما شئتم يعني الوعيد ما لهم من محيين حاص عند اي حاد عنه مرة ام تراءى من الشورى
 يذرا وكفر فيه نسل بعد نسل لا حجة الا خصومة ابتدعوا الا المني في القريب قال سعيد بن خبير
 قرأ في آل محمد فقال ابن عباس عجلت ان النبي صلى الله عليه واله وسلم يكن بطن من قرين الا كان له فيهم
 قرابة فقال اذا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة فيما كسبت ايدىكم قال رسول الله صلى
 الله عليه واله وسلم انما اوتيت من عبد نكبة فما فوقها الا بدت وما يعفو الله اكثر فيظلل من الدعي ظهيرة
 يخرج من فريج بن في البحر يوقن بهلك من طرف خفي دليل عقيما التي لا تلد واحينا اليك
 رحما من امرنا القرآن سورة النوح ام الكتاب اصل الكتاب مضي مثل الاولين
 حقبة الاولين مقرنين مطبقين ضابطين يقال فلان مقرن لفلان ضابط له وجعلوا له
 من عبادة جزءا عدا لا كظيم متلى غما ومن ينشئ في الحلية يعني الجواهرى لو شاء الرحمن لمعدنا
 يعنون انه وان علمامة على ما ومعارج الدج وزخرف الذهب ومن يعيش يعي وانه
 لن كركت شرف اسفونا اسخطنا يصدا ون يضحي تجرون تكرمون ملائكة يخلفون
 يخلف بعضهم بعضا واكواب اباريق التي لا خراطيم لها فانما مبرمون مملوكة يخلفون
 تفسير ام يحسبون اننا لانسمع سرهم ونجى لهم وسورة الدخان رهو
 ساكنا وقيل طريقا اديها فاعتلوه اذ فعوه نزلناهم نجوى عين انكناهم حتى اعيناهم بها فيها
 اطهرهم مملوكة الذين كلوا احدا منهم ليمس بها فارتقب فانظر قال ابن مسعود ان قرينا
 لما استعصوا على النبي صلى الله عليه واله وسلم ما عليهم بسنين كسني بن سفيان ما به فخط وجد حتى
 الكفا العظماء فجعل الرجل ينظر الى السماء فيرى ما بينه وبينها كهيئة الدخان من الجهد

فانزل الله تعام فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين يريك يومئذ رسول الله يستنشق الله اخضر فليست
 فسقوا فعادوا الى رحالهم حين جاءتهم الرفاهية فنزلت انكم عائدون لنزل يوم ينطش البطشة
 الكبرى انا منتقم يوم بد **سورة الجاثية** اضلنا الله على علم في سابق علمه جاثية مستقرين
 على الركب نستنشق نكتب **سورة الاحقاف** فيما ان مكناكم ما لم تكن لكم انازة بقية من علمه
 بد عامر الرسول ما كنت باول الرسول انهم اعلموا عارضا سمعا قال ابن مسعود فتقدمنا النبي صلى الله عليه وسلم
 ذات ليلة وهو بمكة فقلنا اغتسل اسطرطوا فعمل به فبتنا بشي ليلة مات بها حتى اذا أصبحت اذا
 نحن به يحيى من حراء فقال انالي داعي الجن فابيتهم فقرأت عليهم **سورة النحل** صلعم اسن متغير
 اوزارها انا ما عرفها بينهما مولى الذين امنوا عليهم يستبدل قوم غيرهم فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم منكب سلمان ثم قال هذا وقومه عزرا اذ امر جلاله امر اضغانهم حسد هم لن يتركوا نيقضكم
سورة الفتح يغفر لك الله فاقدم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد نزلت على ايتا حب الى مسا على الارض
 ثم قرأها فقالوا هنيئ لك يا رسول الله فاما يفعل بنا فنزلت ليدخل المؤمنون والمؤمنات جنات
 الخ دائرة السوء العذاب تغرورة تنصروا ان ثمانين هبطوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه من جبل
 النعيم عند صلوة وهم يريون ان يقتلوه فاخذوا اخذوا واعتقروا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فانزل الله وهو الذي كف ايديهم عنكم الخ كلمة التقوى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اله الا الله
 سيما هم في وجوههم التواضع شطاة فراخه شطر السهيل تنبت الجنة عشرا وثمنايا ومسيجا
 فيقوى بعضه ببعض لو كانت واحدة لم تقم على ساق فاذرة قواه فاستغلظ غلظ على شوا السقا
 حاملة الشجر **سورة الكهف** لا تقدر موا بين يديك الله ورسوله لا تقولوا اخذوا الكتاب السنة
 اقروا عن حابس قدام على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا بوبك يا رسول الله استعمله على قومه فقال
 عمر بن الخطاب يا رسول الله فتكلمنا عند النبي صلى الله عليه وسلم فرفعنا اصواتنا فنزلت يا ايها الذين
 امنوا لا ترفعوا اصواتكم ولا تحسبوا هوان يتبع عورات المؤمن امتحن الله اخلاصه وتنازوا ايدي
 بالكفر بعد الاسلام كان الرجل يكون له ايمان والثلاثة فيدعي بعضها فحصى ان يكونوا متنازوا
 بالانقاب السعوب النسب المبيد القبايل ون ذلك **سورة القم** الجيد الكريه مريخ مختلف
 والتبني قيل لباطل باسقات طوال لبس شك حبل لوم يد عرق العنق ذلك رجم بعيدا وبعيدا
 فروج فوق فأنقص الارض من عظامهم حب الكصيد الخنطة قونية الشيطان الذي قبض
 تبصرة بصيرة فنبهوا هو اوقيل ضربوا القى السم لا يحد نفسه بغيره لغوب النصيب الكصيد
 الكفر ما دام في الهامة معناه منضود بعضه على بعض **سورة الذاريات** اذاريات الرياح
 تذرية تفرق فالحا ملاوت قرا السحاب ان الحبات الطروق والخلق الحسن قيل استواءها

وحسنها قتل الخراصون لعن المرتابون في غمرة ساهون في ضلالتهم يتجادون يقتنون يعذبون
يجمعون ينأمون وفي انفسكم افلا تبصرون تاكل وتشرب في مدخل واحد يخرج من موضعين
فراغ الى اهلها فرجع صرة صبيحة فصكت لطمت بركن بقوة الرقيم بنات الارض ذاديس ويسيس
بايد بقوة انا موسعون لذ وسعة خلقنا نرجين الذكر الانثى واختلاف الالوان حلول حاض
فما نرجان ففر الى الله معناه من الله اليه ما خلقت الجن الارض الا ليعبدن اهل السعادة
من الفريقتين الا لبوحدن وتواصوا توطئ المتين الشديدين ذوباد لواء سورة الطوى الطوى
الجبل مستور مكتوب ق منشق صحيفة المسبح المحبوس قيل الموقد تسبح حتى يذهبها
فلا يبقى فيها فطرة قمر تحرك وتلد ريد عوليد فعون فاكهين معجيين ما التناهم ما نقصناهم
يتنازعون يتعاطون تاتيهم كذب يب امنون اموت المسيطرون المساطون كسفا قطعاً لواء
النجم اذ هو غاب وهرة منظر حسن وقيل ذو شد وقوة في امر الله قاب قوسين حيث التوت
القوسين افتما ننه افتجاد لونه قال ابن عباس اي محمد ربه اوراد عليه لا تدركه الا بصار
فقال لي حاك ذلك اذا تجلى بنور الذي هو نور وقالت عائشة انما هو جبرئيل له وية في صورته
الاربعين مرة عند سائر المني ومرة عند جباله ستائة جناح فامرغ البصر بصري صلى الله عليه
وما خفي ولا جأ وزه راي تسميه ضيزى جائرة وقيل عوجا كدى كدرة منه وقيل قطع عطاء الله
وفي ما فرض عليه اغنى واقنى اغنى وارضى راب الشعر هو ما له الجن اعازة الازفة اقتريت
الساعة الازفة من السماء يوم القيمة سامك لا هون السمود اللهو سورة القمر نشت القمر
على عهدك رسول الله صلى الله عليه وآله سلم فرقتين فرقة فوق الجبل فرقة دونه فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم اذهب عذاب مستقر حق من دجروقتنا هي امزج جارتعل من جرت
ودس الذي تحرض به السفينة وقيل اضلاع السفينة الاسرار والنجى تشرب تحضى تحضون
فتعاطى تعاطى بايد فخرها المحتطى كخطار من الشجرة محترق يسوزا هونا قرأة فتماز اكد بوا
سيزاهم الجحيم ويولون الدبر تلاها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم بد يعنى هذا امصداق هذا
الوعد جاء مشى كواقرش يخاصمون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في القدر فانزلت يو يسبحون في
النار على وجوههم ذوقوا مس سقر ناكل شئ خلقناه بقدر سورة الرحمن النجم ما يسبغ
الارض من النجم على ساق الوزن يريد لسان الميزان الانام المخلوق العصف التين وقيل بقل
الزروع وقيل درق الحنطة والتين الریحان خضرة الزروع وورقة والحب الذي يوكى منه
فباى الزروع بكما باى نعمة الله صلصال طين خلط بكل كالنقيح كما يصنع الفخار المارح الله
الاصفر وقيل خالص النار مرج ارسل برزخ حاجر لا يبغيان لا يختلطان المنشا مارنم قلعه

من السفن ذوالبحر والذوالعظمة والكبرياء سنفرغ لكم هذا وعيد من الله تعالى وليس بالله شغل
يعني يحاسبكم لا تفقدون او تخرجون من سلطان في شواطئ لهيب النار فيل لهيب الذي لا دخان
الذي نحاسه خان النار وقيل الدخان الذي له لهيب له وقيل الصفر يصيب على رؤسهم يعني يور
به لمن خاف مقام رب جنتان يتم بالعصية فيذكر الله فيتركها فافنا في غصان فجنات الجنين خان
ما يجتنبه قريب قاصات الطرف لا يلتفتن الى غير اتراجهن لم يبطهن لم يدين منهن مداهمتان
سواء من الري نضاختان فانقضا مقصوات الحور وقيل هجوتنا قصو طرفهن وانفسهن على
اتراجهن رنوف خضوا لمجالس **سورة الواقعة** خافضة لقوم الى النار رافعة الى الجنة ترج
نزلت وبسبب فلتست تالة امه موصونة منسوجة واكواب الكوكبا اذن له ولا عرفة وباريق
ذوات العري والاذان ولا ينفون لا يقيفون لا يسكرون لغوا باطلا تاثيرا كذا في مسدرا
مخضوم الذي ليس له شوكه ويقال الخضوم الموقر حرا وطلم منضوم الموقر ماء مسكون ووقر
مستعين ومنع من يحوم دخان اسود انا انشأنا هن انشاء قال رسول الله صلعم من النشأ
اللاقين في الدنيا عجايز عشار مصاصيون يدينون الحنث العظيم الشرك الهيم الابل الظباء
ما تم من النطف يعني في ارحام النساء انما لمومون قومون تسجرون اوريت اوقدت
للمقوين المساقرين بمواقم الجحيم بحكم القرآن مد هنيئ مكد يون وتجعلون رزقكم قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم تشكروكم تقولون مطرنا تنوع كذا وكذا غير مدنيين محاسبين فمرد
وجنة نعيم رجاؤ فسلاهم لك اي مسلم لك انك من اصحاب يمين **سورة الاحقاف** انزلها
تخلعها مستخلفين محبرين فيه باس شديد جنة وسلاهم من تكلم اولى بكم **سورة المجادلة**
قالت عائشة تبارك الذي سمع سمعه كل شيء اني اذا سمع خولة بنت ثعلبة ويخفي عليه بعضه
وهي تستلني رجها الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله اكل شيبي ونشرت له بطني
حتى اذكبت سني وانقطع له ولدي فظهرني الله في الشكوا اليك قالت عائشة فما برحت حتى نزل
جبرئيل عر بهو لاء الايات قد سمع الله قول نبي الايات يحادون الله فيشاقون كبوتوا اخروا من الجحوى
قال علي نزلت يا ايها الذين امنوا اذ اناجيتم الرسول قال النبي صلعم ما ترضي حينما رقت لا يطيعونه
قال فنصف دينار قلت لا يطيعونه قال فبكم قلت شعيرة قال انك نزهيد فانزلت اشفقت قال
قال النبي صلعم خفف الله عن هذه الامة استخفى غلب بسوء **سورة المجادلة** الاخراج من ارض
الى ارض قال ابن عباس نزلت في نبي النصير من بقطع النخل فحالك في صدرهم فقال المساكين قد
قطعنا بعضا وتركنا بعضا فلنساكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأنزل الله ما قطعتم من لينة
البحر قالت عائشة وكان من بسط لم يصبر من جلوده فيما خرو لينة فخلت ما لم تكن عجة او برينة

جاجة حسدا لخاصة فاقه ان سجد من الارض بآيات به ضيف فلم يكن عنده الا قوة صنيعة
 فقال له امرأتى اوفى الصلابة واظفى السراج وقربى للضيف ما عندك فانزلت يؤثرون
 على انفسهم ولو كان بهم خصاصة المفلحون فانزول بالخوار والفرار البقاء المهين لشي
 العزيز المقتدر على ما يشاء الحكيم الحكم بما امر الله من **سورة السجدة** نزلت في كتاب حا ليد
 ابو بلعته الى المشركين يخبرهم ببعض امر النبي صلعم لا تجعلنا قنينة للذين كفروا ولا تسلمهم
 علينا فيفتنونا قد مت اسماء بنت ابى بكر الصديق بهذا يا فاطمة ان تسلمنا وتدخلها فانزل الله
 لا ينهكم الله عن الذين لم يقاتلوكم الاية ولا يأتين بهمتان يفترينه ولا يحقن باز واجهن غير
 اولادهم **سورة صف** قال عبد الله بن سلام قد نزلنا من صحن النبي صلعم ثم ذكرنا فقلنا
 لا نفعل اى الاعمال احب الى الله لعملنا فانزل الله سبحانه ما فى السموات ما فى الارض المستور موص
 ملصق بعضه ببعض من انصارى الى الله من يتبعنى **سورة الحج** وآخرين منهم لما يلحقوا بهم
 قيل من هم يا رسول الله فوضع رسول الله صلعم يده على سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الثريا لانا
 رجال من هؤلاء اقبلت غير يوم الحجته وهم مع رسول الله صلعم فبادر الناس لآتى عشرك فانزل
 الله اذا رادوا تجارة او هو **سورة المنافقين** نزلت في الرد على عبد الله بن ابى المنافق فيما قال رل تصد
 زيد بن رقه فيما حكاه عنه فانزلهم الله لعنهم الله وكل شئ في القرآن قتل فهو لعن خشب مسندة
 نخل وقيام وقيل كانوا رجلا اجمل شئ لو وارث سهم حركوا استهزاء بالنبي صلعم ينقضوا تغرقوا
سورة التغابن يوم التغابن غبن اهل الجنة اهل النار ومن يؤمن بالله يهد قلبه هو الذى اذا
 اصابته مصيبة رضى عرفا منها من عند الله ان من ازواجكم اولادكم عدوا لكم قال ابن عباس
 هؤلاء رجال سلموا فى اهل مكة وادوا ان ياتوا النبي صلعم فابى ازواجهم اولادهم **سورة الطلاق**
 انفقوا تصدقوا ومن يتق الله يجعل له مخرجا وينجي من كل كرب فى الدنيا والاخرة ان رتبتم ان تم تعلموا
 وبال امرها جزاءها اولاد الاحمال احدها اذا حمل بين النبي صلعم ان الجمل اذا وضعت بعد
 وفات زوجها بقرىب فقد نقصت عدتها فحكم اولاد الرجل مخصص بحكم المتوفى عنها زوجها
 عنت ابنت **سورة التحريم** كان رسول الله صلعم يشرب عسلا عند ينبىمكث عندها فتواطتت
 ازواجه قلن نجما من نعيم المأفوق فاذللتان تطاهرنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عاقبة وخفصة وقيل كانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم امة يطأها فلم تزل بحفصة حتى جعلها
 على نفسه حراما فانزل الله يامها النبي لم تمس صغت قلوبكما تصح لتبيل ظهري عن قوا انفسكم اهايكم
 اوصوا اهايكم بتقوى الله ادبهم **سورة الممت** فحقا بعد من فطو تشقق حسيرو كيل ضعيف
 في غرر باطل التفات الاختلاف تميز قطع مناكم باجوانبها انشور الكفور **سورة النور** لو تدن فيد هنون

لو توخض نهم في رخصون عتل متكبر نريم لذلنا وبقال ظلوم كالصير كالصير الصير من
 الليل الليل نصرو من النهار الصير الذاهب يتخافون يتناجون على جرد على جد في انفسهم قال
 اوسطهم عد اله يوم يكشف عن ساق هو الا مر لشد يد المظلم من الهول يو القيمة قال ابن
 مسعود هذا يوكرب قال رسول الله صلعم يكشف ربنا عن ساق فيسجد لكل مؤمن مؤمنة بقي
 من كان يسجد في الدنيا رباء وسبعة فذيب يسجد فيعوضه طبقا واحدا وهو مظلوم مغفور وهو
 عز مؤملوه ليزلقونك ينقضونك **سورة الحاقة** صر صر شدة عاتية عنت على الخزان حسوما
 متتابعة خاوية سقط اعلاها على سفلىها طغى الماء كسوا عينة حافظة اني ظننت القيمة دانية
 قوية كانت القاضية الموت الاولي التي منها لن احبي بعد ها غسلين صديدا هل النار
 الوتين يتا ط القلب **سورة المعارج** سال سال سائل هو نضرب الخايات قال اللهم ان كان هذا هو
 الحق المخرج العلو والقواصل كالمهل قال رسول الله صلعم كحكوا الزيت فاذا قربة الى وجهه
 سقطت فمخو وجه الفصيله اصغرا بانه القربى اليه ينبي من انتمى نزاعة للشوى الابدان و
 الرجلان ولا طراف جلدة الواس يقال لها شواة عزين حلق وجمعا واحد **سورة السجدة**
 ملأ امر اتبع بعضها بعضا لا ترجو الله وقاروا تخشون لله عظيمة سبزه طرقا فجاءا مختلفا
 كبارا اشد من الكبار ودا ولا سوا ازية قال ابن عباس سماء رجال صاكين من قوم نوح
 فلما هلكوا اوحى الشيطان الى قومهم ان انصبوا الى بحا لسمهم التي كانوا يجلسون نصابا وشهرا باسمهم
 ففعلوا فلم تعبد حتى اذ هلك اولئك وتلف العلم عند تبارك اهل **سورة الجاثية** انطق رسول الله
 صلعم في طائفة من اصحابه عامدين الى سوق عكاظ وقد حيل بين الشياطين بين خبر السماء واسمعت
 عليهم الشهب فرجعت الشياطين فقالوا اضربوا مشارق الارض من مغارها فانظروا هذا امر ان
 حال بينهم وبين خبر السماء فانطق الذين توجهوا نحوها الى رسول الله صلعم بخلة وهي يصل بها اصحابه
 ان فيهم فلما سمعوا القرآن قالوا هذا الذي حال بينكم وبين خبر السماء فهناك رجعوا الى قومهم فقالوا
 يا قومنا انا سمعنا الرويات جد بنا فله امر وعظمت وقدرته فلا يخاف نجسا نقصا من حسنة ولا
 رهقا زيادة من سيئة طرائق قد المنقطعة في كل وجه لبلل عوان **سورة المزمل** لما نزلت
 يا ايها المزمل قاموا سنة حتى تورمت اقدامهم فانزل الله تعافوا ما تيسر منه وتبطل اخلص
 انك لا قيوم اكثيا مهيدا الرمل السائل اخذ او يبلل شديدا ليس له ملجا منقطعة به
 يقال متصدع من خوف يوم القيمة **سورة المدثر** الرجلان يوم عسير شديدا صعدوا
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعود جبل يتصعد فيه سبعين خريفا ثم يهوى كذلك ابدا لواحة
 محروقة انا اليقين المات مستنفرة نافرة مدعومة القصوة الأسد ويقال قصوة ذكر الناس

وأصلهم من الساقية ليعجزوا ما به فسق القلوب وسقوا عمل لا وزر ولا ميلاء كان النبي صلعم إذا
 نزل عليه الوحي حوله به لسانه فانزل الله تعز لا تحرك به لسانك فاذا قرأناه فاتبع قرأه اعلم يا سادة
 كالحكة والقت الساق بالساق اخبرهم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الاخرة فتلقى الشيطان يقط
 يختال وفي لك فاولى توعد سلك هذا **سورة الدهر** امشاج مختلفة الالوان ويقال اختلاط
 ماء الرجل وماء المرأة اذا وقع في الرحم مستطيرا شيئا ضيقا وقيل ممتدا البلاء عبوسا قطريرا
 الذي ينقبض وجهه من شدة الوجع وقيل قطريرا طويلا وقيل شديدا سلسيلا وحديدة الجرية
 اسرهم شدة الخلق **سورة الهم** كفاتا كاهنا واسى شاحنات جبال متهرجات
 فرتا عن باجالات جمالات صفر خيال السفن تجمع حتى يكون كالوسطا الرجال **سورة الهيا** جادها
 مضيا المعثر السحاب بعضه بعضا فيخرج الماء من بين السحابين ثجا جامن صبا الفاذا
 مجتمعة غساقا غسقت عينه ويغسقى الجرح يسيل جزاء وفاقا لوافقة اعمالهم ورجح حسا با
 لا يخافونه مفازا منتزها وكواعب لواها ترا با في سن واحد ثلاث وثلثين سنة وكاسا دهاقا
 متيليا وطي عطاء حسا با جزاء كافيا لا يملكون منه خطا بالاولى كملقن الا ان ياذن لهم الروح
 ملك من اعظم الملائكة خلقا وقال صوابا حقا وقيل لا اله الا الله **سورة والنار** عات
 الراحلة النسيئة الثانية واجفة خائفة الخافرة الى امرنا الاول الى الحيرة النخرة البالئة بالساهرة
 وجه الارض متاعا لكم منفعة سمكها بناءها واغطش اظلم مرساها منتهها **سورة عيسى**
 نزل عيسى وتولى في ابن ام مكتوم الازعسى اتي رسول الله صلعم فجعل يقول يا رسول الله امر شدي
 وعند رسول الله صلعم رجل من غطاء المشركين فجعل رسول الله صلعم يعرض عنه ويقبل على
 الاخر قصدا تغافل عنه تلهي قساغل سفره كنية لما يقض لا يقضى احدا ما مر به وقضيا
 القت حدائق البساتين وفاكرية التمار الرطبة وابا تغلقت منه الداب مسفرة مشروقة
 ترهقها تغشها شدة **سورة كورت** كورت اظلمت انكذت تغبرت وانتوت سحرت يذهب
 ماءها وقيل المبيح الملب اذا النفوس وجت زوج نظيرة في اهل الجنة والنار الجنس تسرجع
 وتكنس كما يكنس الطبي عيسعس ادير والصبر اذا النفوس ارتفع النهار يرضين يرض به الضيبن
 المتهم **سورة النفط** تجرت بعضها في بعض قيل فاضت بعثت بجنت فعد لك اراد معتدل
 الخلق **سورة المطقين** المطقف لا يوفى يوم يقوم الناس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم احد
 في الرشع الى ان يبل ان ثبت الخطايا صليين الجنة الا انك السور الرجيق الخمر خامة
 طينة التسنيم يعلو شراب اهل الجنة توب جوزي **سورة انشقت** انشقت سمعت واطاعت
 والقت اخرجت هاتينها من الموق وتخلت عنها حسا با يسيرا قال الله صلعم ذلك العرض يعني

بغير مناشة لن يميل لن يرجع ويبعث وما وسع جمع من دابة القمرا التساق اجتمعا
 لتكن طبعا عن طبع حال اجز غير ممنون غير منقوص سورة البرج احتج
 الاخذ والخذ والشق في الارض سلم غارهم كانوا امره بتعلم السحر على يدا هب فعملوا ذلك فأنزل
 فظهرت على يد الكرامة فامن الناس فقتلوه وخذوا الخد دامن لم يرجع من دينه القوة فيها
 فتناوذا بوا الود ود الحبيب سورة الطارق التراب هو موضع القلادة من الماء والسماء ذات
 سحاب يرجع بالمطر والارض ذات الصدع تصدع بالنبات نقول فصل حتى ما هو بالهزل
 بالبابل سورة الراء على غناء هشيم اسحق تغير من تركي من الشرك وذكر اسم به حلاله فصل الصلوة
 الخمس سورة الغاشية الغاشية والطامة والطاخة والحاقة والقارعة من اسماء يوم القيمة
 عاملة ناصبة النصارى عين اينة بلغ اناها وحان شربها الضريع نبت يقال له الشوق قيل شجر
 من نار لا تسهم فيها راغية شتموا فارق المارق المصيطر الجبل والمسلط سورة الفجر سئل رسول
 الله صلعم عن الشفيع والوتر هي الصلوة بعضها وترويل التوترا لله ارم ذات العماد القدسية
 والعماد اهل عمو يقيمون جابوا الصحنو نقبوا الحجارة في الجبال فاتخذوها يس قاسوط عذاب
 كلمة نقرأها العرب بكل نوع من العذاب لبنا المرصاد بسمع يرى قيل اليه المصير لا تحاضون
 على طعام المسكين تاملن باطحاها كلا لما الصدف حبا جاشدا يدا كثيرا في كيف له المطمئنة
 الصدقة بالاصواب سورة الليل في كبد في اعتدال استقامة ما لبدا كثيرا النجدين الخمر الشر
 وقيل الضلالة والهلكاء فراقهم العقبة فلم يفهم العقبة في الدنيا ففسرها وما درك الخ
 ذي مسبعة جماعة ذامرية الساقط في التراب قيل ا حاجة وجرمد مؤصدة مطبقة سورة
 الشمس ضخمها عنوها لحملها قسمها فالهمها فحواها وتقونها بين الخير والنشر بطعوا بها
 بما صيدا اذا نبعت اشقها رجل عزيز عازم صنيع في رهط ولا يخاف عقبتها لا يخاف من احد
 تابع سورة الليل اذا تردى اذامات وتودي في النار بالحسن بالحلف تالفي توجه سورة
 الضحى سجي اظلم وسكن وقيل ذهب ودك ربك ما قلى ما تركت وما ابغضك ابطل
 جبريل فقال المشركون قد ابدع محمد فامر الله ما ودك ربك الخ عائلا ذوعيان سورة
 الم نشرح انقض نفل فانصب الله عاء سورة التين في احسن تقويم في احسن خلق سورة
 القلم الرجعي المرجع لتسفعنا لنأخذ نادية عشية قال بوجهل لئن رأيت محمد صلى الله عليه
 وسلم يصلي لا طأن على عنقه فقال النبي صلعم لو فعل لأخذته الملائكة عيانا وفي رواية قال بوجهل اناء
 لتعلم ما بها من نادا كثر مني فانزل الله فليبدع ناديه سندع الزبانية الملك سورة أم يكن
 منفكين آئين سورة الزلزال تحت اخباها قال رسول الله صلعم اخباها انشرها على كل عبد

بما عمل على ظمها سورة العاديات فأتون به نقعاً رفعت به غباراً الكونوا لكونه كحجب الخبير
 لشديد الخبير حصل من سورة القارعة كالفرمان المبثوث كغواء الجراد يركب بعضه
 بعضاً كذلك الناس يحول بعضهم في بعض كالعين كالوان العين تروا عبد الله كالصومسوم التي تكثر
 التكاثر من الأموال وأهروود سورة العصر العصر الدهر خمس ضلول سورة المهر المهر حطمة
 اسم النار مثل سقر لظي سورة الفيل الفيل الفيل تروا تروا طيوراً بأبيل متتابعة وقيل فاحية و
 حيايتة بنقل الحجارة بنا قيرها وأرجلها قبل بليل عليهم فوق رؤسهم من بحيل من سنك كل سورة
 قرش لا يلاف قرش نعمتي على قرش أياؤهم نروهم وقيل القوافل يشق عليهم في الشتاء
 والصف وأمنهم من كل عدوهم في خرفهم سورة الماعون يدها ليتبين يدفعه عن حقه
 ساهي الأوهون الماعون المعروف كله وقال بعض العرب الماء قليل أعلاءها الزكاة المقرضة
 وأدناها عارية المتاع سورة الكوثر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي من الجنة شأنك عدك
 سورة النصر قال ابن عباس إنما هو آجل رسول الله صلى الله عليه وسلم آياه فصدقه عمر سورة
 طه صعد رسول الله صلى الله عليه وسلم الصفا فنادى يا صباحاه فاجتمعت إليه قریش فقال في نذيرك
 بين يديك عذاب شديد فقال أبو لهب لهذا جمعنا بنا لك فانزل الله تعالى تبت يداه إني لله
 من مسد ليف المقل وهي السلسلة التي في النار سورة الاخلاص قال المشركون
 صف لنا ربك فانزل الله قل هو الله أحد الصمد الذي كل سودده سورة الفلق
 الفلق الصبح اذا انفلق من ظلمة الليل قيل الخلق غاسق الظلمة وقيل غاسق الليل اذا قرب
 غروب الشمس اذا قرب اذا دخل في كل شيء وأظلم نظرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلامه
 الى القبر فقال يا عائشة استعيني يا الله من سر هذا فان هذا الغاسق اذا قرب سورة المهر
 الناس الوسواس اذا ولد خنسه الشيطان فاذا ذكر الله ذهب اذا ذكر الله ذكر الله شربت
 في قلبه من الجنة والناس بيان للشيطان الموسوس انه جنى انفسى كقوله تعالى شيئا طين الانس
 والجن او من الجنة بيان له والناس عطف على الوسواس على كل شئ مما لى وليد وبساته
 واعترض بان الناس لا يوسوسون في صدور الناس انما يوسوس في صدورهم الجن
 واجيب بان الناس يوسوسون ايضاً بمعنى يليق به في الظاهر ثم اتصل وسوسته
 الى القلب وثبت فيه بالطريق المردى الى ذلك والله أعلم بالصواب واليه المرجع والمآب
 وهذا اخر ما اوردناه في الرسالة المسماة بفتح الخبير مما لا بد منه في علم التفسير
 والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين